

بسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذكور فی بیان أنّ العباد لن يصلوا إلى شاطئ بحر العرفان إلا بالانقطاع الصّرف عن کلّ من فی السموات و الأرض. قدّسوا أنفسکم یا أهل الأرض لعلّ تصلنّ إلى المقام الّذی قدّر الله لکم و تدخلنّ فی سرادق جعله الله فی سماء البیان مرفوعا.

جوهر این باب آنکه سالکین سبیل ایمان و طالبین کؤوس ایقان باید نفوس خود را از جمیع شئونات عرضیه پاک و مقدّس نمایند، یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونات متعلّقه به سبحات جلال و روح را از تعلّق به اسباب ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکّلین علی الله و متوسّلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلّیات اشراقات شمس علم و عرفان الهی و محلّ ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند □ زیرا اگر عبد بخواهد اقوال و اعمال و افعال عباد را از عالم و جاهل میزان معرفت حقّ و اولیای او قرار دهد هرگز به رضوان معرفت ربّ العزّه داخل نشود و به سر منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضا مرزوق نگردد. ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند به قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصد و منتظر بودند و دعاها و تضرّع‌ها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه به وزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب به عرصه ظهور قدم گذارد. و چون ابواب عنایت مفتوح می گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می شد جمیع تکذیب می نمودند و از لقاء او که عین لقاءالله است احتراز می جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است. حال قدری تأمل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بود. و به قسمی هم اعتراض می نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است. و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا

گشت. چنانچه می فرماید: ﴿يَا حَسْرَةَ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾ و در مقام دیگر می فرماید: ﴿وَهُمْ كُلٌّ أُمَّةٍ يَرْسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ﴾ و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیه و سماء عزت ربانیه نازل شده زیاده از حد احصاء و احاطه عباد است و اولوا الأفتدیه و صاحبان بصر را سوره هود کفایت می کند. قدری در آن سوره مبارکه تأمل فرمائید و به فطرت اصلیه تدبّر نمائید تا قدری بر بدائع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطلاع یابید، شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیه به آشیان وحدت و معرفت الهیه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجره علم ذی الجلال بیاشامید و مرزوق گردید. این است نصیب انفس مجرّده از مائده منزله قدسیه باقیه. اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شمس هویه آگاه شوید بر اکثری از امور اطلاع یابید و دیگر هر چه اعتراضات مردم را بر مشارق شمس صفات احدیه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امرالله محکم تر و راسخ تر شوید. لهذا بعضی از حکایات انبیاء مجملا در این الواح ذکر می شود تا معلوم شود و میرهن آید که در جمیع اعصار و اقران بر مظاهر قدرت و مطالع عزت وارد می آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و منفعل است. شاید این اذکار سبب شود که بعضی از ناس از اعراض و اعتراض علماء و جهّال عصر مضطرب نشوند و بلکه بر ایقان و اطمینانشان بیفزاید. و از جمله انبیاء نوح بود که نحصد و پنجاه سال نوحه نمود و عباد را به وادی ایمن روح دعوت فرمود و احدی او را اجابت ننمود. و در هر یوم به قدری ایذاء و اذیت بر آن وجود مبارک وارد می آوردند که یقین بر هلاکت او می نمودند. و چه مراتب سخریه و استهزاء و کنایه که بر آن حضرت وارد شد چنانچه می فرماید: ﴿وَكَلَّمَ مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾ و بعد از مدّت ها چند مرتبه وعده انزال نصر به اصحاب خود فرمودند به وعده معین و در هر مرتبه بدا شد. و بعضی از آن اصحاب معدوده به علّت ظهور بدا اعراض می نمودند چنانچه تفصیل آن در اکثر کتب مشهوره ثبت شده و البتّه بنظر عالی رسیده یا می رسد. تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر

چهل نفس و یا هفتاد و دو نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است. تا آنکه بالاخره نداء ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ از جان بر کشید. حال قدری تأمل باید که سبب چه بود در این مدت آن عباد به این قسم اعتراض نمودند و احتراز جستند و از قمیص نفی به خلع اثبات مفتخر و فائز نشدند؟ و دیگر چرا در وعده های الهی بدا شد که سبب ادبار بعضی مقبلین شود؟ بسیار تأمل باید تا بر اسرار امور غیبی واقف شوید و از طیب معنوی گلستان حقیقی بوئی برید و تصدیق نمائید که امتحانات الهیه همیشه در ما بین عباد او بوده و خواهد بود تا نور از ظلمت و صدق از کذب و حق از باطل و هدایت از ضلالت و سعادت از شقاوت و خار از گل ممتاز و معلوم شود. چنانچه فرمود: ﴿الْم أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ و بعد از نوح جمال هود از مشرق ابداع مشرق شد و قریب هفتصد سنه او ازید به اختلاف اقوال، مردم را به رضوان قرب ذی الجلال دعوت نمود. و چه مقدار بلایا که به مثل غیث هاطل بر آن حضرت بارید تا آنکه کثرت دعوت سبب کثرت اعراض شد و شدت اهتمام علت شدت اغماض گردید. ﴿وَ لَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا حَسَارًا﴾ و بعد هیکل صالحی از رضوان غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را به شریعه قرب باقیه دعوت نمود و صد سنه او ازید امر به اوامر الهی و نهی از مناهی می فرمود، ثمری نبخشید و اثری ظاهر نیامد. و چند مرتبه غیبت اختیار فرمود. با آنکه آن جمال ازلی ناس را جز به مدینه احدیه دعوت نمی نمود. چنانچه می فرماید: ﴿وَ إِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ﴾ إلى آخر القول: ﴿قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ﴾ و هیچ فائده نبخشید تا آنکه به صیحه ای جمیع به نار راجع شدند. و بعد جمال خلیل کشف نقاب نمود و علم هدی مرتفع شد و اهل ارض را به نور تقی دعوت فرمود. هر چه مبالغه در نصیحت فرمود جز حسد ثمری نیاورد و غیر غفلت حاصلی نبخشید إلا الذین هم انقطعوا بکلهم إلى الله و عرجوا بجناحی الإیقان إلى مقام جعله الله عن الإدراک مرفوعا. و تفصیل آن حضرت مشهور است که چه مقدار اعداء احاطه نمودند تا آنکه نار حسد و اعراض

افروخته شد. و بعد از حکایت نار، آن سراج الهی را از بلد اخراج نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است. و بعد زمان او منقضی شد تا نوبت به موسی رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد و جمیع من فی الملک را به ملکوت بقا و اثمار شجره وفا دعوت نمود. و شنیده شد که فرعون و ملأ او چه اعتراض ها نمودند و چه مقدار احجار ظنونات از انفس مشرکه بر آن شجره طیبه وارد آمد. تا به حدی که فرعون و ملأ او همت گماشتند که آن نار سدره ربانیه را از ماء تکذیب و اعراض افسرده و محمود نمایند. و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری افسرده نشود و سراج قدرت ربانیه از بادهای مخالف خاموشی نپذیرد. بلکه در این مقام ماء سبب اشتعال شود و باد علّت حفظ لو انتم بالبصر الحدید تنظرون و فی رضی الله تسلکون. و چه بیانی خوش فرمود مؤمن آل فرعون چنانچه حکایت او را ربّ العزّه برای حبیب خود می فرماید: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ و بالاخره امر به جائی کشید که همین مؤمن را به نهایت عذاب شهید نمودند. ألا لعنة الله على القوم الظالمين. حال قدری در این امورات تأمل فرمائید که چه سبب این گونه اختلافات بوده که هر ظهور حقی که در امکان از افق لامکان ظاهر می شد این گونه فساد و اغتشاش و ظلم و انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هویدا می گشت؟ با اینکه جمیع انبیاء در حین ظهور خود مردم را بشارت می دادند به نبی بعد و علامتی از برای ظهور بعد ذکر می فرمودند چنانچه در همه کتب مسطور است. با وجود طلب و انتظار ناس به مظاهر قدسیه و ذکر علامات در کتب، چرا باید این گونه امور در عالم رو دهد که جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر این گونه ظلم و جبر و تعدی نمایند؟ چنانچه می فرماید: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسِكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِقْنَا كَذِبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ می فرماید هر زمان و عهد که آمد به سوی شما رسولی از جانب پروردگار به غیر هوای نفس شما، تکبر نمودید و

موقن نشدید و گروهی از آن انبیاء را تکذیب نمودید و گروهی را می کشتید. آخر تأمل فرمائید که سبب این افعال چه بود که به این قسم با طلعات جمال ذی الجلال سلوک می نمودند؟ و هر چه که در آن ازمنه سبب اعراض و اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغفال این عباد شده. و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد، این کفری است صراح. لأجل آنکه این به غایت از فیض فیاض دور است و از رحمت منبسطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگزیند برای هدایت خلق خود و به او حجّت کافیّه و افیه عطا نفرماید و مع ذلک خلق را از عدم اقبال به او معذب فرماید. بلکه لم یزل جود سلطان وجود بر همه ممکنات به ظهور مظاهر نفس خود احاطه فرموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت از غمام عنایت او ممنوع گردد. پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در وادی کبر و غرور حرکت می نمایند و در صحراهای بعد سیر می نمایند و به ظنونات خود و هر چه از علمای خود شنیده‌اند همان را تأسی می نمایند. لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جز اغماض حاصلی نخواهند. و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور هر یک از مظاهر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک نموده پاک و مقدّس می نمودند البتّه از جمال الهی محروم نمی ماندند و از حرم قرب و وصال مطالع قدسیّه ممنوع نمی گشتند. و چون در هر زمان حجّت را به معرفت خود که از علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و به عقول ضعیفه آنها موافق نمی آمد لهذا از این گونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور به ظهور می آمد. و در همه اوقات سبب صدّ عباد و منع ایشان از شاطی بحر احدیه علمای عصر بوده‌اند که زمام آن مردم در کف کفایت ایشان بود. و ایشان هم بعضی نظر به حب ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت، ناس را منع می نمودند. چنانچه همه انبیاء به اذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهادت را نوشیدند و به اعلی افق عزّت پرواز نمودند. چه ظلم ها که از رؤسای عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جواهر مقصود وارد شد. و به این ایام محدوده فانیه قانع شدند و از ملک لا یفنی باز ماندند چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال

محبوب بی نصیب نمودند و گوش را از بدائع نعمات ورقاء مقصود محروم ساختند. این است که در جمیع کتب سماویّه ذکر احوال علمای هر عصر شده، چنانچه می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ﴾ و همچنین می فرماید: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ و در مقام دیگر می فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ﴾ و این معلوم است که اهل کتابی که صدّ نموده اند مردم را از صراط مستقیم، علمای آن عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور است و از اکثر آیات و اخبار مستفاد می شود لو انتم بطرف الله تنظرون. پس قدری به دیده بصیرت الهیه در آفاق علم ربّانی و انفس کلمات تاّمه صمدانیّه تعقل فرمائید تا جمیع اسرار حکمت روحانیّه بی سبحات جلال از خلف سراق فضل و افضال ظاهر و هویدا شود. و کلیّه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از عدم ادراک و عرفان حاصل شده. مثلا بیاناتی که طلعات جمال حقّ در علامات ظهور بعد فرمودند آن بیانات را ادراک نمودند و به حقیقت آن واصل نشدند لهذا علم فساد برافراختند و آیات فتنه برپا نمودند. و این معلوم است که تأویل کلمات حمّامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند و نعمات ورقاء معنویّه را جز سامعه اهل بقا نشنود. هرگز قبطی ظلم از شراب سبطی عدل نصیب ندارد و فرعون کفر از بیضای موسی اطلاع نیابد. چنانچه می فرماید: ﴿وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ مع ذلک تأویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند. مثلا چون ایّام موسی گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع یهود اعتراض نمودند که آن نفس که در تورات موعود است باید مروج و مکمل شرایع تورات باشد و این جوان ناصری که خود را مسیح الله می نامد حکم طلاق و سبت را که از حکم های اعظم موسی است نسخ نموده. و دیگر آنکه علائم ظهور هنوز ظاهر نشده چنانچه یهود هنوز منتظر آن ظهورند که در تورات مذکور است. چقدر از مظاهر قدس احدیه و مطالع نور ازلیّه که بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود به حجبات نفسیه شیطانیّه و ظنون افکیّه نفسانیّه محتجب بوده و هستند و منتظرند که هیکل مجعول با

علامات مذکوره که خود ادراک نموده اند کی ظاهر خواهد شد. کذلک اخذهم الله بدنهم واخذ عنهم روح الايمان وعذبهم بنار کانت فی هاوية الجحيم. و این نبود مگر از عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علائم ظهور بعد نوشته شده. چون به حقیقت آن پی نبردند و به ظاهر هم چنین امور واقع نشد لهذا از جمال عیسوی محروم شدند و به لقاء الله فائز نگشتند وکانوا من المنتظرین. و لم یزل و لا یزال جمیع امم به همین جعلیات افکار نالائقه تمسک جسته و از عیون های لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند. و در کشف این اسرار بعضی از عبارات انبیاء، به بدائع نعمات حجازی در الواح مسطوره قبل که برای یکی از احباب نوشته شده بود مذکور گشت و حال هم به تغنیات خوش عراقی نظر به خواهش آن جناب در این اوراق مجدداً ذکر می نمائیم که شاید تشنگان صحراهای بعد را به بحر قرب دلالت نماید و گمگشتگان بیابان های هجر و فراق را به خیام قرب و وصال رسانند، تا غمام ضلالت مرتفع شود و آفتاب جهانتاب هدایت از افق جان طالع گردد.

و علی الله اتکل و به استعین لعلّ یجری من هذا القلم ما یحیی به افئدة الناس لیقومنّ الکلال عن مراقد غفلتهم و یسمعنّ اطوار ورقات الفردوس من شجر کان فی الرّوضة الاحدیة من ایدی القدرة یاذن الله مغروسا. بر اولی العلم معلوم و واضح بوده که چون نار محبت عیسوی حجابات حدود یهود را سوخت و حکم آن حضرت فی الجملة جریان بر حسب ظاهر یافت، روزی آن جمال غیبی به بعضی از اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که ﴿من می روم و بعد می آیم﴾، و در مقام دیگر فرمودند: ﴿من می روم و می آید دیگری تا بگوید آنچه من نگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام﴾ و این دو عبارت فی الحقیقه یکی است لو انتم فی مظاهر التّوحید بعین الله تشهدون. و اگر به دیده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه در عهد خاتم، هم کتاب عیسوی و امر او ثابت شد. در مقام اسم که خود حضرت فرمود: (منم عیسوی) و آثار و اخبار و کتاب عیسوی را هم تصدیق فرمود که من عندالله بوده. در این مقام نه در خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیریتی ملحوظ زیرا که هر دو قائم به امرالله بودند و هم ناطق به ذکر الله و کتاب هر دو هم مشعر بر

اوامر الله بود. از این جهت است که خود عیسی فرمود: ﴿من می روم و مراجعت می کنم﴾ به مثل شمس که اگر شمس الیوم بگوید من شمس یوم قبلم صادق است و اگر بگوید در حدود یومی که غیر آنم صادق است. و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته شود که کلّ شیء اند صحیح و صادق است و اگر گفته شود که به حدود اسمی و رسمی غیر هم اند آن هم صادق است. چنانچه می بینی با اینکه یک شیء اند با وجود این در هر کدام اسمی دیگر و خواصی دیگر و رسمی دیگر ملحوظ می شود که در غیر آن نمی شود. و به همین بیان و قاعده، مقامات تفصیل و فرق و اتحاد مظاهر قدسی را ادراک فرمائید تا تلویحات کلمات آن مبدع اسماء و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی و واقف گردی و جواب مسأله خود را در موسوم نمودن آن جمال ازلی در هر مقام خود را به اسمی و رسمی بتمامه بیابی. و بعد اصحاب و تلامیذ آن حضرت استدعا نمودند که علامت رجعت و ظهور چیست و چه وقت این ظاهر خواهد شد؟ و در چند مقام این سؤال را از آن طلعت بی مثال نمودند و آن حضرت در هر مقام علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مسطور است. و این مظلوم یک فقره آن را ذکر می نمایم و نعمت های مکنونه سدره مخزونه را لوجه الله بر عبادالله مبذول می دارم تا هیاکل فانیه از اثمار باقیه محروم نمانند که شاید به رشحی از انهار بی زوال حضرت ذی الجلال که در دار السلام بغداد جاری شده فائز شوند بی آنکه اجر و مزدی طلب نمایم. ﴿إِنَّمَا نَطْعُمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا﴾ و این طعامی است که ارواح و افئده منیره به او حیات باقیه یابند و این همان مائده ای است که می فرماید: ﴿رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾ و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود و نفاذ نجوید و در کلّ حین از شجره فضل می روید و از سماوات رحمت و عدل نازل می شود. چنانچه فرموده است: ﴿مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾ حیف است که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید و از این نعمت باقیه و حیات دائمه خود را محروم سازد. پس قدر این مائده معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه آن شمس حقیقی اجسادهای مرده حیات تازه یابند و ارواح پژمرده

به روح بی اندازه فائز شوند. ای برادر من، جهدی باید تا ایام باقی است از اکواب باقی چشیم. همیشه نسیم جان از مصر جانان نوزد و همیشه نهرهای تیان در جریان نه و مدام ابواب رضوان مفتوح نماند. آید وقتی که عندلیبان جنان از گلستان قدسی به آشیان های الهی پرواز نمایند، دیگر نه نغمه بلبل شنوی و نه جمال گل بینی. پس تا حمامه ازلی در شور و تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش قلب را از سروش او بی بهره مکن. این است نصیحت این عبد آن جناب و احبای خدا را. فمن شاء فليقبل و من شاء فليعرض. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَنِيًّا عَنْهُ وَ عَمَّا يَشَاهِدُ وَ يَرَى. و این است نعمات عیسی بن مریم که در رضوان انجیل به الحان جلیل در علائم ظهور بعد فرموده. در سفر اول که منسوب به متی است در وقتی که سؤال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود: ﴿وَلِلْوَقْتِ مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تِلْكَ الْأَيَّامِ تُظَلَّمُ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَ الْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ وَ قُوَّةُ الْأَرْضِ تَرْتَجُّ. حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَاتُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ وَ يَنُوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَرُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ وَ يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ مَعَ صَوْتِ السَّافُورِ الْعَظِيمِ﴾ انتهى. ترجمه آن بفارسی این است که بعد از تنگی و ابتلا که همه مردم را احاطه می نماید شمس از افاضه ممنوع می شود یعنی تاریک می گردد و قمر از اعطای نور باز می ماند و ستاره های سماء بر ارض نازل می شوند و ارکان ارض متزلزل می شود. در این وقت ظاهر می گردد نشانه های پسر انسان در آسمان، یعنی جمال موعود و ساذج وجود بعد از ظهور این علامات از عرصه غیب به عالم شهود می آید. و می فرماید: در آن حین جمیع قبیله ها که در ارض ساکن اند نوحه و ندبه می نمایند و می بینند خلائق آن جمال احدیه را که می آید از آسمان در حالتی که سوار بر ابر است با قوت و بزرگی و بخششی بزرگ و می فرستد ملائکه های خود را با صدای سافور عظیم انتهى. و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به لوقا و مرقس و یوحنا است همین عبارات مذکور است و چون در الواح عربیه به تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق متعرض ذکر آنها نشدیم و اکتفا به یکی از آنها نمودیم. و علمای انجیل چون عارف به معانی این بیانات و مقصود مودعه در این کلمات نشدند و به

ظاهر آن متمسک شدند لهذا از شریعه فیض محمدیه و از سحاب فضل احمدیه ممنوع گشتند. و جهال آن طائفه هم تمسک به علمای خود جسته، از زیارت جمال سلطان جلال محروم ماندند زیرا که در ظهور شمس احمدیه چنین علامات که مذکور شد به ظهور نیامد. این است که قرن ها گذشت و عهدها به آخر رسید و آن جوهر روح به مقر بقای سلطنت خود راجع شد و نفخه دیگر از نفس روحانی در صور الهی دمیده شد و نفس های مرده از قبور غفلت و ضلالت به ارض هدایت و محل عنایت محشور شدند و هنوز آن گروه در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن هیکل معهود به وجود آید تا نصرت نمایند و مال ها در راهش انفاق کنند و جان ها در سبیلش ایثار. چنانچه امم دیگر هم به همین ظنون از کوثر معانی رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و به خیال خود مشغولند. و از این عبارت گذشته، بیان دیگر در انجیل هست که می فرماید: ﴿السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ تَزُولَانِ وَ لَكِنْ كَلَامِي لَا يَزُولُ﴾ که معنی آن به فارسی این است که آسمان و زمین ممکن است که زائل و معدوم شوند اما کلام من هرگز زائل نمی شود و همیشه باقی و ثابت میانه ناس خواهد بود. و از این راه است که اهل انجیل می گویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمی شود و هروقت و زمان که طلعت موعود با همه علامات ها ظاهر شود باید شریعت مرتفعه در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم دینی باقی نماند مگر این دین. و این فقره از مطالب محققه مسلمه است نزد ایشان. و چنان اعتقاد کرده اند که اگر نفسی هم مبعوث شود به جمیع علامات موعوده و بر خلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول نمایند بلکه تکفیر نمایند و استهزاء کنند. چنانچه در ظهور شمس محمدیه مشهود شد. حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع ناس از عدم بلوغ به آن، از غایت قصوی و سدره منتهی محبوب شده اند از ظهورات احدیه در هر ظهور به تمام خضوع سؤال می نمودند البته به انوار شمس هدایت مهتدی می شدند و به اسرار علم و حکمت واقف می گشتند. حال این بنده رشحی از معانی این کلمات را ذکر می نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن به جمیع تلویحات کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند تا از

هیمنه کلمات از بحر اسماء و صفات ممنوع نشوند و از مصباح احدیه که محلّ تجلّی ذات است محبوب نگردند. قوله: ﴿مِنْ بَعْدِ ضَيْقِ تَلْكَ الْأَيَّامِ﴾، یعنی وقتی که ناس در سختی و تنگی مبتلا شوند، و این در وقتی است که آثار شمس حقیقت و اثمار سدره علم و حکمت از میان مردم زائل شود و زمام ناس بدست جهّال افتد و ابواب توحید و معرفت که مقصود اصلی از خلق انسانی است مسدود شود و علم به ظنّ تبدیل گردد و هدایت به شقاوت راجع شود. چنانچه الیوم مشاهده می شود که زمام هر گروهی به دست جاهلی افتاده و به هر نحو که اراده کنند حرکت می دهند و در میان ایشان از معبود جز اسمی و از مقصود جز حرفی نمانده. و به قسمی بادهای هوی و نفس غالب شده که سراج های عقل و فؤاد را در قلوب خاموش نموده، با اینکه ابواب علم الهی به مفاتیح قدرت ربّانی مفتوح گشته و جواهر وجود ممکنات به نور علمی و فیوضات قدسی منور و مهتدی گشتند به قسمی که در هر شیء بابی از علم باز گشته و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده. و با همه این ظهورات علمی که عالم را احاطه نموده هنوز باب علم را مسدود دانسته اند و امطار رحمت را مقطوع گرفته اند. به ظنّ تمسّک جسته، از عروة الوثقی محکم علم دور مانده اند. و آنچه از ایشان مفهوم می شود گویا به علم و باب آن بالفطره رغبتی ندارند و در خیال ظهور آن هم نیستند زیرا که در ظنّ و گمان، ابوابی برای نان یافته اند و در ظهور مظهر علم، جز انفاق جان چیزی نیافته اند. لهذا البتّه از این گریزانند و به آن متمسّک. و با اینکه حکم الهی را یک می دانند از هر گوشه ای حکمی صادر می شود و از هر محلّی امری ظاهر. دو نفس بر یک حکم ملاحظه نمی شود زیرا جز هوی الهی نجویند و به غیر از خطا سبیلی نخواهند. ریاست را نهایت وصول به مطلوب دانسته اند و کبر و غرور را غایت بلوغ به محبوب شمرده اند. تزویرات نفسانی را مقدّم بر تقدیرات ربّانی دانند. از تسلیم و رضا گذشته اند و به تدبیر و ریا اشتغال نموده اند و به تمام قوّت و قدرت حفظ این مراتب را می نمایند که مبدا نقصی در شوکت راه یابد و یا خللی در عزّت بهم رسد. و اگر چشمی از کحل معارف الهی روشن شود ملاحظه می کند سبعی چند را که بر مردارهای نفوس عباد افتاده اند. حال کدام ضیق و تنگی است

که ازید از مراتب مذکوره باشد که اگر نفسی طلب حقی و یا معرفتی بخواهد نماید نمی داند نزد کدام رود و از که جويا شود، از غایت اینکه رأی ها مختلف و سبیل ها متعدّد شده. و این تنگی و ضیق از شرایط هر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع می شود. این است که در روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را فرو می گیرد و ظلمت احاطه می نماید و امثال اینها چنانچه مذکور شد. و این عبد بواسطه شهرت این احادیث و اختصار دیگر متعزّض ذکر عبارات حدیث نشده ام. حال اگر مقصود از این ضیق را همچو ادراک نمایند که عالم ضیق به هم رساند و یا امورات دیگر که به خیال خود توهم نمایند هرگز مشهود نگردد و البته گویند که این شرط ظهور نیافته چنانچه گفته اند و می گویند. باری، مقصود از ضیق، ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربّانیه است که در ایّام غروب شمس و مریای او عباد در تنگی و سختی افتند و ندانند به که توجه نمایند چنانچه مذکور شد. کذلک نعلّمک من تأویل الاحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمة لتطّلع بما هو المقصود و تكون من الدّین هم شربوا من كأس العلم و العرفان. و قوله: ﴿تُظَلَّمُ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا يُعْطَى ضَوْؤُهُ وَ الْكَوَاكِبُ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ﴾ مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیاء مذکور است منحصر به این شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه می شود. بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در هر مقام به مناسبت آن مقام معنی اراده می فرمایند. مثلاً یک معنی از شمس، شمس های حقیقت اند که از مشرق قدم طالع می شوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ فیض می فرمایند. و این شمس حقیقت، مظاهر کلیّه الهی هستند در عوالم صفات و اسمای او. و همچنان که شمس ظاهری تربیت اشیاى ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است، به امر معبود حقیقی به اعانت اوست، همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گل های علم و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمس های معنوی ظاهر می شود. این است که در حین اشراق این شمس، عالم جدید می شود و اثمار حیوان جاری می گردد و اجر احسان به موج

می آید و سحاب فضل مرتفع می شود و نسفات جود بر هیاکل موجودات می وزد و از حرارت این شمس های الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث می شود و از عنایت این ارواح مجرّده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول می گردد. و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از تجلی آن شمس معنوی است و آن شمسی است که از برای او مقابلی و شبهی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کلّ به وجود او قائمند و از فیض او ظاهر و به او راجع. منها ظهرت الاشياء و إلى خزائن امرها رجعت و منها بدئت الممكنات و إلى کنائز حکمها عادت. و اینکه در مقام بیان و ذکر، تخصیص داده می شوند به بعضی از اسماء و صفات چنانچه شنیده اید و می شنوید، نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و إلا لم یزل و لا یزال مقدّس بوده اند از هر اسمی و منزّه خواهند بود از هر وصفی. جواهر اسماء را به ساحت قدسشان راهی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه. فسبحان الله من ان یعرف اصفیاءه بغیر ذواتهم او یوصف اولیاءه بغیر انفسهم. فتعالی عمّا یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عمّا هم یعرفون. و اطلاق شمس بر آن انوار مجرّده در کلمات اهل عصمت بسیار شده، از آن جمله در دعای ندبه می فرماید: **(أَیْنَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ؟ أَیْنَ الأَقْمَارُ المَنِیرَةُ؟ أَیْنَ الأَنْجُمُ الرَّاهِرَةُ؟)** پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیّه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است. و در مقام دیگر مقصود از شمس و قمر و نجوم، علمای ظهور قبلند که در زمان ظهور بعد موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است. و اگر در ظهور شمس اخری به ضیای او منور گشتند لهذا مقبول و منیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها جاری است اگر چه به ظاهر هادی باشند زیرا که جمیع این مراتب از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت و نور و ظلمت منوط به تصدیق آن شمس معنوی الهی است. بر هر نفسی از علماء حکم ایمان از مبدأ عرفان در یوم تغابن و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان درباره او صادق است و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد. و این بر هر ذی بصری

مشهود است که همچنان که نور ستاره محو می شود نزد اشراق شمس ظاهره، همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک می شود. و اطلاق شمس بر آن علماء به مناسبت علو و شهرت و معروفیت است. مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلاد و مسلم اند بین عباد. و اگر حاکی از شمس الهی باشند از شمس عالیه محسوسند و إلا از شمس سجین چنانچه می فرماید: ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ و معنی شمس و قمر هم که در آیه مذکوره هست البته شنیده اید، احتیاج به ذکر نیست. و هر نفسی هم که از عنصر این شمس و قمر باشد یعنی در اقبال به باطل و اعراض از حق، البته از حسابان ظاهر و به حسابان راجع خواهد شد. پس ای سائل، باید به عروة الوثقی متمسک شویم که شاید از شام ضلالت به نور هدایت راجع گردیم و از ظلّ نفی فرار نموده در ظلّ اثبات درآئیم و از نار حسابان آزاد شده به نور جمال حضرت منان منور گردیم والسلام. کذلک نعظیکم من اثمار شجرة العلم لتکونن فی رضوان حکمة الله لمن المحبرین. و در مقامی هم مقصود از اطلاقات شمس و قمر و نجوم، علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است مثل صلوات و صوم که در شریعت فرقان بعد از اخفای جمال محمدی از جمیع احکام محکم تر و اعظم تر است. چنانچه احادیث و اخبار مشعر بر آن است و به علت شهرت، احتیاج ذکر نیست. بلکه در هر عصری حکم صلوات محکم و مجری بوده. چنانچه از انوار مشرقه از شمس محمدیه مأثور است که بر جمیع انبیاء در هر عهدی حکم صلوات نازل شده، نهایت آنکه در هر عصر به اقتضای وقت به قسمی و آدابی جدید مخصوص گشته. و چون در هر ظهور بعد، آداب و عادات و علوم مرتفعه محکمه مشرقه واضحه ثابت در ظهور قبل منسوخ می شود لهذا تلویحا به اسم شمس و قمر ذکر نموده اند. ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم و صلوات شده چنانچه می فرماید: (الصَّوْمُ ضِيَاءٌ وَ الصَّلَاةُ نُورٌ) و لکن روزی در محلی نشسته بودم شخصی از علمای معروف وارد شد و به مناسبتی این حدیث را ذکر نمود و فرمود: چون صوم حرارت در مزاج احداث می نماید لهذا به ضیاء که شمس باشد تعبیر یافته و صلوات لیل چون برودت می طلبد لهذا به

نور که قمر باشد معبر گشته. ملاحظه نمودم که آن فقیر به قطره ای از بحر معانی موفق نشده و به جذوه ای از ناز سدره حکمت ربّانی فائز نگشته. بعد از مدّتی در نهایت ادب اظهار داشتم که جناب، آنچه فرمودید در معنی حدیث، در السن و افواه ناس مذکور است و لیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد می شود. بیان آن را طلب نمود. ذکر شد که خاتم انبیاء و سیّد اصفیاء دین مرتفع در فرقان را تشبیه به سماء فرموده‌اند به علّت علوّ و رفعت و عظمت و احاطه آن بر جمیع ادیان. و چون در سماء ظاهره دو رکن اعظم اقوم مقرر شده است که نیرین باشد و به شمس و قمر نامیده، همچنین در سماء دین هم دو نیر مقدر گشته که صوم و صلوات باشد. الإسلام سماء و الصّوم شمسها و الصّلوٰة قمرها. باری، این است مقصود از تلویحات کلمات مظاهر الهی. پس اطلاق شمس و قمر در این مراتب بر این مقامات مذکوره به آیات نازله و اخبار وارده محقق و ثابت شد. این است که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم، ضلالت علماء و نسخ شدن احکام مرتفعه در شریعت است که مظهر آن ظهور به این تلویحات اخبار می دهد. و جز ابرار را از این کأس نصیبی نیست و جز اخیار را قسمتی نه. ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾ و این مسلم است که در هر ظهور بعد، شمس علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرتفع شده و اهل آن عصر در ظلّ آن شمس و قمر معارف و اوامر منور و مهتدی می شدند تاریک می شود، یعنی حکمش و اثرش تمام می گردد. و حال ملاحظه فرمائید که اگر امت انجیل مقصود از شمس و قمر را ادراک می نمودند و یا از مظهر علم الهی مستفسر می شدند بدون اعتراض و لجاج، البتّه معانی آن واضح می گشت و این گونه در ظلمت نفس و هوئی مبتلا و گرفتار نمی شدند. بلی، چون علم را از مبدأ و معدنش اخذ نمودند لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت به هلاکت رسیده‌اند و هنوز مشعر نشده‌اند که علامات کلّ ظاهر شد و شمس موعود از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و معارف قبل تاریک شد و غروب نمود. حال به چشم علم یقین و جناحی عین یقین به صراط حقّ یقین قدم گذار، ﴿قُلْ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ تا از اصحابی محسوب شوی که

می فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَّلْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ﴾ تا جمیع این اسرار را به بصر خود مشاهده فرمائی. ای برادر من، قدم روح بردار تا بادیه های بعیده بعد و هجر را به آنی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و در نفسی به انفس الهیه فائز شوی. و به قدم جسد هرگز این مراحل طی نشود و مقصود حاصل نیاید. وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَكَانَ عَلٰی صِرَاطِ الْأَمْرِ فِي شَاطِئِ الْعُرْفَانِ بِاسْمِ اللَّهِ مَوْقُوفًا. این است معنی آیه مبارکه که می فرماید: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ﴾ زیرا که از برای هر شمسی از این شمس مذکوره محلّ اشراق و غروب است. و چون علمای تفسیر بر حقیقت این شمس های مذکوره اطلاع نیافتند لهذا در تفسیر این آیه مبارکه معطل شدند. و بعضی ذکر نمودند که چون آفتاب در هر روز از نقطه ای طلوع می نماید غیر از نقطه ایوم قبل لهذا به لفظ جمع ذکر فرموده. و بعضی دیگر نوشته اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از محلّی طالع می شود و به محلّی غروب می نماید لهذا مشارق و مغارب ذکر شده. این است مراتب علم عباد. و با وجود این به جواهر علم و لطائف حکمت چه جهل ها و عیوب ها که نسبت می دهند. و همچنین از این بیانات واضحه محکمه متقنه غیر متشابه تفسیر سماء را که از علائم ساعت و قیامت است ادراک نما. این است که می فرماید: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ﴾ مقصود سماء ادیان است که در هر ظهور مرتفع می شود و به ظهور بعد شکافته می گردد، یعنی باطل و منسوخ می شود. قسم به خدا که اگر درست ملاحظه شود تفسیر این سماء اعظم است از تفسیر سماء ظاهری. قدری تأمل فرمائید. دینی که سال ها مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند و به احکام مشرقه آن مدّت ها تربیت یافته و از آباء و اجداد جز ذکر آن را نشنیده، به قسمی که چشم ها جز نفوذ امرش را ادراک نکرده و گوش ها جز احکامش را استماع ننموده، بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را به قوت و قدرت الهی تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید □ حال فکر نما که این اعظم است یا آنچه این همج رعاع گمان نموده اند از تفسیر سماء؟ و دیگر زحمت و مرارت آن طلعات را ملاحظه نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض

اقامهٔ حدود الله می فرمایند. با آن همه ایذاء که بر آن وجود های مبارکهٔ لطیفهٔ رقیقه وارد می شود و با کمال قدرت صبر می فرمایند و با نهایت غلبه تحمل می نمایند. و همچنین معنی تبدیل ارض را ادراک نما که غمام رحمت آن سماء بر قلبی که نیشان مکرمت مبذول داشت، تبدیل شد اراضی آن قلوب به ارض معرفت و حکمت. و چه ریاحین توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایق های حقایق علم و حکمت که از صدور منیرشان روئیده. و اگر ارض قلوبشان تبدیل نمی شد چگونه رجالی که حرفی تعلیم نگرفته‌اند و معلّم را ندیده‌اند و به هیچ دبستانی قدم نگذاشته‌اند به کلمات و معارفی تکلم می نمایند که احدی ادراک نتواند نمود؟ گویا از تراب علم سرمدی سرشته شده‌اند و از آب حکمت لدنی عجین گشته‌اند. این است که می فرماید: **(الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ)** و این نحو از علم است که ممدوح بوده و هست. نه علوم محدوده که از افکار محجوبهٔ کدره احداث شده و آن را گاهی از هم سرقت می نمایند و بر دیگران افتخار می کنند. ای کاش صدرهای عباد از نقوش این تحدیدات و کلمات مظلّمه پاک و مقدّس می شد که لعلّ به تجلّی انوار شمس علم و معانی و جواهر اسرار حکمت لدنی فائز می گشت. حال ملاحظه نما، اگر این اراضی جرز و وجود تبدیل نمی شد چگونه محلّ ظهور اسرار احدیّه و بروز جواهر هوّیه می شد؟ این است که می فرماید: **(يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ)** و از نسّمات جود آن سلطان وجود ارض ظاهره هم تبدیل یافته لو اتم فی اسرار الظهور تتفکرون. و دیگر معنی این آیه را ادراک نما که می فرماید: **(وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ)** مضمون آن این است که همهٔ زمین اخذ شده، در دست اوست روز قیامت و آسمان پیچیده شده، در دست راست اوست. حال قدری انصاف می خواهد که اگر مقصود این است که مردم ادراک نموده‌اند چه حسن بر آن مرتّب می شود؟ وانگهی این مسلّم است که حقّ منیع، دستی که مرئی شود به بصر ظاهر و مرتکب این امورات شود منسوب به ذات نیست بلکه کفری است محض و افکی است صرف اقرار بر چنین امری. و اگر بگوئی مظاهر امر او هستند که در قیامت به این امر مأمور می

شوند این هم به غایت بعید است و بی فائده. بلکه مقصود از ارض، ارض معرفت و علم است و از سماوات، سماوات ادیان. حال ملاحظه فرما که چگونه ارض علم و معرفت که از قبل مبسوط شده بود به قبضه قدرت و اقتدار قبض نمود و ارض منیعۀ تازه در قلوب عباد مبسوط فرمود و ریاحین جدیده و گل های بدیعه و اشجار منیعۀ از صدور منیره انبات نمود. و همچنین ملاحظه کن که سماوات ادیان مرتفعه در قبل چگونه در یمین قدرت پیچیده شد و سماء بیان به امرالله مرتفع گشت و به شمس و قمر و نجوم اوامر بدیعه جدیده ترین یافت. این است اسرار کلمات که بی حجاب کشف و ظاهر گشته تا ادراک صبح معانی فرمائی و سراج های ظنون و وهم و شک و ریب را به قوت توکل و انقطاع خاموش نمائی و مصباح جدید علم و یقین در مشکات قلب و دل برافروزی. و از جمیع این کلمات مرموزه و اشارات ملغزه که از مصادر امریّه ظاهر می شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور شد تا معلوم شود اراضی قلوب جیدۀ منیره از اراضی جزه فانیه. و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در کتب مسطور است. و همچنین آیه قبله را ملاحظه فرمائید که بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطحا به یثرب، رو به بیت المقدس توجه می فرمودند در وقت صلوات، تا آنکه یهود بعضی سخن های ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته این مقام نیست و سبب تطویل کلام می شود. باری، آن حضرت بسیار مکدر شدند و به لحاظ تفکر و تحیر در سماء نظر می فرمودند. بعد جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود: ﴿قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا﴾ تا آنکه در یومی آن حضرت با جمعی اصحاب به فریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد: ﴿فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ در اثنای نماز حضرت از بیت المقدس انحراف جسته به کعبه مقابل شدند. فی الحین تزلزل و اضطراب در میان اصحاب افتاد به قسمی که جمعی نماز را بر هم زده اعراض نمودند. این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و إلا آن سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر هم بیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از وی سلب ننماید.

چنانچه در عهد اکثری انبیاء که بعد از موسی مبعوث به رسالت شدند مثل داود و عیسی و دون آنها از انبیای اعظم که ما بین این دو نبی آمدند هیچ حکم قبله تغییر داده نشد و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مردم را به توجّه همان جهت امر می فرمودند. و نسبت همه اراضی هم به آن سلطان حقیقی یکی است مگر هر ارضی را که در ظهور مظاهر خود تخصیص به امری دهد. چنانچه می فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ﴾ با وجود تحقق این امور چرا تبدیل شد که سبب جزع و فزع عباد شود و علتّ تزلزل و اضطراب اصحاب گردد؟ بلی، این گونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است واقع نمی شود مگر برای آنکه کلّ به محک امتحان الله در آیند تا صادق و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد. اینست که بعد از اختلاف ناس می فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَيَّ عَقْبَيْهِ﴾ که مضمون آن این است: ما نگردانیدیم و برهم نزدیم قبله را که آن بیت المقدّس باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو می نماید و که راجع بر عقبیه می شود، یعنی اعراض می نماید و اطاعت نمی کند و صلوات را باطل نموده فرار می نماید. ﴿حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ﴾ اگر قدری تأمل رود در همین مطلب و بیان، ابواب های معانی و تبیان مفتوح بینید و جمیع علم و اسرار آن را بی حجاب مشاهده فرمائید. و نیست این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفوس از قفس نفس و هوی و الا آن سلطان حقیقی لم یزل به ذات خود غنیّ بوده از معرفت موجودات و لا یزال به کینونت خود مستغنی خواهد بود از عبادت ممکنات. یک نسیم از غنای او جمیع عالم را به خلع غنا مفتخر نماید و یک قطره از بحر جود او همه هستی را به حیات باقیه مشرف فرماید. و لیکن چون مقصود امتیاز حقّ از باطل و شمس از ظلّ است، این است که در کلّ حین امتحان های منزله از جانب ربّ العزّه چون غیث هاطل جاری است. اگر قدری در انبیای قبل و ظهور ایشان تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود به قسمی که از افعال و اقوالی که مخالف نفس و هوی است محتجب نمی مانند و همه حجبات را به نار سدره عرفان محترق نمایند و بر عرش سکون و اطمینان مستریح شوند. مثلاً موسی بن عمران که یکی از انبیای معظّم و صاحب

کتاب بود در اوّل امر، قبل از بعثت، روزی در سوق می گذشت. دو نفر با یکدیگر معارضه می نمودند. یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست. آن حضرت او را اعانت نموده مدعی را بقتل رسانید چنانچه در کتاب مسطور است و ذکر تفصیل، مایه تعویق و تعطیل مقصود می شود. و این خبر در مدینه اشتهار یافت و آن حضرت را خوف غالب شد چنانچه نصّ کتاب است. تا آنکه به خبر ﴿إِنَّ الْمَلَأَ يَأْمُرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ﴾ مخبر شد و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدین در خدمت شعیب اقامه فرمودند. و در مراجعت، در وادی مبارکه که برّیه سینا باشد وارد شد و تجلی سلطان احدیه را از شجره لا شرقیه و لا غربیه مشاهده نمود و ندای جانفزای روحانی را از نار موقده ربّانی استماع فرمود و مأمور به هدایت انفس فرعونی گشت تا مردم را از وادی نفس و هوای نجات داده، به صحراهای دلفزای روح و هدی وارد نماید و از سلسبیل انقطاع جمیع من فی الإبداع را از حیرت بعد به دارالسلام قرب رسانند. و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود به آنچه مأمور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت: آیا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی؟ مثل اینکه ربّ العظمه خبر داد از لسان فرعون که به موسی عرض نمود: ﴿وَفَعَلْتَ فَعَلْتَكِ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ قَالِ فَعَلْتُهَا إِذَا وَ أَنَا مِنَ الصَّالِينَ فَعَزَّزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ حال تفکر در فتنه های الهی و بدایع امتحان های او کن که نفسی که معروف است به قتل نفس و خود هم اقرار بر ظلم می نماید چنانچه در آیه مذکور است و سی سنه او اقلّ هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده، یک مرتبه او را از ما بین عباد برگزیده و به امر هدایت کبری مأمور فرمود. و حال آنکه آن سلطان مقتدر قادر بر آن بود که موسی را از قتل ممنوع فرماید تا به این اسم در بین عباد معروف نباشد که سبب وحشت قلوب شود و علّت احتراز نفوس گردد. و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از عظمت امر و تحیر، آرزوی عدم فرمود چنانچه مستفاد از آیه مبارکه می شود که بعد از تولّد عیسی، مریم ناله نمود و به این کلمه زبان گشود: ﴿يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا﴾ که ترجمه آن این است: ای

کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم از فراموش شدگان. قسم به خدا که کبدها از استماع این سخن می گدازد و روان ها می ریزد. و این اضطراب و حزن نبود مگر از شماتت اعداء و اعتراض اهل کفر و شقا. آخر تفکر نمائید که مریم چه جواب با مردم می گفت؟ طفلی که پدر او معین نباشد چگونه می توان به مردم معین نمود که این از روح القدس است؟ این بود که آن مخدّره بقا آن طفل را برداشته به منزل مراجعت فرمود. تا چشم قوم بر او افتاد گفتند: ﴿يَا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَعِيًّا﴾ مضمون آن این است که ای خواهر هارون، نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بدکار. حال ناظر به این فتنه کبری و امتحان اعظم شوید. و از همه گذشته، همان جوهر روح که در میان قوم به نسبت بی پدری معروف بوده او را پیغمبری بخشید و حجّت خود نمود بر کلّ اهل سماوات و ارض. حال مشاهده فرمائید که چقدر امور مظاهر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان ایجاد ظاهر می شود. و چون بر این جواهر اسرار مطّلع شوی به مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملوک با اقتدار را مثل هم ملاحظه نمائی به قسمی که آنچه در افعال او مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه گردد و هرچه در کلمات او ملاحظه گردد در افعال او به نظر آید. این است که این افعال و اقوال در ظاهر نعمت اند برای فجّار و در باطن رحمت اند برای ابرار. اگر به دیده قلب ملاحظه رود کلمات منزله از سماء مشیّت با امور مظهره از ملکوت قدرت یک شیء مشاهده شود و بر یک قسم ادراک گردد چنانچه مذکور شد. حال ای برادر ملاحظه نما اگر در این عهد چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهند نمود؟ قسم به مربّی وجود و منزل کلمات که در حین، بی تکلم حکم بر کفر و امر بر قتل نمایند. کجا گوش می دهند که گفته شود که عیسی از نفخه روح القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبرم مأمور گشته. اگر صد هزار خروش بر آری به گوش احدی نرود که بی پدری مبعوث به رسالت گشته و یا قاتلی از شجره نار، اِنّی انا الله آورده. چشم انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود می گردد که مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است. با اینکه امثال این امور در این ظهور واقع نشده با وجود این متمسک به

ظنونات انفس مردوده شده، چه نسبت ها که داده اند و چه بلايا که وارد آورده اند که در ابداع شبه آن به ظهور نیامده. الله اکبر، بیان که به این مقام رسید رائجهُ روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبای صبحگاهی از مدینهٔ سبای لایزالی وزید و اشارتش جان را بشارت تازه بخشید و روح را فتوحی بی اندازه. بساط جدیدی مبسوط نمود و ارمغان بی شمار بی کران از آن یار بی نشان آورد که خلعت ذکر از قدّ لطیفش بسی قاصر است و رداء بیان از قامت منیرش بس کوتاه. بی لفظ رمز معانی کشف می نماید و بی لسان اسرار تبیان می گوید و بلبل های شاخسار هجر و فراق را ناله و افغان می آموزد و قاعده و رسوم عشق و عاشقی و رمز دلدادگی تعلیم می نماید و گل های بدیع رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گری تلقین می نماید و اسرار حقایق بر شقایق بستان عشق می بخشد و دقایق رموز و رقایق آن را در صدر عشاق ودیعه می گذارد. به قسمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس به غایت حسرت می برد. قطره را امواج بحری داده و ذره را طراز خورشیدی عنایت نموده. الطاف به مقامی رسیده که جعل قصد نافهٔ مشک نموده و خفّاش در مقابل آفتاب مقرّ گزیده. مردگان را به نفخهٔ حیات از قبور جسد مبعوث نموده و جاهلان را بر صدر علم منزل داده و ظالمان را بر فراز عدل محلّ معین نموده. و عالم هستی به جمیع این عنایات حامله گشته، تا کی اثر این عنایت غیبی در خاکدان ترابی ظاهر شود و تشنگان از پا افتاده را به کوثر زلال محبوب رساند و گمگشتگان صحرای بعد و نیستی را به سرادق قرب و هستی معشوق فائز گرداند و در ارض قلوب که این حبهٔ های قدس انبات نماید و از ریاض نفوس که شقایق های حقایق غیبی بشکفد. باری، نه چنان سدرهٔ عشق در سینای حبّ مشتعل شده که به آب های بیان افسرده گردد و یا اتمام پذیرد. عطش این حوت را بحور ننشاند و این سمندر ناری جز در نار روی یار مقرّ نگزیند. پس ای برادر، سراج روح را در مشکات قلب به دهن حکمت بر افروز و به زجاج عقل حفظش نما تا نفس های انفس مشرکه آن را خاموش نکند و از نور باز ندارد. کذلک نورنا افق سماء البیان من انوار شموس الحکمة و العرفان لیطمئنّ بما قلبک و تکون من الذین طاروا باجنحة الإیقان فی هواء محبة ربهم

الرَّحْمَنِ. و قوله: ﴿حِينَئِذٍ تَظْهَرُ عَلَامَةُ ابْنِ الْإِنْسَانِ فِي السَّمَاءِ﴾ می فرماید: بعد از کسوف شمس معارف الهیه و سقوط نجوم احکام مثبتة و خسوف قمر علم که مرتب عباد است و انعدام اعلام هدایت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح، ظاهر می شود علامت ابن الانسان در آسمان. و مقصود از سماء، سماء ظاهره است که قریب ظهور آن فلک سماوات معدلت و جریان فلک هدایت بر بحر عظمت، در آسمان نجمی بر حسب ظاهر پیدا می شود که مبشّر است خلق سماوات را به ظهور آن نیر اعظم. و همچنین در آسمان معنی نجمی ظاهر می شود که مبشّر است اهل ارض را به آن فجر اقوم اکرم. و این دو علامت در سماء ظاهره و سماء باطنه قبل از ظهور هر نبی ظاهر گشته چنانچه شنیده اند. از جمله خلیل الرحمن که قبل از ظهور آن حضرت، نمود خوابی دید و کهنه را خواست. اخبار دادند بر طلوع نجمی در سماء. و همچنین شخصی در ارض ظاهر شد که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. و بعد از او حکایت کلیم الله بود که کهنه آن زمان فرعون را خبر دادند که کوکبی در سماء طالع شده که دالّ است بر انعقاد نطفه ای که هلاک تو و قوم تو بر دست اوست. و همچنین عالمی پیدا شد که شب ها بنی اسرائیل را بشارت و تسلی می فرمود و اطمینان می داد چنانچه در کتب مسطور است. و اگر تفصیل این امور ذکر شود این رساله کتابی می شود. و دیگر آنکه دوست ندارم حکایات واقعه قبل را ذکر نمایم. و خدا شاهد حال است که این بیان هم که می شود نیست مگر از کمال حبّ به آن جناب که شاید جمعی فقرای ارض بر شاطی غنا وارد شوند و یا گروهی از جاهلان بر بحر علم وارد گردند و یا تشنگان معرفت بر سلسبیل حکمت واصل آیند. و إلاّ این عبد اشتغال به این مقالات را ذنبی عظیم می دانم و عصیانی کبیر می شمرم. و همچنین نزدیک ظهور عیسی شد، چند نفر از مجوس که اطلاع یافتند بر ظهور نجم عیسی در سماء، به اثر آن نجم آمدند تا داخل شدند به شهری که مقرّ سلطنت هیروُدس بود. و در آن ایام سلطنت آن ممالک در قبضه تصرّف او بود. و کانوا قائلین: ﴿أَيْنَ هُوَ الْمَوْلُودُ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ لِأَنَّ قَدْ رَأَيْنَا نَجْمَهُ فِي الْمَشْرِقِ وَ وَافَيْنَا لِنَسْجِدَ لَهُ﴾ و بعد از تفحص معلوم نمودند که در بیت اللحم یهودا آن طفل متولد شد. این

علامت در سماء ظاهره. و علامت در سماء باطنه که سماء علم و معانی باشد ظهور یحیی بن زکریا بود که مردم را بشارت می داد به ظهور آن حضرت. چنانچه می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ سَيِّدًا وَ حَصُورًا﴾ مقصود از کلمه، حضرت عیسی است که یحیی مبشر به ظهور او بود. و در الواح سماوی هم مسطور است: ﴿كَانَ يُوحَنَّا يَكْرِزُ فِي بَرِّيَّةٍ يَهُودًا قَائِلًا تَوْبُوا فَقَدْ أَقْتَرَبَ مَلَكَوْتُ السَّمَوَاتِ﴾ و مقصود از یوحنا، یحیی است. و همچنین قبل از ظهور جمال محمدی آثار سماء ظاهره ظاهر شد. و آثار باطنه که مردم را در ارض بشارت می دادند به ظهور آن شمس هوپه چهار نفر بودند واحدا بعد واحد. چنانچه روزه که موسوم به سلمان شد به شرف خدمتشان مشرف بود و زمان وفات هر یک می رسید روزه را نزد دیگری می فرستاد تا نوبت به چهارم رسید و او در حین موت فرمود: ای روزه، بعد از تکفین و تدفین من برو به حجاز که شمس محمدی اشراق می نماید و بشارت باد تو را به لقای آن حضرت. تا رسید به این امر بدیع منیع. و اکثر از منجمان خبر ظهور نجم را در سماء ظاهره داده اند. و همچنین در ارض هم نورین نیرین، احمدو کاظم، قدس الله تربتهما. پس، از این معانی مبرهن شد که قبل از ظهور هر یک از مرایای احدیه علامات آن ظهور در آسمان ظاهر و آسمان باطن که محل شمس علم و قمر حکمت و انجم معانی و بیان است ظاهر می شود و آن ظهور انسان کامل است قبل از هر ظهور برای تربیت و استعداد عباد از برای لقای آن شمس هوپه و قمر احدیه. و قوله: ﴿وَ يَنُوحُ كُلُّ قَبَائِلِ الْأَرْضِ وَ يَزُونَ ابْنَ الْإِنْسَانِ آتِيًا عَلَى سَحَابِ السَّمَاءِ مَعَ قُوَّةٍ وَ مَجْدٍ كَبِيرٍ﴾ تلویح این بیان این است: یعنی در آن وقت نوحه می کنند عباد از جهت فقدان شمس جمال الهی و قمر علم و انجم حکمت لدنی و در آن اثنا مشاهده می شود که آن طلعت موعود و جمال معبود از آسمان نازل می شود در حالتی که بر ابر سوار است، یعنی آن جمال الهی از سماوات مشیت ربانی در هیكل بشری ظهور می فرماید. و مقصود از سماء نیست مگر جهت علو و سمو که آن محل ظهور آن مشارق قدسیه و مطالع قدمیه است. و این کینونات قدیمه اگر چه به حسب ظاهر از بطن امتهات ظاهر می شوند و لیکن فی الحقیقه از سماوات امر نازلند و اگر چه بر ارض ساکن اند

و لیکن بر رُفرف معانی متکأند و در حینی که میان عباد مشی می نمایند در هواهای قرب طائرند. بی حرکت رجل در ارض روح مشی نمایند و بی پر به معارج احدیه پرواز فرمایند. در هر نفسی مشرق و مغرب ابداع را طیّ فرمایند و در هر آنی ملکوت غیب و شهاده را سیر نمایند. بر عرش "لا یشغله شأن عن شأن" واقف اند و بر کرسی ﴿كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ ساکن. از علوّ قدرت سلطان قدم و سموّ مشیّت ملیک اعظم مبعوث می شوند. این است که می فرماید: از آسمان نازل می شود. و لفظ سماء در بیانات شمس معانی بر مراتب کثیره اطلاق می شود. مثلاً سماء امر و سماء مشیّت و سماء اراده و سماء عرفان و سماء ایقان و سماء تبیان و سماء ظهور و سماء بطون و امثال آن. و در هر مقام از لفظ سماء معنی اراده می فرماید که غیر از واقفین اسرار احدیه و شاربین کؤوس ازلیّه احدی ادراک ننماید. مثلاً می فرماید: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَ مَا تُوعَدُونَ﴾ و حال آنکه رزق از ارض انبات می نماید و همچنین: "الْأَسْمَاءُ تُنَزَّلُ مِنَ السَّمَاءِ"، با اینکه از لسان عباد اسماء ظاهر می شود. اگر قدری مرآت قلب را از غبار غرض پاک و لطیف فرمائی جمیع تلویحات کلمات کلمه جامعۀ ربوبیه را در هر ظهوری ادراک می نمائی و بر اسرار علم واقف می شوی. و لکن تا حجابات علمیه را که مصطلح بین عباد است به نار انقطاع نسوزانی به صبح نورانی علم حقیقی فائز نگردی. و علم به دو قسم منقسم است: علم الهی و علم شیطانی. آن از الهامات سلطان حقیقی ظاهر و این از تحیلات انفس ظلمانی باهر. معلّم آن حضرت باری و معلّم این وساوس نفسانی. بیان آن ﴿اتَّقُوا اللَّهَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ﴾ و بیان این (العلم حجاب الأكبر). اثمار آن شجر، صبر و شوق و عرفان و محبّت، و اثمار این شجر، کبر و غرور و نخوت. و از بیانات صاحبان بیان که در معنی علم فرموده اند هیچ رائحه این علوم ظلمانی که ظلمت آن همه بلاد را فرا گرفته استشمام نمی شود. این شجر جز بغی و فحشاء ثمری نیاورد و جز غلّ و بغضاء حاصلی نبخشد. ثمرش سمّ قاتل است و ظلّش نار مهلک. فنعّم ما قال:

"تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَاحْلَعَ الْحَيَاءَ

وَخَلَّ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَ إِن جُلُّوا."

پس باید صدر را از جمیع آنچه شنیده شده پاک نمود و قلب را از همه تعلقات مقدّس فرمود تا محلّ ادراک الهامات غیبی شود و خزینه اسرار علوم ربّانی گردد. این است که می فرماید: **(السَّالِكُ فِي النَّهْجِ الْبَيْضَاءِ وَالرُّكْنِ الْحَمْرَاءِ لَنْ يَصِلَ إِلَى مَقَامٍ وَطَنِهِ إِلَّا بِالْكَفِّ الصِّفْرِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ)** این است شرط سالک. درست تفکّر و تعقل فرموده تا بی حجاب بر مقصود کتاب واقف شوی. باری، از مطلب دور ماندم اگر چه همه ذکر مطلب است و لیکن قسم به خدا آنچه می خواهم اختصار نمایم و به اقلّ کفایت کنم می بینم زمام قلم از دست رفته و با وجود این چقدر از لئالی بی شمار که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریّات معانی که در غرف های حکمت مستور گشته که احدی مسّ آنها ننموده، ﴿لَمْ يَطْمِثْنَهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ﴾ با همه این بیانات گویا حرفی از مقصود ذکر نشد و رمزی از مطلوب مذکور نیامد، تا کی محرمی یافت شود و احرام حرم دوست بندد و به کعبه مقصود واصل گردد و بی گوش و لسان اسرار بیان بشنود و بیابد. پس، از این بیانات محکمه واضحه لائحه مقصود از سماء در آیه منزله معلوم شد و مفهوم گشت. و اینکه می فرماید: با ابر و غمام نازل می شود مقصود از ابر آن اموری است که مخالف نفس و هوای ناس است. چنانچه ذکر شد در آیه مذکوره: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ مثلاً از قبیل تغییر احکام و تبدیل شرائع و ارتفاع قواعد و رسوم عادیّه و تقدّم مؤمنین از عوام بر معرضین از علماء. و همچنین ظهور آن جمال ازلی بر حدودات بشریّه از اکل و شرب و فقر و غنا و عزّت و ذلّت و نوم و یقظه و امثال آن، از آن چیزهائی که مردم را به شبهه می اندازد و منع می نماید. همه این حجبات به غمام تعبیر شده. و این است آن غمامی که سماوات علم و عرفان کلّ من فی الارض به آن می شکافد و شقّ می گردد چنانچه می فرماید: ﴿يَوْمَ تَشَقُّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ﴾ و همچنانکه غمام، ابصار ناس را منع می نماید از مشاهده شمس ظاهری، همین قسم هم این شعونات مذکوره مردم را منع می نماید از ادراک آن شمس حقیقی. چنانچه مذکور است در کتاب از لسان کفّار: ﴿وَ قَالُوا مَا هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ

نَدِيرًا ﴿﴾ مثل اینکه ملاحظه می شد از انبیاء فقر ظاهری و ابتلای ظاهری و همچنین ملزومات عصری جسدی از قبیل جوع و امراض و حوادث امکاتیّه. چون این مراتب از آن هیاکل قدسیّه ظاهر می شد مردم در صحراهای شکّ و ریب و بیابان های وهم و تحیّر متحیّر می ماندند که چگونه می شود نفسی از جانب خدا بیاید و اظهار غلبه نماید بر کلّ من علی الارض و علّت خلق موجودات را به خود نسبت دهد چنانچه فرموده: **(لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ)** و مع ذلک به این قسم ها مبتلا به امور جزئیّه شود؟ چنانچه شنیده اند از ابتلای هر نبیّ و اصحاب او از فقر و امراض و ذلّت، چنانچه سرهای اصحاب ایشان را در شهرها به هدیه می فرستادند و ایشان را منع می نمودند از آنچه به آن مأمور بودند و هر کدام در دست اعدای دین مبتلا بودند به قسمی که بر ایشان وارد می آوردند آنچه اراده می نمودند. و این معلوم است که تغییرات و تبدیلات که در هر ظهور واقع می شود همان غمامی است تیره که حائل می شود بصر عرفان عباد را از معرفت آن شمس الهی که از مشرق هوپّه اشراق فرموده. زیرا که سال ها عباد بر تقلید آباء و اجداد باقی هستند و به آداب و طریقی که در آن شریعت مقرّر شده تربیت یافته اند، یک مرتبه بشنوند و یا ملاحظه نمایند شخصی که در میان ایشان بوده و در جمیع حدودات بشریّه با ایشان یکسان است و مع ذلک جمیع آن حدودات شرعیّه که در قرن های متواتره به آن تربیت یافته اند و مخالف و منکر آن را کافر و فاسق و فاجر دانسته اند همه را از میان بردارد، البتّه این امور حجاب و غمام است از برای آتھائی که قلوبشان از سلسبیل انقطاع نچشیده و از کوثر معرفت نیاشامیده. و به مجرّد استماع این امور چنان محتجب از ادراک آن شمس می ماند که دیگر بی سؤال و جواب حکم بر کفرش می کنند و فتوی بر قتلش می دهند چنانچه دیده اند و شنیده اند از قرون اولی و این زمان نیز ملاحظه شد. پس باید جهدی نمود تا به اعانت غیبی از این حجبات ظلمانی و غمام امتحانات ربّانی از مشاهده آن جمال نورانی ممنوع نشویم و او را به نفس او بشناسیم و اگر هم حجّت بخواییم به یک حجّت و برهان اکتفا نمائیم تا به منبع فیض نامتناهی که جمیع فیوضات نزد او معدوم صرف است فائز گردیم نه آنکه هر روز به خیالی اعتراض

نمائیم و به هوائی تمسک جوئیم. سبحان الله، با وجود اینکه از قبل این امورات را به تلویحات عجیبه و اشارات غریبه خبر داده‌اند تا جمیع ناس اطلاع یابند و در آن روز خود را از بحر البحور فیوضات محروم نسازند مع ذلک امر چنین واقع می شود که مشهود است. و این مضمونات در قرآن هم نازل شده چنانچه می فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ و علمای ظاهر بعضی این آیه را از علائم قیامت موهوم که خود تعقل نموده‌اند گرفته‌اند و مضمون آن این است: آیا انتظار می کشند مگر اینکه بیاید آنها را خدا در سایه ای از ابر؟ و حال آنکه این مضمون در اکثر کتب سماوی مذکور است و در همه اماکن در ذکر علامات ظهور بعد ذکر فرموده‌اند چنانچه از قبل ذکر شد. و همچنین می فرماید: ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ که مضمون آن این است: روزی که می آید آسمان به دودی آشکار و فرو می گیرد مردم را و این است عذاب الیم. و همین امورات را که مغایر انفس خبیثه و مخالف هوای ناس است حضرت ربّ العزّه محکّ و میزان قرار داده و به آنها امتحان می فرماید عباد خود را و تمیز می دهد سعید را از شقیّ و معرض را از مقبل چنانچه مذکور شد. و اختلافات و نسخ و هدم رسومات عادیّه و انعدام اعلام محدوده را به دخان در آیه مذکوره تعبیر فرموده و کدام دخان است اعظم از این دخان که فرو گرفته همه ناس را و عذابی است برای آنها که هرچه می خواهند رفع آن نمایند قادر نیستند؟ و به نار نفس در هر حین به عذابی جدید معدّبند زیرا که هرچه می شنوند که این امر بدیع الهی و حکم منیع صمدانی در اطراف ارض ظاهر شده و هر روز در علوّ است ناری جدید در قلوبشان مشتعل می شود و آنچه ملاحظه می نمایند از قدرت و انقطاع و ثبوت این اصحاب که هر روز به عنایت الهی محکم تر و راسخ تر می شوند اضطراب تازه در نفوسشان ظاهر می گردد. در این ایام که بحمدالله سطوت الهی چنان غلبه فرموده که جرئت تکلم ندارند و اگر یکی از اصحاب حقّ را که صد هزار جان به دل و جان رایگان در ره دوست ایثار می نماید ملاقات نمایند از خوف اظهار ایمان می کنند و چون خلوت می کنند به سبّ و لعن مشغول می شوند. چنانچه می فرماید: ﴿وَ إِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا خَلَوْا عَصَوْا عَلَيْكُمْ﴾

الْأَنَامِلَ مِنَ الْعَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۰۰﴾ و عنقریب است که اعلام قدرت الهی را در همه بلاد مرتفع بینی و آثار غلبه و سلطنت او را در جمیع دیار ظاهر مشاهده فرمائی. باری، اکثر علماء چون این آیات را ادراک نموده‌اند و از مقصود قیامت واقف نشده‌اند لهذا جمیع را به قیامت موهوم من حیث لا یشعر تفسیر می نمایند. خدای واحد شاهد است که اگر قدری بصیرت باشد از تلویح همین دو آیه جمیع مطالب که مقصود است ادراک می شود و به صبح منیر ایقان به عنایت رحمان واصل می گردند. کذلک تغنّ علیک حمامة البقاء علی افنان سدرة البهاء لعلّ تکون فی مناهج العلم و الحکمة بإذن الله سالکا. و قوله: ﴿يُرْسِلُ مَلَائِكَتَهُ﴾ إلى آخر القول. مقصود از این ملائکه آن نفوسی هستند که به قوه روحانیّه، صفات بشریّه را به نار محبت الهی سوختند و به صفات عالین و کربوبیین متّصف گشتند. چنانچه حضرت صادق در وصف کربوبیین می فرماید: **(قومی از شیعیان ما هستند خلف عرش)**. و از ذکر خلف العرش اگر چه معانی بسیار منظور بوده، هم بر حسب ظاهر و هم بر حسب باطن، و لکن در یک مقام مدلّ است بر عدم وجود شیعه. چنانچه در مقام دیگر می فرماید: **(مؤمن مثل کبریت احمر)** است و بعد به مستمع می فرماید: **(آیا کبریت احمر دیده ای؟)** ملتفت شوید به این تلویح که ابلغ از تصریح است دلالت می کند بر عدم وجود مؤمن. این قول آن حضرت. و حال مشاهده کن چقدر از این خلق بی انصاف که رائج ایمان نشنیده‌اند مع ذلک کسانی را که به قول ایشان ایمان محقق می شود نسبت به کفر می دهند. باری، چون این وجودات قدسیّه از عوارض بشریّه پاک و مقدّس گشتند و متخلّق به اخلاق روحانیّین و متّصف به اوصاف مقدّسین شدند لهذا اسم ملائکه بر آن نفوس مقدّسه اطلاق گشته. باری، این است معنی این کلمات که هر فقره آن به آیات واضح و دلیل های متقنه و براهین لائحہ اظهار شد. و چون امم عیسیٰ به این معانی نرسیدند و این علامات بر حسب ظاهر چنانچه خود و علمای ایشان ادراک نموده‌اند ظاهر نشد لهذا به مظاهر قدسیّه از آن یوم تا به حال اقبال نمودند و از جمیع فیوضات قدسیّه محروم شدند و از بدایع کلمات صمدانیّه محجوب گشتند. این است شأن این عباد در

یوم معاد. و این قدر ادراک نمودند که اگر در هر عصری علائم ظهور مطابق آنچه در اخبار است در عالم ظاهر ظاهر شود دیگر که را یارای انکار و اعراض می ماند و چگونه میان سعید و شقی و مجرم و متقی تفصیل می شود؟ مثلاً انصاف دهید اگر این عبارات که در انجیل مسطور است بر حسب ظاهر ظاهر شود و ملائکه با عیسی بن مریم از سماء ظاهره با ابری نازل شوند دیگر که یارای تکذیب داردو یا که لایق انکار و قابل استکبار باشد؟ بلکه فی الفور همه اهل ارض را اضطراب به قسمی احاطه می کند که قادر بر حرف و تکلم نیستند تا چه رسد به ردّ و قبول. و نظر به عدم ادراک این معانی بود که جمعی از علمای نصاری به آن حضرت معارضه نمودند که اگر تو آن نبی موعودی چرا با تو نیستند آن ملائکه که در کتب ما مسطور است که باید با جمال موعود بیایند تا او را اعانت نمایند در امر او و منذر باشند برای عباد؟ چنانچه ربّ العزّه از لسان ایشان خبر داده: ﴿لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا﴾ که مضمون آن این است: چرا فرو فرستاده نشد با محمد ملکی پس باشد با او بیم دهنده و ترساننده مردمان را. این است که در همه اعهاد و اعصار این گونه اعتراضات و اختلافات در میان مردم بوده. و همیشه ایام مشغول به زخارف قول می شدند که فلان علامت ظاهر نشد و فلان برهان باهر نیامد. و این مرض ها عارض نمی شد مگر آنکه تمسک به علمای عصر می جستند در تصدیق و تکذیب این جواهر مجرّده و هیاکل الهیه. و ایشان هم، نظر به استغراق در شئون نفسیه و اشتغال به امورات دنیّه فانیه، این شمس باقیه را مخالف علم و ادراک و معارض جهد و اجتهاد خود می دیدند و معانی کلمات الهیه و احادیث و اخبار حروفات احدیه را هم بر سبیل ظاهر به ادراک خود معنی و بیان می نمودند لهذا خود و جمیع ناس را از نیسان فضل و رحمت ایزدی مأیوس و مهجور نمودند با اینکه خود مدعن و مقرّند به حدیث مشهور که می فرماید: (حَدِيثُنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ) و در جای دیگر می فرماید: (إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ اِمْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ) و مسلم است نزد خود ایشان که هیچ یک از این ثلاثه در حق ایشان صادق نیست. دو قسم اول که واضح است و اما ثالث، هرگز از

امتحانات الهی سالم نماندند و در ظهور محک الهی جز غشّ چیزی از ایشان به ظهور نرسید. سبحان الله، با وجود اقرار به این حدیث، علمائی که در مسائل شرعیّه هنوز در ظنّ و شکّ اند چگونه در غوامض مسائل اصول الهیه و جواهر اسرار کلمات قدسیّه اظهار علم می نمایند و می گویند فلان حدیث که از علائم ظهور قائم است هنوز ظاهر نشده با اینکه راجحه معانی احادیث را ابدا ادراک نموده اند و غافل از اینکه جمیع علامات ظاهر شد و صراط امر کشیده گشت و المؤمنون کالبرق علیه یمرّون و هم لظهور العلامة ینتظرون، قل یا ملأ الجّهال فانتظروا کما کان الذین من قبلکم لمن المنتظرین. و اگر از ایشان سؤال شود از شرائط ظهور انبیای بعد که در کتب قبل است، از جمله آنها علامات ظهور و اشراق شمس محمدی است چنانچه مذکور شد و بر حسب ظاهر هیچ یک ظاهر نشد، مع ذلک به چه دلیل و برهان نصاری و امثال آنها را ردّ می نمائید و حکم بر کفر آنها نموده اید، چون عاجز از جواب می شوند تمسّک به این نمایند که این کتب تحریف شده و من عندالله نبوده و نیست و حال آنکه خود عبارات آیه شهادت می دهد بر اینکه من عندالله است. و مضمون همین آیه در قرآن هم موجود است، لو انتم تعرفون. براستی می گویم مقصود از تحریف را در این مدّت ادراک نموده اند. بلی، در آیات منزله و کلمات مرایای احمدیه ذکر تحریف عالین و تبدیل مستکبرین هست، و لکن در مواضع مخصوصه ذکر شده. و از آن جمله حکایت ابن صوریاست در وقتی که اهل خبیر در حکم قصاص زنای محصن و محصنه از نقطه فرقان سؤال نمودند و آن حضرت فرمود حکم خدا رجم است، و ایشان انکار نمودند که در تورات چنین حکمی نیست. حضرت فرمود از علمای خود که را مسلّم و کلام او را مصدّقید؟ ابن صوری را قبول نمودند و حضرت او را احضار نمود و فرمود: (أُفْسِمْكَ بِاللَّهِ الَّذِي فَلَقَ لَكُمْ الْبَحْرَ وَ أَنْزَلَ عَلَيْكُمُ الْمَنِّ وَ ظَلَّلَ لَكُمْ الْعَمَامَ وَ نَجَّكُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ وَ فَضَّلَكُمْ عَلَى النَّاسِ بِأَنْ تَذَكَّرَ لَنَا مَا حَكَمَ بِهِ مُوسَى فِي قِصَاصِ الزَّانِي الْمِحْصِنِ وَ الزَّانِيَةِ الْمِحْصِنَةِ) که مضمون آن این است که آن حضرت ابن صوری را به این قسم های مؤکّد قسم دادند که در تورات حکم قصاص در زناى محصن چه نازل شده؟ عرض نمود: یا محمد، رجم است. آن حضرت فرمود پس

چرا این حکم میان یهود منسوخ شده و مجری نیست؟ عرض نمود: چون بخت النَّصْر بیت المقدس را بسوخت و جمیع یهود را بقتل رساند، دیگر یهودی در ارض باقی نماند الا معدودی قلیل. و علمای آن عصر نظر به قلت یهود و کثرت عمالقه به مشاوره جمع شدند که اگر موافق حکم تورات عمل شود آنچه از دست بخت النَّصْر نجات یافتند به حکم کتاب مقتول می شوند و به این مصالح حکم قتل را از میان بالمزه برداشتند. باری، در این بین جبرئیل بر قلب منیرش نازل شد و این آیه را عرض نمود: ﴿يُحْرِفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾ این یک موضع بود که ذکر شد. و در این مقام مقصود از تحریف نه چنان است که این همج رعاع فهم نموده‌اند چنانچه بعضی می گویند که علمای یهود و نصاری آیاتی را که در وصف طلعت محمدیه بود از کتاب محو نمودند و مخالف آن را ثبت کردند. این قول نهایت بی معنی و بی اصل است. آیا می شود کسی که معتقد به کتابی گشته و من عندالله دانسته آن را محو نماید؟ و از این گذشته، تورات در همه روی ارض بود، منحصر به مکه و مدینه نبود که بتوانند تغییر دهند و یا تبدیل نمایند. بلکه مقصود از تحریف همین است که الیوم جمیع علمای فرقان به آن مشغولند، و آن تفسیر و معنی نمودن کتاب است بر هوای و میل خود. و چون یهود در زمان آن حضرت آیات تورات را که مدلل بر ظهور حضرت بود به هوای خود تفسیر نمودند و به بیان آن حضرت راضی نشدند لهذا حکم تحریف درباره آنها صدور یافت. چنانچه الیوم مشهود است که چگونه تحریف نمودند امت فرقان آیات کتاب را در علامات ظهور، به میل و هوای خود تفسیر می نمایند چنانچه مشهود است. و در مقام دیگر می فرماید: ﴿وَ قَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحْرِفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ و این آیه هم مدلل است بر تحریف معانی کلام الهی نه بر محو کلمات ظاهریه چنانچه از آیه مستفاد می شود. و عقول مستقیمه هم ادراک می نماید. و در موضع دیگر می فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُوبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا﴾ الی آخر الآیه. و این آیه در شأن علمای یهود و بزرگان ایشان نازل شد که آن علماء به واسطه استرضای خاطر اغنیاء و استجلاب زخارف دنیا و اظهار غل و کفر، الواحی چند بر رد

حضرت نوشتند و به دلائلی چند مستدلّ شدند که ذکر آنها جائز نه، و نسبت دادند ادله های خود را که از اسفار تورات مستفاد گشته. چنانچه الیوم مشاهده می شود که چه مقدار ردّ بر این امر بدیع، علمای جاهل عصر نوشته اند و گمان نموده اند که این مفتریات مطابق آیات کتاب و موافق کلمات اولی الالباب است. باری، مقصود از این اذکار این بود که اگر بگویند این علائم مذکوره که از انجیل ذکر شد تحریف یافته و ردّ نمایند و متمسک به آیات و اخبار شوند مطلع باشید که کذب محض و افتزای صرف است. بلی، ذکر تحریف به این معنی که ذکر شد در اماکن مشخصه هست چنانچه بعضی از آن را ذکر نمودیم تا معلوم و مبرهن شود بر هر ذی بصری که احاطه علوم ظاهره هم نزد بعضی از امّیین الهی هست، دیگر معارضین به این خیال نیفتند و معارضه نمایند که فلان آیه دلیل بر تحریف است و این اصحاب از عدم اطلاع ذکر این مراتب و مطالب را نموده اند. و دیگر آنکه اکثر آیات که مشعر بر تحریف است درباره یهود نازل شده، لو اتم فی جزائر علم الفرقان تحیرون. اگر چه از بعضی حمقای ارض شنیده شد که انجیل سماوی در دست نصاری نیست و به آسمان رفته، دیگر غافل از اینکه از همین قول نسبت کمال ظلم و جبر برای حضرت باری جلّ و عزّ ثابت می شود. زیرا بعد از آنکه شمس جمال عیسی از میان قوم غائب شد و به فلک چهارم ارتقاء فرمود و کتاب حقّ جلّ ذکره که اعظم برهان اوست میان خلق او، آن هم غائب شود دیگر آن خلق از زمان عیسی تا زمان اشراق شمس محمدی به چه متمسک اند و به کدام امر مأمور؟ و دیگر چگونه مورد انتقام منتقم حقیقی می شوند و محلّ نزول عذاب و سیاط سلطان معنوی می گردند؟ از همه گذشته انقطاع فیض قیاض و انسداد باب رحمت سلطان ایجاد لازم می آید. فعوذ بالله عمّا یظنّ العباد فی حقّه، فتعالی عمّا هم یعرفون. ای عزیز، در این صبح ازلی که انوار ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ عالم را احاطه نموده و سرادق عصمت و حفظ ﴿وَ يَا بَنِي اللَّهِ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ﴾ مرتفع گشته و ید قدرت ﴿وَ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾ مبسوط و قائم شده کمر همّت را محکم باید بست که شاید به عنایت و مکرمت الهی در مدینه قدسیّه ﴿إِنَّا لِلَّهِ﴾ وارد شویم تا به مواقع عزّ ﴿إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ مقرّ

یابیم. انشاءالله باید چشم دل را از اشارات آب و گل پاک نمود تا ادراک مراتب مالانهایه عرفان نمائید و حق را اظهر از آن بینید که در اثبات وجودش به دلیلی محتاج شوید و یا به حجّتی متمسک جوئید. ای سائل محبّ، اگر در هوای روح روحانی طائری حقّ را ظاهر فوق کلّ شیء بینی به قسمی که جز او را نیابی. (كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ) و این مقام مقدّس از آن است که به دلیلی مدلل شود و یا آنکه به برهانی باهر آید. و اگر در فضای قدس حقیقت سائری کلّ اشیاء به معروفیت او معروف اند و او بنفسه معروف بوده و خواهد بود. و اگر در ارض دلیل ساکنی کفایت کن به آنچه خود فرموده: ﴿أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ﴾ این است حجّتی که خود قرار فرموده و اعظم از این حجّت نبوده و نیست: (دَلِيلُهُ آيَاتُهُ وَ وُجُودُهُ إِبْتِائُهُ) در این وقت از اهل بیان و عرفاء و حکماء و علماء و شهدای آن استدعا می نمایم که وصایای الهی را که در کتاب فرموده فراموش ننمایند و همیشه ناظر به اصل امر باشند که مبدا حین ظهور آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقائق و نور الانوار متمسک به بعضی عبارات کتاب شوند و بر او وارد بیاورند آنچه را که در کور فرقان وارد آمد. چه که آن سلطان هوپّه قادر است بر اینکه جمیع بیان و خلق آن را به حرفی از بدایع کلمات خود قبض روح فرماید و یا به حرفی جمیع را حیات بدیعه قدمیه بخشد و از قبور نفس و هوی محشور و مبعوث نماید. ملتفت و مراقب بوده که جمیع منتهی به ایمان به او و ادراک ایّام و لقای او می شود. ﴿لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ اسمعوا یا اهل البیان ما وصیناکم بالحقّ لعلّ تسکنتنّ فی ظلّ کان فی ایّام الله ممدودا. الباب المذكور فی بیان انّ شمس الحقیقة و مظهر نفس الله لیکوننّ سلطانا علی من فی السّموات و الارض و إن لن یطیعه احد من اهل الارض و غنیّا عن کلّ من فی الملک و إن لم یکن عنده دینار. کذلک نظهر لک من اسرار الامر و نقلی علیک من جواهرالحکمة لتطیرنّ بجناحی الانقطاع فی الهواء الّذی کان عن الابصار مستورا. لطائف و جواهر این باب آنکه بر صاحبان نفوس زکیّه و مرایای قدسیّه مبرهن و واضح شود که شمس حقیقت و مرایای احدیت در هر عصر و زمان که از خیام غیب هوپّه به عالم

شهاده ظهور می فرمایند برای تربیت ممکنات و ابلاغ فیض بر همه موجودات، با سلطنتی قاهر و سطوتی غالب ظاهر می شوند. چه که این جواهر مخزونه و کنوز غیبیه مکنونه محلّ ظهور یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید اند. و بر اولی العلم و افتده منیره واضح است که غیب هوّیه و ذات احدیه مقدّس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول و خروج بوده و متعالی است از وصف هر واصفی و ادراک هر مدرکی. لم یزل در ذات خود غیب بوده و هست و لا یزال به کینونت خود مستور از ابصار و انظار خواهد بود. ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ چه میان او و ممکنات، نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره به هیچ وجه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الارض به کلمه امر او موجود شدند و به اراده او که نفس مشیت است از عدم و نیستی بحت بات به عرصه شهود و هستی قدم گذاشتند. سبحان الله، بلکه میانه ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و نخواهد بود. ﴿وَ يُخَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ﴾ بر این مطلب برهانی است واضح (وَ كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ) دلیلی است لائح. چنانچه جمیع انبیاء و اوصیاء و علماء و عرفاء و حکماء بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق مقرّ و مدعن اند. و چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت واسعه (سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ) و (وَسِعَتْ رَحْمَتِي كُلَّ شَيْءٍ) جواهر قدس نورانی را از عوالم روحانی به هیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیّه و ساذج قدمیّه. و این مرایای قدسیّه و مطالع هوّیه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حکایت می نمایند، مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از ظهور او. و ایشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حکمت صمدانی و مظاهر فیض نامتناهی و مطالع شمس لایزالی چنانچه می فرماید: (لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ إِلَّا بِأَنَّهُمْ عِبَادَكَ وَ خَلْقَكَ) و این است مقام (أَنَا هُوَ وَ هُوَ أَنَا) که در حدیث مذکور است. و احادیث و اخبار مدلّه بر این مطلب بسیار است و این بنده نظر به اختصار متعرّض ذکر

آنها نشدم. بلکه آنچه در آسمان ها و زمین است محالّ بروز صفات و اسمای الهی هستند چنانچه در هر ذره آثار تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هویدا است که گویا بدون ظهور آن تجلی در عالم ملکی هیچ شیء به خلعت هستی مفتخر نیاید و به وجود مشرف نشود. چه آفتاب های معارف که در ذره مستور شده و چه بحرهای حکمت که در قطره پنهان گشته. خاصه انسان که از بین موجودات به این خلع تخصیص یافته و به این شرافت ممتاز گشته. چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی به نحو اکمل و اشرف ظاهر و هویدا است و کلّ این اسماء و صفات راجع به اوست. این است که فرموده: **(الْإِنْسَانُ سِرِّي وَ أَنَا سِرُّهُ)** و آیات متواتره که مدلّ و مشعر بر این مطلب رقیق لطیف است در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه مسطور و مذکور است. چنانچه می فرماید: **﴿سُنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ﴾** و در مقام دیگر می فرماید: **﴿وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾**. و در مقام دیگر می فرماید: **﴿لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ﴾** چنانچه سلطان بقا، روح من فی سرادق العماء فداه می فرماید: **(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)**. قسم به خدا ای مخدوم من، اگر قدری در این عبارات تفکر فرمائی ابواب حکمت الهیّه و مصاریع علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده یابی. باری، از این بیانات معلوم شد که جمیع اشیاء حاکی از اسماء و صفات الهیّه هستند. هر کدام به قدر استعداد خود مدلّ و مشعرند بر معرفت الهیّه به قسمی که احاطه کرده است ظهورات صفاتیّه و اسمائیّه همه غیب و شهود را. این است که می فرماید: **(أَيُّكُونُ لِعَيْرِكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُ لَكَ عُمِيَّتَ عَيْنٍ لَا تَرَكَ)** و باز سلطان بقا می فرماید: **(مَا رَأَيْتُ شَيْئًا إِلَّا وَ قَدْ رَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ أَوْ قَبْلَهُ أَوْ بَعْدَهُ)** و در روایت کُمیل **(نُورٌ أَشْرَقَ مِنْ صُبْحِ الْأَزَلِّ فَيَلُوحُ عَلَى هَيَاكِلِ التَّوْحِيدِ آثَارُهُ)** و انسان که اشرف و اکمل مخلوقات است اشدّ دلالة و اعظم حکایه است از سائر معلومات و اکمل انسان و افضل و الطف او مظاهر شمس حقیقتند. بلکه ما سوای ایشان موجودند به اراده ایشان و متحرکند به افاضه ایشان. **(لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ)** بلکه کلّ در ساحت قدس ایشان معدوم صرف و مفقود بحت اند. بلکه منزّه است ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدّس است وصف

ایشان از وصف ما سوی. و این هیاکل قدسیه مرایای اولیّه ازلیه هستند که حکایت نموده‌اند از غیب الغیوب و از کلّ اسماء و صفات او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حکمت و عزّت و جود و کرم. و جمیع این صفات از ظهور این جواهر احدیه ظاهر و هویدا است. و این صفات مختصّ به بعضی، دون بعضی نبوده و نیست. بلکه جمیع انبیای مقررین و اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسوم اند. نهایت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهورا و اعظم نورا ظاهر می شوند. چنانچه می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ پس معلوم و محقق شد که محلّ ظهور و بروز جمیع این صفات عالیه و اسمای غیر متناهیه انبیاء و اولیای او هستند، خواه بعضی از این صفات در آن هیاکل نوریّه بر حسب ظاهر، ظاهر شود و خواه نشود. نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن ارواح مجرّده ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محالّ صفات الهیه و معادن اسماء ربوبیه شود. لهذا بر همه این وجودات منیره و طلعات بدیعه حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر به سلطنت ظاهره و غیر آن ظاهر نشوند. و این فقره بر هر ذی بصری ثابت و محقق است، دیگر احتیاج برهان نیست. بلی، این عباد چون از عیون صافیه منیره علوم الهیه تفاسیر کلمات قدسیه را اخذ نموده‌اند لهذا تشنه و افسرده در وادی ظنون و غفلت سائرند و از بحر عذب فرات معرض شده در حول ملح اجاج طائف اند. چنانچه در وصف ایشان ورقاء هویّه بیان فرموده: ﴿وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِیِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ﴾ که ترجمه آن این است: اگر ببینند راه صلاح و رستگاری را، آن را اخذ نمی نمایند و به آن اقبال نمی کنند و اما اگر راه باطل و طغیان و ضلالت را مشاهده کنند آن را برای خود راه وصول به حقّ قرار دهند. و این اقبال به باطل و اعراض از حقّ ظاهر نشد، یعنی به این ضلالت و گمراهی مبتلا نشدند، مگر به جزای آنکه تکذیب کردند آیات ما را و بودند از نزول آیات ما و ظهورات آن غفلت کنندگان. چنانچه مشاهده شد در این ظهور بدیع منیع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع

خلق اعراض نموده و تمسک جستند به اقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی نمایند. از این جهت است که در امثال این مسائل واضحه شبهه نموده و خود را از رضوان علم احدیه و ریاض حکمت صمدیه محروم نموده اند. باری، راجع به مطلب می شویم که سؤال از آن شده بود که سلطنت قائم با آنکه در احادیث مأثوره از انجم مضیئه وارد شده با وجود این اثری از سلطنت ظاهر نشد بلکه خلاف آن تحقیق یافت. چنانچه اصحاب و اولیای او در دست ناس مبتلا و محصور بوده و هستند و در نهایت ذلت و عجز در ملک ظاهرند. بلی، سلطنتی که در کتب در حق قائم مذکور است حق و لا ریب فیه و لیکن آن نه آن سلطنت و حکومتی است که هر نفسی ادراک نماید. و دیگر آنکه جمیع انبیای قبل که بشارت داده اند مردم را به ظهور بعد، همه آن مظاهر قبل ذکر سلطنت ظهور بعد را نموده چنانچه در کتب قبل مسطور است و آن تخصیص به قائم ندارد و در حق جمیع آن مظاهر قبل و بعد حکم سلطنت و جمیع صفات و اسماء ثابت و محقق است زیرا که مظاهر صفات غیبیه و مطالع اسرار الهیه اند چنانچه مذکور شد. و دیگر آنکه مقصود از سلطنت، احاطه و قدرت آن حضرت است بر همه ممکنات و خواه در عالم ظاهر به استیلاهی ظاهری ظاهر شود یا نشود. و این بسته به اراده و مشیت خود آن حضرت است. و لیکن بر آن جناب معلوم بوده که سلطنت و غنا و حیات و موت و حشر و نشر که در کتب قبل مذکور است مقصود این نیست که الیوم این مردم احصاء و ادراک می نمایند. بلکه مراد از سلطنت سلطنتی است که در ایام ظهور هر یک از شمس حقیقت بنفسه لفسه ظاهر می شود و آن احاطه باطنیه است که به آن احاطه می نماید کل من فی السموات و الارض را، و بعد به استعداد کون و زمان و خلق در عالم ظاهر به ظهور می آید چنانچه سلطنت حضرت رسول حال در میان ناس ظاهر و هویدا است. و در اول، امر آن حضرت آن بود که شنیدید. چه مقدار اهل کفر و ضلال که علمای آن عصر و اصحاب ایشان باشند بر آن جوهر فطرت و سادج طینت وارد آوردند. چه مقدار خاشاک ها و خارها که بر محل عبور آن حضرت ریختند. و این معلوم است که آن اشخاص به ظنون خبیثه شیطانیه خود اذیت به آن هیکل ازلی را

سبب رستگاری خود می دانستند زیرا که جمیع علمای عصر به مثل عبدالله ابی و ابو عامر راهب و کعب بن اشرف و نصر بن حارث، جمیع آن حضرت را تکذیب نمودند و نسبت به جنون و افترا دادند و نسبت هائی که نعوذ بالله من ان یجری به المداد او یتحرک علیه القلم او یحمله الالواح. بلی، این نسبت ها بود که سبب ایزدای مردم نسبت به آن حضرت شد. و این معلوم و واضح است که علمای وقت اگر کسی را ردّ و طرد نمایند و از اهل ایمان ندانند چه بر سر آن نفس می آید چنانچه بر سر این بنده آمد و دیده شد. این است که آن حضرت فرمود: **(مَا أُؤذَى نَبِيٍّ بِمِثْلِ مَا أُؤذِيَتْ) و در فرقان نسبت ها که دادند و اذیت ها که به آن حضرت نمودند همه مذکور است. فارجعوا إليه لعلکم بمواقع الامر تطلعون. حتی قسمی بر آن حضرت سخت شد که احدی با آن حضرت و اصحاب او چندی معاشرت نمی نمود و هر نفسی که خدمت آن حضرت می رسید کمال اذیت را به او وارد می نمودند. در این موقع یک آیه ذکر می نمایم که اگر چشم بصیرت باز کنی تا زنده هستی بر مظلومی آن حضرت نوحه و ندبه نمائی. و آن آیه در وقتی نازل شد که آن حضرت از شدت بلا و اعراض ناس، به غایت افسرده و دلتنگ بود، جبرئیل از سدره المنتهای قرب نازل شد و این آیه تلاوت نمود: ﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ﴾ که ترجمه آن این است که اگر بزرگ است بر تو اعراض معرضین و سخت است بر تو ادبار منافقین و ایزدای ایشان، پس اگر مستطیعی و می توانی، طلب کن نقبی در زیر ارض یا نردبانی به سوی آسمان، که تلویح بیان این است که چاره نیست و دست از تو بر نمی دارند مگر آنکه در زیر زمین پنهان شوی و یا به آسمان فرار نمائی. و حال امروز مشاهده نما که چقدر از سلاطین به اسم آن حضرت تعظیم می نمایند و چقدر از بلاد و اهل آن که در ظلّ او ساکن اند و به نسبت به آن حضرت افتخار دارند، چنانچه بر منابر و گلدسته ها این اسم مبارک را به کمال تعظیم و تکریم ذکر می نمایند. و سلاطینی هم که در ظلّ آن حضرت داخل نشده اند و قمیص کفر را تجدید ننموده اند ایشان هم به بزرگی و عظمت آن شمس عنایت مقرر و معترف اند. این است سلطنت ظاهره که**

مشاهده می کنی. و این لابد است از برای جمیع انبیاء که یا در حیات و یا بعد از عروج ایشان به موطن حقیقی ظاهر و ثابت می شود چنانچه الیوم ملاحظه می گردد. و لیکن آن سلطنت که مقصود است لم یزل و لا یزال طائفحول ایشان است و همیشه با ایشان است و آنی انفکاک نیابد و آن سلطنت باطنیه است که احاطه نموده کلّ من فی السموات و الارض را. و از جمله سلطنت آن است که از آن شمس احدیه ظاهر شد. آیا نشنیدی که به یک آیه چگونه میانه نور و ظلمت و سعید و شقیّ و مؤمن و کافر فصل فرمود؟ و جمیع اشارات و دلالات قیامت که شنیدی از حشر و نشر و حساب و کتاب و غیره کلّ به تنزیل همان یک آیه هویدا شد و به عرصه شهود آمد. و همچنین آن آیه منزله، رحمت بود برای ابرار، یعنی انفسی که در حین استماع گفتند: ﴿رَبَّنَا سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا﴾ و نعمت شد برای فجّار، یعنی آنهایی که بعد از استماع گفتند: ﴿سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا﴾ و سیف الله بود برای فصل مؤمن از کافر و پدر از پسر. چنانچه دیده اید آنهایی که اقرار نمودند با آنهایی که انکار نمودند در صدد جان و مال هم بر آمدند. چه پدرها که از پسرها اعراض نمودند و چه عاشق ها که از معشوق ها احتراز جستند. و چنان حادّ و برنده بود این سیف بدیع که همه نسبت ها را از هم قطع نمود. و از یک جهت ملاحظه فرمائید چگونه وصل نمود. مثل آنکه ملاحظه شد که جمعی از ناس که سال ها شیطان نفس تخم کینه و عدوان ما بین ایشان کاشته بود به سبب ایمان به این امر بدیع منیع چنان متحد و موافق شدند که گویا از یک صلب ظاهر شده اند. کذلک یؤلف الله بین قلوب الدّین هم انقطعوا إلیه و آمنوا بآیاته و کانوا من کوثر الفضل بایادی العزّ من الشّارین. و دیگر آنکه چقدر از مردم مختلف العقائد و مختلف المذهب و مختلف المزاج که از این نسیم رضوان الهی و بهارستان قدس معنوی قمیص جدید توحید پوشیدند و از کأس تفرید نوشیدند. این است معنی حدیث مشهور (که فرموده گرگ و میش از یک محلّ می خورند و می آشامند). و حال نظر به عدم معرفت این جهّال فرمائید، به مثل امم سابقه هنوز منتظرند که کی این حیوانات بر یک خوان مجتمع می شوند. این است رتبه ناس. گویا هرگز از جام انصاف نوشیده اند و هرگز در سبیل عدل قدم نگذاشته اند. از همه

گذشته این امر و قوعش چه حسنی در عالم احداث می نماید؟ فنعلم ما نزل فی شأنهم: ﴿هُم قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ هُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا﴾ و دیگر آنکه ملاحظه فرمائید به تنزیل همین یک آیه منزله از سماء مشیت چگونه حساب خلائق کشیده شد که هرکس اقرار نمود و اقبال جست حسنت او بر سیئات زیادتی نمود و جمیع خطایای او معفو شد و مغفور آمد. کذلک یصدق فی شأنه بانه سریع الحساب، و کذلک یدل الله السیئات بالحسنت لو انتم فی آفاق العلم و انقس الحکمة تتفرسون. و همچنین هر کس از جام حب نصیب برداشت از بحر فیوضات سرمدیه و غمام رحمت ابدیه، حیات باقیه ابدیه ایمانیه یافت و هر نفسی که قبول نمود به موت دائمی مبتلا شد. و مقصود از موت و حیات که در کتب مذکور است موت و حیات ایمانی است. و از عدم ادراک این معنی است که عامه ناس در هر ظهور اعتراض نمودند و به شمس هدایت مهتدی نشدند و جمال ازلی را مقتدی نگشتند. چنانچه وقتی که سراج محمدی در مشکات احمدیه مشتعل شد بر مردم حکم بعث و حشر و حیات و موت فرمود. این بود که اعلام مخالفت مرتفع شد و ابواب استهزاء مفتوح گشت. چنانچه از زبان مشرکین، روح الامین خبر داده: ﴿وَ لَئِن قُلْتِ اِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِيْنٌ﴾ مضمون آن این است که اگر بگوئی به این مشرکین که شما مبعوث شده اید بعد از مردن، هر آینه می گویند آنهایی که کافر شده اند به خدا و آیات او، نیست این مگر سحری ظاهر و آشکار و هویدا. و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَ اِنْ تَعْجَبْتَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ اِذَا كُنَّا تُرَابًا اَئِنَّا لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ﴾ که ترجمه آن این است که می فرماید: اگر عجب می داری پس عجب است قول کافران و معرضان که می گویند: آیا ما تراب بودیم؟ و از روی استهزاء می گفتند که آیا مائیم مبعوث شدگان؟ این است که در مقام دیگر قهرا لهم می فرماید: ﴿اَفَعَيِّنَا بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بَلْ هُمْ فِيْ لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ﴾ مضمون آن این است که آیا ما عاجز و مانده شدیم از خلق اول؟ بلکه این مشرکین در شک و شبهه هستند از خلق جدید. و علمای تفسیر و اهل ظاهر چون معانی کلمات الهیه را ادراک نمودند و از مقصود اصلی محتجب ماندند لهذا به قاعده نحو استدلال نمودند "اذا" که بر سر ماضی

در آید معنی مستقبل افاده می شود. و بعد در کلماتی که کلمه "اذا" نازل نگشته متحیر ماندند مثل اینکه می فرماید: ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ﴾ که معنی ظاهر آن این است: دمیده شد در صور و آن است یوم وعید که به نظرها بسیار بعید بود و آمد هر نفسی برای حساب و با اوست راننده و گواه. و در مثل این مواقع یا کلمه "اذا" را مقدر گرفتند و یا مستدل شدند بر اینکه چون قیامت محقق الوقوع است لهذا به فعل ماضی ادا شد که گویا گذشته است. ملاحظه فرمائید چقدر بی ادراک و تمیزند. نفخه محمدیه را که به این صریحی می فرماید ادراک نمی کنند و از افاضه این نقره الهی خود را محروم می نمایند و منتظر صور اسرافیل که یکی از عباد اوست می شوند با اینکه تحقق وجود اسرافیل و امثال او به بیان خود آن حضرت شده. قل أتستبدلون الذي هو خير لكم فبئس ما استبدلتم بغير حقّ و كنتم قوم سوء اخسرین. بلکه مقصود از صور، صور محمدی است که بر همه ممکنات دمیده شد و قیامت، قیام آن حضرت بود بر امر الهی. و غافلین که در قبور اجساد مرده بودند همه را به خلعت جدیده ایمانیّه مخلّع فرمود و به حیات تازه بدیعه زنده نمود. این است وقتی که آن جمال احدیه اراده فرمود که رمزی از اسرار بعث و حشر و جنت و نار و قیامت اظهار فرماید جبرئیل وحی این آیه آورد: ﴿فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَ يَفُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا﴾ یعنی زود است این گمراهان وادی ضلالت سرهای خود را از روی استهزا حرکت می دهند و می گویند چه زمان خواهد این امور ظاهر شد؟ تو در جواب بگو که شاید اینکه نزدیک باشد. تلویح همین یک آیه مردم را کافی است اگر به نظر دقیق ملاحظه نمایند. سبحان الله، چقدر آن قوم از سبیل حقّ دور بودند. با اینکه قیامت به قیام آن حضرت قائم بود و علامات و انوار او همه ارض را احاطه نموده بود مع ذلک سخریه می نمودند و معتكف بودند به تماثیلی که علمای عصر به افکار عاطل باطل بسته اند و از شمس عنایت ربّانیه و امطار رحمت سبحانیه غافل گشته اند. بلی، جعل از روائح قدس ازل محروم است و خفاش از تجلی آفتاب جهانتاب در گریز. و این مطلب در همه اعصار در حین ظهور مظاهر حقّ بوده. چنانچه عیسی می فرماید: ﴿لَا بُدَّ لَكُمْ

بِأَنَّ تُولَدُوا مَرَّةً أُخْرَى ﴿﴾ و در مقام دیگر می فرماید: ﴿مَنْ لَمْ يُؤَلَدْ مِنَ الْمَاءِ وَالرُّوحِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَدْخُلَ مَلَكَوتَ اللَّهِ. الْمَوْلُودُ مِنَ الْجَسَدِ جَسَدٌ هُوَ وَالْمَوْلُودُ مِنَ الرُّوحِ هُوَ رُوحٌ﴾ که ترجمه آن این است: نفسی که زنده نشده است از ماء معرفت الهی و روح قدسی عیسوی، قابل ورود و دخول در ملکوت ربّانی نیست زیرا هرچه از جسد ظاهر شد و تولّد یافت پس اوست جسد، و متولّد شده از روح که نفس عیسوی باشد پس اوست روح. خلاصه معنی آنکه هر عبادی که از روح و نفخه مظاهر قدسیّه در هر ظهور متولّد و زنده شدند بر آنها حکم حیات و بعث و ورود در جنّت محبّت الهیه می شود و من دون آن حکم غیر آن که موت و غفلت و ورود در نار کفر و غضب الهی است می شود. و در جمیع کتب و الواح و صحائف، مردمی که از جام های لطیف معارف نچشیده اند و به فیض روح القدس وقت قلوب ایشان فائز نشده، بر آنها حکم موت و نار و عدم بصر و قلب و سمع شده. چنانچه از قبل ذکر شده: ﴿هُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا﴾ و در مقام دیگر در انجیل مسطور است که روزی یکی از اصحاب عیسی والدش وفات نمود و او خدمت حضرت معروض داشت و اجازه خواست که برود و او را دفن و کفن نموده راجع شود. آن جوهر انقطاع فرمود: ﴿دَعِ الْمَوْتَى لِيَدْفِنُوهُ الْمَوْتَى﴾ یعنی واگذار مرده ها را تا دفن کنند مرده ها. و همچنین دو نفر از اهل کوفه خدمت حضرت امیر آمدند. یکی را بیتی بود که اراده بیع آن داشت و دیگری مشتری بود. و قرار بر آن داده بودند که به اطلاع آن حضرت این مباحثه وقوع یابد و قباله مسطور گردد. آن مظهر امر الهی به کاتب فرمودند که بنویس: ﴿قَدْ اشْتَرَى مَيِّتٌ عَنْ مَيِّتٍ بَيْتًا مَخْدُودًا بِمُخْدُودٍ أَرْبَعَةَ، حَدٌّ إِلَى الْقَبْرِ وَ حَدٌّ إِلَى اللَّحْدِ وَ حَدٌّ إِلَى الصِّرَاطِ، وَ حَدٌّ إِلَى الْجَنَّةِ وَ إِمَّا إِلَى النَّارِ﴾. حال اگر این دو نفر از صور حیات علوی زنده شده بودند و از قبر غفلت به محبّت آن حضرت مبعوث گشته بودند البتّه اطلاق موت بر ایشان نمی شد. و هرگز در هیچ عهد و عصر جز حیات و بعث و حشر حقیقی مقصود انبیاء و اولیاء نبوده و نیست. و اگر قدری تعقل شود در همین بیان آن حضرت، کشف جمیع امور می شود که مقصود از لحد و قبر و صراط و جنّت و نار چه بود. و لیکن چه چاره که جمیع ناسدر لحد نفس محبوب و در قبر هوی

مدفونند. خلاصه اگر قدری از زلال معرفت الهی مرزوق شوید می دانید که حیات حقیقی حیات قلب است نه حیات جسد. زیرا که در حیات جسد همه ناس و حیوانات شریکند و لیکن این حیات مخصوص است به صاحبان افنده منیره که از بحر ایمان شاربند و از ثمره ایقان مرزوق. و این حیات را موت از عقب نباشد و این بقا را فنا از پی نیاید. چنانچه فرموده‌اند: **(المؤمن حى في الدارين)**. اگر مقصود حیات ظاهره جسدی باشد که مشاهده می شود موت آن را اخذ می نماید. و همچنین بیانات دیگر که در همه کتب مذکور و ثبت شده مدلل است بر این مطلب عالی و کلمه متعالی. و همچنین آیه مبارکه که در حق حمزه سید الشهداء و ابو جهل نازل شد برهانی است واضح و حجتی است لائح که می فرماید: **﴿أَوْمِنَ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾** و این آیه در وقتی از سماء مشیت نازل شد که حمزه به ردای مقدس ایمان متردّی شده بود و ابوجهل در کفر و اعراض ثابت و راسخ بود. از مصدر الوهیت کبری و مکن ربوبیت عظمی حکم حیات بعد از موت درباره حمزه شد و بر خلاف در حق ابوجهل. این بود که نائره کفر در قلوب مشرکین مشتعل شد و هوای اعراض به حرکت آمد. چنانچه فریاد بر آوردند که حمزه چه زمان مرد و کی زنده شد و چه وقت این حیات بر او عرضه گشت؟ و چون این بیانات شریفه را ادراک نمی نمودند و به اهل ذکر هم تمسک نجستند تا رشحی از کوثر معانی بر آنها مبذول فرمایند لهذا این نوع فسادها در عالم جریان یافت. چنانچه الیوم می بینی که با وجود شمس معانی، جمیع ناس از اعلالی و ادانی تمسک به جعل های ظلمانی و مظاهر شیطانی جسته‌اند و متّصل مسائل مشکله خود را از ایشان مستفسر می شوند و ایشان نظر به عدم عرفان چیزی جواب می گویند که ضرری بر اسباب ظاهره ایشان نرساند. و این معلوم و واضح است که جعل خود قسمتی از نسیم مشک بقا نبرده و به رضوان ریاحین معنوی قدم نگذاشته، با وجود این چگونه می تواند رائحه عطر به مشام دیگران رساند؟ لم یزل شأن این عباد این بوده و خواهد بود. و لن یفوز بآثار الله إلا الذینهم اقبلوا إليه و اعرضوا عن مظاهر الشیطان و كذلك اثبت الله حکم الیوم من قلم العزة علی لوح کان

خلف سرادق العزّ مکنونا. اگر ملتفت به این بیانات شوید و تفکر در ظاهر و باطن آن بفرمائید
 جمیع مسائل مشکله را که الیوم سدّی شده میان عباد و معرفت یوم التّناد عارف شوی دیگر احتیاج
 به سؤال نخواهی داشت. انشاءالله امیدواریم که از شاطی بحر الهی لب تشنه و محروم بر نگردید و از
 حرم مقصود لایزالی بی بهره راجع نشوید. دیگر تا همّت و مجاهدۀ شما چه کند. باری، مقصود از این
 بیانات واضحه اثبات سلطنت آن سلطان السّلاطین بود. حال انصاف دهید که این سلطنت که به
 یک حرف و بیان این همه تصرّف و غلبه و هیمنه داشته باشد اکبر و اعظم است یا سلطنت این
 سلاطین که بعد از اعانت رعایا و فقرا، ایشان را چند صباحی مردم به حسب ظاهر تمکین می نمایند
 و لیکن به قلب همه معرض و مدبرند؟ و این سلطنت به حرفی عالم را مسخّر نموده و حیات بخشیده و
 وجود افاضه فرموده. ما للتراب و ربّ الارباب. چه می توان ذکر نسبت نمود که همه نسبت ها منقطع
 است از ساحت قدس سلطنت او. و اگر خوب ملاحظه شود خدام درگه او سلطنت می نمایند بر
 همه مخلوقات و موجودات. چنانچه ظاهر شده و می شود. باری، این است یک معنی از سلطنت
 باطنی که نظر به استعداد و قابلیت ناس ذکر شد. و از برای آن نقطه وجود و طلعت محمود سلطنت
 هاست که این مظلوم قادر بر اظهار آن رتبه نیست و خلق لایق ادراک آن نه. فسبحان الله عمّا
 یصف العباد فی سلطنته و تعالی عمّا هم یذکرون. سؤالی می نمائیم از آن جناب که اگر مقصود از
 سلطنت، حکم ظاهر و غلبه و اقتدار ظاهر ملکی باشد که همه ناس مقهور شوند و به ظاهر مطیع و
 منقاد گردند تا دوستان مستریح و معزز و دشمنان مخدول و منکوب شوند، پس در حقّ ربّ العزّه که
 مسلّم سلطنت به اسم اوست و جمیع به عظمت و شوکت او معترفند این نوع از سلطنت صادق نمی
 آید. چنانچه مشاهده می نمائی که اکثر ارض در تصرّف دشمنان اوست و جمیع بر خلاف رضای او
 حرکت می نمایند و همه کافر و معرض و مدبرند از آنچه به آن امر فرموده و مقبل و فاعل اند آنچه را
 نمی نموده و دوستان او همیشه در دست دشمنان مبتلا و مقهورند. چنانچه همه اینها اظهر من الشّمس
 واضح است. پس بدان ای سائل طالب که هرگز سلطنت ظاهره نزد حقّ و اولیای او معتبر نبوده و

نخواهد بود. و دیگر آنکه اگر مقصود از غلبه و قدرت، قدرت و غلبه ظاهری باشد کار بسیار بر آن جناب سخت می شود. مثل آنکه می فرماید: ﴿وَأَنَّ جُنْدَنَا هُمُ الْعَالِيُونَ﴾ و در مقام دیگر می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ و دیگر: ﴿هُوَ الْغَالِبُ فَوْقَ كُلِّ شَيْءٍ﴾ مثل اینکه اکثری از فرقان صریح بر این مطلب است. و اگر مقصود این باشد که این همج رعاع می گویند مفری برای ایشان نمی ماند مگر انکار جمیع این کلمات قدسیه و اشارات ازلیه را نمایند. زیرا که جندی از حسین بن علی اعلی در ارض نبوده که اقرب الی الله باشد و آن حضرت بر روی ارض مثلی و شبهی نداشت. لولاه لم یکن مثله فی الملک. با وجود این شنیدید که چه واقع شد. الا لعنة الله على القوم الظالمین. حال اگر بر حسب ظاهر تفسیر کنید این آیه هیچ در حق اولیای خدا و جنود او بر حسب ظاهر صادق نمی آید چه که آن حضرت که جندییش مثل شمس لائح و واضح است در نهایت مغلوبیت و مظلومیت در ارض طفّ کأس شهادت را نوشیدند. و همچنین در آیه مبارکه که می فرماید: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ اگر بر ظاهر ملکی تفسیر شود هرگز موافق نیاید زیرا که همیشه انوار الهی را بر حسب ظاهر اطفاء نمودند و سراج های صمدانی را خاموش کردند. مع ذلک غلبه از کجا ظاهر می شود و منع در آیه شریفه که می فرماید: ﴿وَأَنَّ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ﴾ چه معنی دارد؟ چنانچه ملاحظه شد جمیع انوار از دست مشرکین در محلّ امنی نیاسودند و شربت راحتی نیاشامیدند. و مظلومیت این انوار به قسمی بود که هر نفسی بر آن جواهر وجود وارد می آورد آنچه را اراده می نمود چنانچه همه را احصاء و ادراک نمودند. مع ذلک چگونه این مردم از عهده معانی و بیان این کلمات الهی و آیات عزّ صمدانی بر می آیند؟ باری، مقصود نه چنان است که ادراک نمودند بلکه مقصود از غلبه و قدرت و احاطه مقامی دیگر و امری دیگر است. مثلا ملاحظه فرمائید غلبه ترشحات دم آن حضرت را که بر تراب ترشح نموده و به شرافت و غلبه آن دم، تراب چگونه غلبه و تصرف در اجساد و ارواح ناس فرموده. چنانچه هر نفسی برای استشفاء به ذره ای از آن مرزوق شد شفا یافت

و هر وجود که برای حفظ مال قدری از آن تراب مقدّس را به یقین کامل و معرفت ثابتۀ راسخه در بیت نگاه داشت جمیع مالش محفوظ ماند. و این مراتب تأثیرات آن است در ظاهر و اگر تأثیرات باطنیه را ذکر نمایم البتّه خواهند گفت تراب را ربّ الارباب دانسته و از دین خدا بالمرّه خارج گشته. و همچنین ملاحظه نما، با اینکه به نهایت ذلّت آن حضرت شهید شد و احدی نبود که آن حضرت را در ظاهر نصرت نماید و یا غسل دهد و کفن نماید مع ذلک حال چگونگی از اطراف و اکناف بلاد چقدر از مردم که شدّ رحال می نمایند برای حضور در آن ارض که سر بر آن آستان بمالند. این است غلبه و قدرت الهی و شوکت و عظمت ربّانی. و همچو تصوّر نمائی که این امور بعد از شهادت آن حضرت واقع شده و چه ثمری برای آن حضرت مترتب است زیرا که آن حضرت همیشه حیّ است به حیات الهی و در رُفرف امتناع قرب و سدرهٔ ارتفاع وصل ساکن. و این جواهر وجود در مقام انفاق کلّ قائم اند، یعنی جان و مال و نفس و روح همه را در راه دوست انفاق نموده و می نمایند و هیچ رتبه ای نزدشان احبّ از این مقام نیست. عاشقان جز رضای معشوق مطلبی ندارند و جز لقای محبوب منظوری نجویند. دیگر اگر بخواهم رشحی از اسرار شهادت و ثمرهای آن را ذکر نمایم البتّه این الواح کفایت نکند و به انتها نرساند. انشاء الله امیدواریم که نسیم رحمتی بوزد و شجرهٔ وجود از ربیع الهی خلعت جدید پوشد تا به اسرار حکمت ربّانی پی بریم و به عنایت او از عرفان کلّ شیء بی نیاز گردیم. تا حال نفسی مشهود نگشت که به این مقام فائز آید مگر معدودی قلیل که هیچ معروف نیستند تا بعد قضای الهی چه اقتضا نماید و از خلف سرادق امضا چه ظاهر شود. کذلک نذکر لکم من بدائع امر الله و نقلی علیکم من نعمات الفردوس لعلکم بمواقع العلم تصلون و من ثمرات العلم ترزقون. پس به یقین باید دانست که این شمس عظمت اگر چه بر نقطهٔ تراب جالس باشند بر عرش اعظم ساکن اند و اگر فلسی نزدشان موجود نباشد بر رُفرف غنا طائراند و در حینی که در دست دشمنان مبتلایند بر یمین قدرت و غلبه ساکن و در کمال ذلّت ظاهره بر عرش عزّت صمدانی جالس و متکأ و در نهایت عجز ظاهری بر کرسی سلطنت و اقتدار قائم. این است که عیسی بن مریم روزی بر

کرسی جالس شدند و به نعمات روح القدس بیاناتی فرمودند که مضمون آن این است: ای مردم، غذای من از گیاه ارض است که به آن سدّ جوع می نمایم و فراش من سطح زمین است و سراج من در شب ها روشنی ماه است و مرکوب من پاهای منست و کیست از من غنی تر بر روی زمین؟ قسم به خدا که صد هزار غنا طائف حول این فقر است و صد هزار ملکوت عزّت طالب این ذلّت. اگر به رشحی از بحر این معانی فائز شوی از عالم ملک و هستی در گذری و چون طیر نار در حول سراج بهّاج جان بازی. و مثل این از حضرت صادق ذکر شده که روزی شخصی از اصحاب در خدمت آن حضرت شکایت از فقر نمود. آن جمال لا یزالی فرمودند که تو غنی هستی و از شراب غنا آشامیده ای. آن فقیر از بیان طلعت منیر متحیّر شد که چگونه غنی هستم که به فلسی محتاجم؟ آن حضرت فرمود: آیا محبت ما را نداری؟ عرض نمود: بلی، یا ابن رسول الله. فرمود: آیا به هزار دینار این را مبیعه می نمائی؟ عرض نمود که به جمیع دنیا و آنچه در آن است نمی دهم. حضرت فرمودند: آیا نفسی که چنین چیزی نزد او باشد که او را به عالم ندهد چگونه فقیر است؟ و این فقر و غنا و ذلّت و عزّت و سلطنت و قدرت و مادون آن که نزد این همج رعاع معتبر است در آن ساحت مذکور نیست. چنانچه می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ﴾ پس مقصود از غنا، غنای از ما سوی است و از فقر، فقر بالله. و دیگر آنکه روزی عیسی بن مریم را یهود احاطه نمودند و خواستند که آن حضرت اقرار فرماید بر اینکه ادعای مسیحی و پیغمبری نمودند تا حکم بر کفر آن حضرت نمایند و حدّ قتل بر او جاری سازند. تا آنکه آن خورشید سماء معانی را در مجلس فیلاطس و قیافا که اعظم علمای آن عصر بود حاضر نمودند. و جمیع علما در آن محضر حضور هم رساندند و جمع کثیری برای تماشا و استهزاء و اذیت آن حضرت مجتمع شدند. و هرچه از آن حضرت استفسار نمودند که شاید اقرار بشنوند حضرت سکوت فرمودند و هیچ متعرّض جواب نشدند. تا آنکه ملعونی برخاست و آمد در مقابل آن حضرت و قسم داد آن حضرت را که آیا تو نگفتی که منم مسیح الله و منم ملک الملوک و منم صاحب کتاب و منم محرّب یوم سبت؟ آن حضرت رأس مبارک را بلند نموده

فرمودند: ﴿أَمَا تَرَى بَأْنَ ابْنِ الْإِنْسَانِ قَدْ جَلَسَ عَنِ يَمِينِ الْقُدْرَةِ وَ الْقُوَّةِ﴾ یعنی آیا نمی بینی که پسر انسان جالس بر یمین قدرت و قوت الهی است؟ و حال آنکه بر حسب ظاهر هیچ اسباب قدرت نزد آن حضرت موجود نبود مگر قدرت باطنیه که احاطه نموده بود کل من فی السموات و الارض را. دیگر چه ذکر نمایم که بعد از این قول بر آن حضرت چه وارد آمد و چگونه به او سلوک نمودند. بالاخره چنان در صدد ایزد و قتل آن حضرت افتادند که به فلک چهارم فرار نمود. و همچنین در انجیل لوقا مذکور است که روزی دیگر آن حضرت بر یکی از یهود گذشت که به مرض فلج مبتلا شده بود و بر سریر افتاده. چون آن حضرت را دید به قرائن شناخت آن حضرت را و استغاثه نمود و آن حضرت فرمودند: ﴿فَمَنْ عَنْ سَرِيرِكَ فَإِنَّكَ مَعْفُورَةٌ خَطَايَاكَ﴾ چند یهود که در آن مکان حضور داشتند اعتراض نمودند که ﴿هَلْ يُمَكِّنُ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْفِرَ الْخَطَايَا إِلَّا اللَّهُ﴾ فالتفت المسيح إليهم وقال: ﴿إِنَّمَا أَسْهَلُ أَنْ أَقُولَ لَهُ فَمَنْ فَاحْمِلِ سَرِيرَكَ أَمْ أَقُولُ لَهُ مَعْفُورَةٌ خَطَايَاكَ لِتَعْلَمُوا بَأْنَ ابْنِ الْإِنْسَانِ سُلْطَانًا عَلَى الْأَرْضِ لِمَعْفِرَةِ الْخَطَايَا﴾ که ترجمه آن به فارسی این است: چون آن حضرت به آن عاجز مسکین فرمودند که برخیز، بدرستی که معاصی تو آمرزیده شد، جمعی از یهود اعتراض نمودند که آیا جز پروردگار غالب قادر کسی قادر بر غفران عباد هست؟ آن حضرت ملتفت به ایشان شده فرمودند که آیا کدام اسهل است نزد شما از اینکه بگویم به این عاجز فالج برخیز و برو و یا آنکه بگویم آمرزیده است گناهان تو، تا آنکه بدانید که از برای پسر انسان سلطانی است در ارض برای آمرزش ذنوب مذنبان. این است سلطنت حقیقی و اقتدار اولیای الهی. همه این تفصیلات که مکرر ذکر می شود از همه مقام و همه جا، مقصود این است که بر تلویحات کلمات اصفیای الهی مطلع شوید که شاید از بعضی عبارات قدم نلغزد و قلب مضطرب نشود و به قدم یقین در صراط حق یقین قدم گذاریم که لعل نسیم رضا از ریاض قبول الهی بوزد و این فانیان را به ملکوت جاودانی رساند و عارف شوی بر معانی سلطنت و امثال آن که در اخبار و آیات ذکر یافته. و دیگر آنکه بر آن جناب محقق و معلوم بوده آنچه را که یهود و نصاری به آن تمسک جسته اند و بر جمال محمدی اعتراض می نمودند بعینه در

این زمان اصحاب فرقان به همان تشبث نموده و بر نقطه بیان، روح من فی ملکوت الامر فداه اعتراض می نمایند. این بی خردان را مشاهده فرما که حرف یهودان را الیوم می گویند و شاعر نیستند. فنعم ما نزل من قبل فی شأنهم: ﴿ذَرَّهُمْ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ چون غیب ازلی و ساذج هوئیّه، شمس محمدی را از افق علم و معانی مشرق فرمود از جمله اعتراضات علمای یهود آن بود که بعد از موسی نبی مبعوث نشود. بلی، طلعتی در کتاب مذکور است که باید ظاهر شود و ترویج ملت و مذهب او را نماید تا شریعه شریعت مذکوره در تورات همه ارض را احاطه نماید. این است که از لسان آن ماندگان وادی بعد و ضلالت، سلطان احدیت می فرماید: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ﴾ ترجمه آن این است که گفتند یهودان دست خدا بسته شده. بسته باد دست های خود ایشان و ملعون شدند به آنچه افترا بستند. بلکه دست های قدرت الهی همیشه باز و مهیمن است، ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ اگر چه شرح نزول این آیه را علمای تفسیر مختلف ذکر نموده اند و لکن بر مقصود ناظر شوید که می فرماید: نه چنین است یهود خیال نمودند که سلطان حقیقی طلعت موسوی را خلق نمود و خلعت پیغمبری بخشید و دیگر دست هایش مغلول و بسته شد و قادر نیست بر ارسال رسولی بعد از موسی. ملتفت این قول بی معنی شوید که چقدر از شریعه علم و دانش دور است. و الیوم جمیع این مردم به امثال این مزخرفات مشغول اند. و هزار سال پیش می گذرد که این آیه را تلاوت می نمایند و بر یهود من حیث لا یشعر اعتراض می نمایند و ملتفت نشدند و ادراک ننمودند به اینکه خود سزا و جهرا می گویند آنچه را که یهود به آن معتقدند. چنانچه شنیده اید که می گویند جمیع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته، دیگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خیام غیب ربّانی هیکلی مشهود نیاید. این است ادراک این همج رعاع. فیض کلّیه و رحمت منبسطه که به هیچ عقلی و ادراکی انقطاع آن جائز نیست جائز دانسته و از اطراف و جوانب، کمر ظلم بسته و همت گماشته اند که نار سدره را به ماء ملح ظنون مخمود نمایند و غافل از

اینکه زجاج قدرت، سراج احدیه را در حصن حفظ خود محفوظ می دارد. و همین ذلت کافی است این گروه را که از اصل مقصود محروم ماندند و از لطیفه و جوهر امر محبوب گشتند. لاجل آنکه منتهی فیض الهی که برای عباد مقدر شده لقاء الله و عرفان اوست که کلّ به آن وعده داده شده‌اند. و این نهایت فیض فیاض قدم است برای عباد او و کمال فضل مطلق است برای خلق او که هیچ یک از این عباد به آن مرزوق نشدند و به این شرافت کبری مشرف نگشتند. و با اینکه چقدر از آیات منزله که صریح به این مطلب عظیم و امر کبیر است مع ذلک انکار نموده‌اند و به هوای خود تفسیر کرده‌اند. چنانچه می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أُولَئِكَ يَسْتَوُونَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ و همچنین می فرماید: ﴿الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ و در مقام دیگر: ﴿قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ عَلَبْتُمْ فَتَةً كَثِيرَةً﴾ و در مقامی دیگر: ﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا﴾ و در مقامی دیگر: ﴿يُذَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾. جمیع این آیات مدله بر لقاء را که حکمی محکم تر از آن در کتب سماوی ملحوظ نگشته انکار نموده‌اند و از این رتبه بلند اعلی و مرتبه ارجمند ابھی خود را محروم ساخته‌اند. و بعضی ذکر نموده‌اند که مقصود از لقاء، تجلی الله است در قیامت. و حال آنکه اگر گویند تجلی عام مقصود است این در همه اشیاء موجود است. چنانچه از قبل ثابت شد که همه اشیاء محلّ و مظهر تجلی آن سلطان حقیقی هستند و آثار اشراق شمس مجلی در مرایای موجودات موجود و لائح است. بلکه اگر انسان را بصر معنوی الهی مفتوح شود ملاحظه می نماید که هیچ شیء بی ظهور تجلی پادشاه حقیقی موجود نه. چنانچه همه ممکنات و مخلوقات را ملاحظه می نمائید که حاکی اند از ظهور و بروز آن نور معنوی. و ابواب رضوان الهی را مشاهده می فرمائید که در همه اشیاء مفتوح گشته برای ورود طالبین در مدائن معرفت و حکمت و دخول واصلین در حدائق علم و قدرت. و در هر حدیقه ای عروس معانی ملاحظه آید که در غرف های کلمات در نهایت تزیین و تلطیف جالس اند. و اکثر آیات فرقانی بر این مطلب روحانی مدلّ و مشعر است. ﴿وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ

بِحَمْدِهِ ﴿ شاهدهی است ناطق، ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾ گواهی است صادق. حال اگر مقصود از لقاء الله، لقاء این تجلیات باشد پس جمیع ناس به لقاء طلعت لایزال آن سلطان بی مثال مشرف اند دیگر تخصیص به قیامت چرا؟ و اگر گویند مقصود تجلی خاص است آن هم اگر در عین ذات است در حضرت علم ازلا، چنانچه جمعی از صوفیه این مقام را تعبیر به فیض اقدس نموده‌اند، بر فرض تصدیق این رتبه، صدق لقاء برای نفسی در این مقام صادق نیاید لاجل آنکه این رتبه در غیب ذات محقق است واحدی به آن فائز نشود. (السَّبِيلُ مَسْدُودٌ وَ الطَّلَبُ مَرْدُودٌ) افنده مقررین به این مقام طیران نماید تا چه رسد به عقول محدودین و محتجبین. و اگر گویند تجلی ثانی است که معبر به فیض مقدس شده این مسلماً در عالم خلق است، یعنی در عالم ظهور اولیه و بروز بدعیه. و این مقام مختص به انبیاء و اولیای اوست چه که اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته. چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعن اند. و ایشانند محال و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه. و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع. و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت. پس، از لقاء این انوار مقدسه لقاء الله حاصل می شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرده ثابت می شود از برای آن شمس حقیقت بانه ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ و همچنین سائر اسماء عالیه و صفات متعالیه. لهذا هر نفسی که به این انوار مضيئه ممتنع و شمس مشرقه لائحه در هر ظهور موفق و فائز شد او به لقاء الله فائز است و در مدینه حیات ابدیه باقیه وارد. و این لقاء میسر نشود برای احدی الا در قیامت که قیام نفس الله است به مظهر کلیه خود. و این است معنی قیامت که در کل کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به آن یوم. حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ تر و معظم تر تصور می شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که به مثابه ابر نیسان از قبل رحمان در جریان است خود را محروم نماید؟

و بعد از آنکه به تمام دلیل مدلل شد که یومی اعظم از این یوم و امری اعزّ از این امر نه، چگونه می شود که انسان به حرف متوهمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد؟ و بعد از همه این دلائل محکمه متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفری نه آیا روایت مشهور را نشنیده اند که می فرماید: **(إِذَا قَامَ الْقَائِمُ قَامَتِ الْقِيَامَةُ)؟** و همچنین ائمه هدی و انوار لا تطفی ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْعَمَامِ﴾ را که مسلماً از امورات محدثه در قیامت می دانند به حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده اند. پس ای برادر، معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرف های این مردم مردود پاک فرما. اگر قدری به عوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صد هزار سنه، بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود. و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک نمودند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند. با اینکه مقصود از علم و زحمات آن وصول و معرفت این مقام است، مع ذلک همه مشغول به علوم ظاهره شده اند. چنانچه آنی منفک نیستند و از جوهر علم و معلوم چشم پوشیده اند. گویا نمی از یم علم الهی نوشیدند و به قطره ای از سحاب فیض رحمانی فائز نگشتند. حال ملاحظه فرمائید اگر کسی در یوم ظهور حق ادراک فیض لقاء و معرفت مظاهر حق را ننماید آیا صدق عالم بر او می شود اگر چه هزار سنه تحصیل کرده باشد و جمیع علوم محدوده ظاهریه را اخذ نموده باشد؟ و این بالبدیهه معلوم است که تصدیق علم در حق او نمی شود. و لکن اگر نفسی حرفی از علم ندیده باشد و به این شرافت کبری فائز شود البتّه او از علمای ربّانی محسوب است زیرا به غایت قصوای علم و نهایت و منتهای آن فائز گشته. و این رتبه هم از علائم ظهور است چنانچه می فرماید: **(يَجْعَلُ أَعْلَانَكُمْ أَسْفَلَكُمْ وَ أَسْفَلَكُمْ أَعْلَانَكُمْ).** و همچنین در فرقان می فرماید: ﴿وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ و این مشاهده شد که الیوم چه مقدار از علماء نظر به اعراض در اسفل اراضی جهل ساکن شده اند و اسامیشان از دفتر عالین و علماء محو شده. و چه مقدار از

جهال، نظر به اقبال، به اعلی افق علم ارتفاع جستند و اسمشان در الواح علم و به قلم قدرت ثبت گشته. کذلک ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ﴾ این است که گفته‌اند: "طَلَبُ الدَّلِيلِ عِنْدَ حُصُولِ الْمَدْلُولِ قَبِيحٌ وَ الْاِسْتِعَالُ بِالْعِلْمِ بَعْدَ الْوُصُولِ إِلَى الْمَعْلُومِ مَذْمُومٌ." قل یا اهل الارض هذا فتی ناری یرکض فی بریة الروح و یشرکم بسراج الله و یدکرکم بالامر الّذی کان عن افق القدس فی شطر العراق تحت حجبات النور بالستر مشهودا. ای دوست من، اگر قدری در سماوات معانی فرقان طیران فرمائی و در ارض معرفت الهی که در آن مبسوط گشته تفرّج نمائی بسیار از ابواب علوم بر وجه آن جناب مفتوح شود و خواهید یقین نمود بر اینکه جمیع این امور که الیوم این عباد را منع می نماید از ورود در شاطی بحر ازلی بعینها در ظهور نقطه فرقان هم مردم آن عصر را منع نموده از اقرار به آن شمس و اذعان به آن. و همچنین بر اسرار رجعت و بعثت مطلع شوی و به اعلی غرف یقین و اطمینان مقرّ یابی. از جمله اینکه روزی جمعی از مجاحدان آن جمال بی مثال و محرومان از کعبه لایزال از روی استهزاء عرض نمودند: ﴿إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِلَیْنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰی یَاْتِیْنَا بِرُبّٰنٍ تَاْكُلُهُ النَّارُ﴾ مضمون آن این است که پروردگار عهد کرده است به ما که ایمان نیاوریم به رسولی مگر آنکه معجزه هابیل و قابیل را ظاهر فرماید، یعنی قربانی کند و آتشی از آسمان بیاید و آن را بسوزاند، چنانچه در حکایت هابیل شنیده‌اند و در کتب مذکور است. آن حضرت در جواب فرمودند: ﴿قَدْ جَاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ ترجمه آن این است که آن حضرت فرمودند: آمد به سوی شما پیش از من رسول های پروردگار با بینات ظاهرات و به آنچه شما می طلبید، پس چرا کشتید آن رسل پروردگار را اگر هستید راست گویان؟ حال انصاف دهید، بر حسب ظاهر آن عباد که در عصر و عهد آن حضرت بوده‌اند کجا در عهد آدم یا انبیای دیگر بودند که چند هزار سال فاصله بود از عهد آدم تا آن زمان؟ مع ذلک چرا آن جوهر صدق نسبت قتل هابیل و یا انبیای دیگر را به عباد زمان خود فرمود؟ چاره نداری یا اینکه نعوذ بالله نسبت کذب و یا کلام لغو به آن حضرت بدهی یا بگوئی آن اشقیاء همان اشقیاء بودند که در هر عصری با نبیین و مرسلین

معارضه می نمودند تا آنکه بالاخره همه را شهید نمودند. درست در این بیان تفکر فرما تا نسیم خوش عرفان از مصر رحمان بوزد و جان را از بیان خوش جانان به حدیقه عرفان رساند. این بود که مردم غافل چون معنی این بیانات بالغه کامله را ادراک نمی نمودند و جواب را به گمان خود مطابق سؤال نمی یافتند لهذا نسبت عدم علم و جنون به آن جواهر علم و عقل می دادند. و همچنین در آیه دیگر می فرماید تعرّضا به اهل زمان: ﴿وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ می فرماید: بودند این گروه که با کفار مجاهده و قتال می نمودند در راه خدا و طلب فتح می نمودند برای نصرت امرالله، پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران. حال ملاحظه فرمائید که از آیه چنین استفاد می شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیای قبل برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می نمودند و حال آنکه مردم عهد عیسی و موسی غیر مردم زمان آن حضرت بودند. و دیگر آنکه آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی بود صاحب تورات و عیسی بود صاحب انجیل. مع ذلک چرا آن حضرت می فرماید چون آمد بسوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی باشد یا موسی، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک چگونه حکم آیه ثابت می شود و ادراک می گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده. حال چه می فرمائید؟ اگر می فرمائید که آن حضرت رجعت انبیای قبل بودند چنانچه از آیه استفاد میشود، و همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکوره هم رجعت عباد قبل واضح و لائح است. و اگر انکار کنند بر خلاف حکم کتاب که حجّت اکبر است قائل شده‌اند. پس همین قسم حکم رجوع و بعث و حشر را در ایام ظهور مظاهر هوّیه ادراک نما تا رجوع ارواح مقدّسه را در اجساد صافیّه منیره به عین رأس ملاحظه فرمائی و غبارهای جهل و نفس ظلمانی

را به آب رحمت علم رحمانی پاک و منزّه نمائی که شاید به قوّت یزدانی و هدایت سبحانی و سراج نورانی، سبیل صبح هدایت را از شام ضلالت تمیز دهی و فرق گذاری. و دیگر معلوم آن جناب بوده که حاملان امانت احدیّه که در عوالم ملکّیه به حکم جدید و امر بدیع ظاهر می شوند چون این اطیّار عرش باقی از سماء مشیّت الهی نازل می گردند و جمیع بر امر مبرم ربّانی قیام می فرمایند لهذا حکم یک نفس و یک ذات را دارند، چه جمیع از کأس محبّت الهی شاربند و از اثمار شجره توحید مرزوق. و این مظاهر حقّ را دو مقام مقرر است. یکی مقام صرف تجرید و جوهر تفرید. و در این مقام اگر کلّ را به یک اسم و رسم موسوم و موصوف نمائی بآسی نیست، چنانچه می فرماید: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْ رُّسُلِهِ﴾ زیرا که جمیع مردم را به توحید الهی دعوت می فرمایند و به کوثر فیض و فضل نامتناهی بشارت می دهند و کلّ به خلع نبوّت فائزند و به رداء مکرمت مفتخر. این است که نقطه فرقان می فرماید: (أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَّا). و همچنین می فرماید: (مَنْ أَدَمَ أَوَّلَ وَ نوح و موسی و عیسی) و همین مضمون را طلعت علوی هم فرموده اند. و امثال این بیانات که مشعر بر توحید آن مواقع تجرید است از مجاری بیانات ازلیّه و مخازن لئالی علمیه ظاهر شده و در کتب مذکور گشته. و این طلعات مواقع حکم و مطالع امرند، و امر مقدّس از حجابات کثرت و عوارضات تعدّد است. این است که می فرماید: ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ﴾ و چون امر واحد شد البتّه مظاهر امر هم واحدند. و همچنین ائمه دین و سراج های یقین فرمودند: (أَوْلْنَا مُحَمَّدًا وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا). باری، معلوم و محقق آن جناب بوده که جمیع انبیاء هیاکل امرالله هستند که در قمائص مختلفه ظاهر شدند. و اگر به نظر لطیف ملاحظه فرمائی همه را در یک رضوان ساکن بینی و در یک هوا طائر و بر یک بساط جالس و بر یک کلام ناطق و بر یک امر آمر. این است اتّحاد آن جواهر وجود و شمس غیر محدود و معدود. پس اگر یکی از این مظاهر قدسیّه بفرماید: من رجوع کلّ انبیاء هستم، صادق است. و همچنین ثابت است در هر ظهور بعد، صدق رجوع ظهور قبل. و چون رجوع انبیاء موافق و مطابق آیات و اخبار ثابت شد رجوع اولیاء هم ثابت و محقق است. و این رجوع اظهر از آن است

که به دلیل و برهان محتاج شود. مثلاً ملاحظه فرمائید از جمله انبیاء نوح بود که چون مبعوث به نبوت شد و به قیام الهی بر امر قیام فرمود هر نفسی که به او مؤمن و به امر او مدعن شد او فی الحقیقه به حیات جدیده مشرف شد. و در حق او صادق می آمد حیات بدیع و روح جدید، زیرا که او قبل از ایمان به خدا و اذعان به مظهر نفس او کمال علائق را به اموال و اسباب متعلقه به دنیا از قبیل زن و فرزند و اطعمه و اشربه و امثال ذلک داشته به قسمی که اوقات لیل و نهار را مصروف بر اخذ زخارف و اسباب تعیش داشته و همت در تحصیل اشیای فانیه گماشته. و از این مراتب گذشته، قبل از ورود در لجه ایمان به حدودات آباء و اجداد و اتباع آداب و شرائع ایشان چنان راسخ و محکم بود که اگر حکم به قتل او می شد شاید رضا می داد و راضی بر تغییر حرفی از امور تقلیدی که در میان قوم بود نمی شد. چنانچه همه قوم نداء ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ﴾ برآوردند. و همین گروه، با همه این حجبات محدوده و حدودات مذکوره به مجرد اینکه صهبای ایمان را از کاس ایقان از ایادی مظاهر سبحان می نوشیدند بالمره تقلیب می شدند به قسمی که از زن و فرزند و اموال و ائقال و جان و ایمان بلکه از کل ما سوی می گذشتند و به قسمی غلبات شوق الهی و جذبات ذوق صمدانی ایشان را اخذ می نمود که دنیا را و آنچه در آن هست به پرکاهی ندانسته. آیا حکم خلق جدید و رجوع در اینها نمی شود؟ و همچنین ملاحظه شد که این نفوس قبل از فوز به عنایت بدیع جدید الهی جان خود را به صد هزار حیل و تدبیر از موارد هلاکت حفظ می نمودند به قسمی که از خاری احتراز می جستند و از روباهی فی المثل فرار می نمودند. و بعد از شرف به فوز اکبر و عنایت عظمی صد هزار جان رایگان انفاق می فرمودند، بلکه نفوس مقدّسشان از قفس تن بیزار و یک نفر از این جنود در مقابل گروهی مقاتله می نمود. مع ذلک چگونه می شود که اگر این نفوس همان نفوس قبل باشند این گونه امورات که مخالف عادات بشریّه و منافی هوای جسمانیّه است از ایشان ظاهر شود؟ باری، این مطلب واضح است که بدون تغییر و تبدیل الهی محال است این قسم آثار و افعال که به هیچ وجه شباهت به آثار و افعال قبل ندارد از ایشان ظاهر شود و در عرصه کون

بوجود آید. چنانچه اضطرابشان به اطمینان تبدیل می شد و ظنّ به یقین تغییر می یافت و خوف به جرئت مبادله می گشت. این است شأن اکسیر الهی که در یک حین عباد را تقلیب می فرماید. مثلاً در ماده نحاسی ملاحظه فرمائید که اگر در معدن خود از غلبه بیوست محفوظ بماند در مدّت هفتاد سنه به مقام ذهبی می رسد. اگر چه، بعضی خود نحاس را ذهب می دانند که به واسطه غلبه بیوست مریض شده و به مقام خود نرسیده. باری، در هر حال اکسیر کامل ماده نحاسی را در آنی به مقام ذهبی می رساند و منازل هفتاد ساله را به آنی طی نماید. آیا آن ذهب را بعد می توان گفت که نحاس است و یا به عالم ذهبی نرسیده و حال آنکه محک در میان است و صفات ذهبی را از نحاسی معین و واضح می نماید. همچنین این نفوس هم از اکسیر الهی در آنی عالم ترابی را طی نموده به عوالم قدسی قدم گذارند و به قدمی از مکان محدود به لامکان الهی واصل شوند. جهدی باید تا به این اکسیر فائز شوی، که در یک آن مغرب جهل را به مشرق علم رساند و ظلمت لیل ظلمانی را به صبح نورانی فائز گرداند و بعید صحرای ظنّ را به چشمه قرب و یقین دلالت کند و هیاکل فانیه را به رضوان باقی مشرف فرماید. حال اگر در حقّ این ذهب حکم نحاسی صادق می آید در حقّ این عباد هم حکم عباد قبل از فوز به ایمان صادق و محقق است. ای برادر، از این بیانات شافیّه کافیّه وافیه اسرار خلق جدید و رجوع و بعث، بی حجاب و نقاب ظاهر و هویدا است. انشاءالله به تأییدات غیبیه جامه کهنه را از جسم و جان دور کنی و به خلع جدیده باقیه مفتخر گردی. این است که در هر ظهور بعد، انفسی که سبقت یافتند به ایمان از کلّ من علی الارض و شربت زلال معرفت را از جمال احدیت نوشیدند و به اعلی معارج ایمان و ایقان و انقطاع ارتفاع جستند حکم رجوع انفس قبل که در ظهور قبل به این مراتب فائز شده اند بر این اصحاب ظهور بعد می شود اسما و رسما و فعلا و قولاً و امراً. زیرا آنچه از عباد قبل ظاهر شد از این عباد بعد بعینه ظاهر و هویدا گشت. مثلاً اگر شاخسار گلی در مشرق ارض باشد و در مغرب هم از شاخه دیگر، آن گل ظاهر شود اطلاق گل بر او می شود. دیگر در این مقام نظر به حدودات شاخه و هیئت آن نیست بلکه نظر به رائحه و

عطری است که در هر دو ظاهر است. پس نظر را از حدودات ظاهره طاهر و منزّه کن تا همه را به یک اسم و یک رسم و یک ذات و یک حقیقت مشاهده نمائی و اسرار رجوع کلمات را هم در حروفات نازله ملاحظه فرمائی. قدری تفکّر در اصحاب عهد نقطه فرقان نما که چگونه از جمیع جهات بشریّه و مشتتهیات نفسیّه به نفحات قدسیّه آن حضرت، پاک و مقدّس و منقطع گشتند و قبل از همه اهل ارض به شرف لقاء که عین لقاءالله بود فائز شدند و از کلّ اهل ارض منقطع گشتند چنانچه شنیده‌اید که در مقابل آن مظهر ذی الجلال چگونه جان نثار می فرمودند. و حال همان ثبوت و رسوخ و انقطاع را بعینه ملاحظه فرما در اصحاب نقطه بیان راجع شده چنانچه ملاحظه فرموده اید که چگونه این اصحاب از بدایع جود ربّ الارباب علم انقطاع بر رفر امتناع برافراشتند. باری، این انوار از یک مصباح ظاهر شده‌اند و این اثمار از یک شجره روئیده‌اند. فی الحقیقه فرقی ملحوظ نه و تغییری مشهود نه. کلّ ذلک من فضل الله، یؤتیه من یشاء من خلقه. انشاءالله از ارض نفی احتراز جوئیم و به بحر اثبات در آئیم تا عوالم جمع و فرق و توحید و تفریق و تحدید و تجرید الهی را به بصری که مقدّس از عناصر و اضداد است مشاهده کنیم و به اعلیٰ افق قرب و قدس حضرت معانی پرواز نمائیم. پس، از این بیانات معلوم شد که اگر در آخر لا آخر طلعتی بیاید و قیام نماید بر امری که قیام نمود بر آن طلعت اوّل لا اوّل، هر آینه صدق طلعت اوّل بر طلعت آخر می شود زیرا که طلعت آخر لا آخر قیام نمود به همان امر که طلعت اوّل لا اوّل بر آن قیام نمود. این است که نقطه بیان، روح ما سواه فداه، شمس احدیّه را به شمس مثال زده‌اند که اگر از اوّل لا اوّل الی آخر لا آخر طلوع نماید همان شمس است که طالع می شود. حال اگر گفته شود این شمس همان شمس اوّلیّه است صحیح است و اگر گفته شود که رجوع آن شمس است ایضا صحیح است. و همچنین از این بیان صادق می آید ذکر ختمیّت بر طلعت بدء و بالعکس زیرا که آنچه طلعت ختم بر آن قیام می نماید بعینه همان است که جمال بدء بر آن قیام فرموده. و این مطلب با اینکه چقدر واضح است نزد شاربان صهبای علم و ایقان، مع ذلک چه مقدار از نفوس که به سبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم

النَّبِيِّينَ محتجب شده از جمیع فیوضات محبوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آن حضرت فرمود: **(أَمَّا النَّبِيُّونَ فَأَنَا).** و همچنین فرمودند: **(منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد).** مع ذلک تفکر نمی نمایند بعد از آنکه بر آن جمال ازلی صادق می آید به اینکه فرمودند: منم آدم اول، همین قسم صادق می آید که بفرمایند: منم آدم آخر. و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آن جمال الهی نسبت داده می شود. و این بسی واضح است که بعد از آنکه بدء النبیین بر آن حضرت صادق است همان قسم ختم النبیین صادق آید. و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند. و نمی دانم این قوم از اولیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند؟ اگر مقصود از اولیّت و آخریّت، اولیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده، پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می آید؟ بلکه در این رتبه اولیّت نفس آخریّت و آخریّت نفس اولیّت باشد. باری، همان قسمی که در اول لا اول صدق آخریّت بر آن مربّی غیب و شهود می آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می آید. و در حینی که اسم اولیّت صادق است همان حین اسم آخریّت صادق. و در حینی که بر سریر بدیّت جالس اند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن. و اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می نماید که مظهر اولیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدیّت و ختمیّت، این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیه هستند. و اگر در هوای قدس **(كَانَ اللهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ مِنْ شَيْءٍ)** طائر شوی جمیع این اسماء را در آن ساحت معدوم صرف و مفقود بحت بینی و دیگر هیچ به این حجابات و اشارات و کلمات محتجب نشوی. چه لطیف و بلند است این مقام که جبرئیل، بی دلیل سبیل نجوید و طیر قدسی بی اعانت غیبی طیران نتواند. حال قول حضرت امیر را ادراک نما که فرموده: **(كَشَفُ سُبُحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ).** و از جمله سبحات مجلّه علمای عصر و فقهای زمان ظهورند که جمیع، نظر به عدم ادراک و اشتغال و حبّ به ریاست ظاهره، تسلیم امرالله نمی نمایند بلکه گوش نمی دهند تا نعمه الهی را بشنوند. **﴿يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي﴾**

آذَانَهُمْ و عباد هم چون ایشان را من دون الله ولیّ خود اخذ نموده‌اند منتظر ردّ و قبول آن خشب های مسنّده هستند زیرا از خود بصر و سمع و قلبی ندارند که تمیز و تفصیل دهند میانهُ حقّ و باطل. با اینکه همه انبیاء و اصفیاء و اولیاء من عندالله امر فرمودند که به چشم و گوش خود بشنوند و ملاحظه نمایند مع ذلک معتنی به نصیح انبیاء نگشته تابع علمای خود بوده و خواهند بود. و اگر مسکینی و یا فقیری که عاری از لباس اهل علم باشد بگوید: **﴿يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾**، جواب گویند که این همه علماء و فضلاء با این ریاست ظاهره و البسه مقطّعه لطیفه نفهمیده‌اند و حقّ را از باطل ادراک نموده‌اند و تو و امثال تو ادراک نموده اید و نهایت تعجّب می نمایند از چنین قولی. با اینکه امم سلف اکثر و اعظم و اکبرند و اگر کثرت و لباس علم سبب و علّت علم و صدق باشد البتّه امم سابقه اولیّ و اسبق اند. و با اینکه این فخره هم معلوم و واضح است که در جمیع احیان ظهور مظاهر قدسیّه، علمای عهد مردم را از سیل حقّ منع می نمودند چنانچه در جمیع کتب و صحف سماوی مذکور و مسطور است. و احدی از انبیاء مبعوث نشد مگر آنکه محلّ بغض و انکار و ردّ و سبّ علماء گشت. قاتلهم الله بما فعلوا من قبل و من بعد کانوا یفعلون. حال کدام سبحات جلال اعظم از این هیاکل ضلال است؟ والله کشف آن اعظم امور است و خرقش اکبر اعمال. ووقنا الله وایاکم یا معشر الرّوح لعلکم بذلک فی زمن المستغاث توقّفون و من لقاء الله فی ایامه لا تحتجبون. و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّله است که کشف آن از اعظم امور است نزد این همج رعاع. و جمیع به این حجبات محدوده و سبحات مجلّله عظیمه محتجب مانده‌اند. آیا نغمه طیر هوپّه را نشنیده‌اند که می فرماید: **(الف فاطمه نکاح نمودم که همه بنت محمد بن عبدالله خاتم النبیین بودند)؟** حال ملاحظه فرما که چقدر از اسرار در سرادق علم الهی مستور است و چه مقدار جواهر علم او در خزائن عصمت مکنون تا یقین نمائی که صنع او را بدایت و نهایتی نبوده و نخواهد بود و فضای قضای او اعظم از آن است که به بیان تحدید شود و یا طیر افنده آن را طیّ نماید و تقدیرات قدریّه او اکبر از آن است که به ادراک نفسی منتهی شود. خلق او از اوّل لا اوّل بوده و آخری او را اخذ

نکرده و مظاهر جمال او الی نهایت لا نهاییه خواهند بود و ابتدائی او را ندیده. حال در همین بیان ملاحظه فرما که چگونه حکم آن بر جمیع این طلعات صدق می نماید. و همچنین نغمه جمال ازلی، حسین بن علی را ادراک نما که به سلمان می فرماید که مضمون آن این است: بودم با الف آدم که فاصله هر آدم به آدم بعد خمسين الف سنه بود و با هر یک ولایت پدرم را عرض نمودم. و تفصیلی ذکر می فرماید تا آنکه می فرماید: الف مرّه جهاد نمودم در سبیل الهی که اصغر و کوچک تر از همه مثل غزوه خيبر بود که پدرم با کفار محاربه و مجادله نمود. حال اسرار ختم و رجوع و لا اولیت و لا آخریت صنع، همه را از این دو روایت ادراک فرما. باری ای حبيب من، مقدّس است نغمه لاهوت که به استماع و عقول ناسوت محدود شود. نمله وجود کجا تواند به عرصه معبود قدم گذارد؟ اگر چه نفوس ضعیفه از عدم ادراک، این بیانات معضله را انکار نمایند و امثال این احادیث را نفی کنند. بلی، لا يعرف ذلك إلا اولو الالباب. قل هو الختم الذي ليس له ختم في الابداع و لا بدء له في الاختراع إذا يا ملأ الارض في ظهورات البدء تجليات الختم تشهدون. بسیار تعجب است که این قوم در بعضی از مراتب که مطابق میل و هوای ایشان است متمسک به آیه منزله در فرقان و احادیث اولی الايقان می شوند و از بعضی که مغایر هوای ایشان است بالمره اعراض می نمایند. ﴿أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ﴾ ما لكم كيف تحكمون ما لا تشعرون؟ مثل آنکه در کتاب مبین، رب العالمين بعد از ذکر ختمیت فی قوله تعالى: ﴿وَ لَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ جمیع ناس را به لقای خود وعده فرموده. چنانچه آیات مدله بر لقای آن ملیک بقا در کتاب مذکور است و بعضی از قبل ذکر شده. و خدای واحد شاهد مقال است که هیچ امری اعظم از لقا و اصرح از آن در فرقان ذکر نیافته. فهنیفا لمن فاز به فی یوم اعرض عنه اکثر الناس كما انتم تشهدون. و مع ذلك به حکم اول از امر ثانی معرض گشته اند، با اینکه حکم لقا در یوم قیام منصوص است در کتاب. و قیامت هم به دلائل واضحه ثابت و محقق شد که مقصود، قیام مظهر اوست بر امر او و همچنین از لقا، لقای جمال اوست در هیکل ظهور او إذ إنه ﴿لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ﴾ و با جمیع

این مطالب ثابت و بیانات واضح، من حیث لا یشرع به ذکر ختم تمسک بسته‌اند و از موجد ختم و بدء در یوم لقای او بالمره محتجب مانده‌اند. ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ و از همه این مراتب چشم پوشیده، اگر این قوم به قطره ای از چشمه لطیف ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾ می‌آشامیدند هیچ این گونه اعتراضات غیر مرضیه بر محل امر نمی نمودند. امر و قول و فعل در قبضه قدرت اوست. کل شیء فی قبضه قدرته اسیر و إنّ ذلك علیه سهل یسیر. فاعل است آنچه را اراده نماید و عامل است آنچه میل فرماید. من قال لم و بم فقد كفر. و اگر این عباد قدری به شعور بیابند از آنچه مرتکب شده‌اند هلاک می شوند و به دست های خود خود را به نار که مقرّر و مرجع ایشان است راجع می نمایند. آیا نشنیده‌اند که می فرماید: ﴿لَا يُسْتَلَّ عَمَّا يَفْعَلُ﴾ و با این بیانات چگونه می توان جسارت نمود و به زخارف قول مشغول شد؟ سبحان الله، جهل و نادانی عباد به مقام و حدی رسیده که به علم و اراده خود مقبل شده، از علم و اراده حق جلّ و عزّ معرض گشته‌اند. حال انصاف دهید اگر این عباد موقن به این کلمات درّیه و اشارات قدسیه شوند و حق را یفعل ما یشاء بدانند، دیگر چگونه به این مزخرفات تشبّث می نمایند و تمسک می جویند؟ بلکه آنچه بفرماید به جان اقرار نمایند و مدعن شوند. قسم به خدا که اگر تقدیرات مقدّره و حکمت های قدریه سبقت نیافته بود ارض جمیع این عباد را معدوم می نمود و لکن یؤخّر ذلك إلى میقات یوم معلوم. باری هزار و دویست و هشتاد سنه از ظهور نقطه فرقان گذشت و جمیع این همج رعاع در هر صباح تلاوت فرقان نموده‌اند و هنوز به حرفی از مقصود فائز نشدند و خود قرائت می کنند بعضی آیات را که صریح بر مطالب قدسیه و مظاهر عزّ صمدیه است مع ذلک هیچ ادراک ننموده‌اند. و این مدّت این قدر ادراک نشده که مقصود از تلاوت کتب و قرائت صحف در هر عصری، ادراک معانی آن و بلوغ به معارج اسرار آن بوده و الاّ تلاوت بی معرفت را البتّه فائده کلی نباشد. چنانچه شخصی در یومی نزد این فقیر بحر معانی حاضر بود و ذکری از علائم قیامت و حشر و نشر و حساب به میان آمد و اصرار می نمود که حساب خلائق در

ظهور بدیع چگونه شد که احدی اطلاع نیافته؟ بعد قدری از صور علمیّه و شئونات حکمیّه به قدر ادراک و فهم سامع القاء شد. و بعد ذکر شد که این مدّت مگر تلاوت فرقان ننموده و آیه مبارکه را که می فرماید: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُسْأَلُ عَنْ ذَنْبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ﴾ را ندیده اید و به مقصود ملتفت نشده اید که معنی سؤال چنان نیست که ادراک نموده اید بلکه سؤال به لسان و بیان نیست چنانچه همین آیه مشعر و مدلّ بر آن است؟ و بعد می فرماید: ﴿يُعْرِفُ الْمَجْرُمُونَ بِسِيمَاهُمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَاصِي وَ الْأَقْدَامِ﴾ این است که از وجهه، حساب خلائق کشیده می شود و کفر و ایمان و عصیان، جمیع ظاهر می گردد. چنانچه الیوم مشهود است که به سیما اهل ضلالت از اصحاب هدایت معلوم و واضح اند. و اگر این عباد خالصا لله و طلبا لرضائه در آیات کتاب ملاحظه نمایند جمیع آنچه را که می طلبند البتّه ادراک می نمایند. به قسمی که جمیع امور واقعه در این ظهور را از کلیّ و جزئی در آیات او ظاهر و مکشوف ادراک می نمایند حتّی خروج مظاهر اسماء و صفات را از اوطان، و اعراض و اغماض ملت و دولت را، و سکون و استقرار مظهر کلیّه در ارض معلوم مخصوص. و لکن لا يعرف ذلك إلاّ اولو الالباب. اختتم القول بما نزل علی محمد من قبل لیكون ختامه المسک الذی یهدی الناس إلی رضوان قدس منیر. قال و قوله الحق: ﴿وَ اللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ ﴿هُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ لیسبق هذا الفضل علی العالم و الحمد لله ربّ العالمین. بیان را در هر مطلب مکرّر نمودیم که شاید هر نفسی از اعالی و ادانی از این بیانات به قدر و اندازه خود قسمت و نصیب بردارد و اگر نفسی از ادراک بیانی عاجز باشد، از بیان دیگر مقصود خود را ادراک نماید. لیعلم کلّ اناس مشربهم. قسم به خدا که این حمامه ترابی را غیر این نغمات نغمه هاست و جز این بیانات رموزها که هر نکته ای از آن مقدّس است از آنچه بیان شد و از قلم جاری گشت. تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس های معانی بی حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. و ما من امر الا بعد اذنه و ما من قدرة إلاّ بحوله و قوته و ما من إله إلاّ هو. له الخلق والامر و کلّ بامرہ ینطقون و من اسرار الرّوح یتکلمون. از قبل دو

مقام از برای شمس مشرقه از مشارق الهیه بیان نمودیم. یکی مقام توحید و رتبه تفرید، چنانچه از قبل ذکر شد: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ﴾ و مقام دیگر مقام تفصیل و عالم خلق و رتبه حدودات بشریه است. در این مقام هر کدام را هیكلی معین و امری مقرر و ظهوری مقدر و حدودی مخصوص است چنانچه هر کدام به اسمی موسوم و به وصفی موصوف و به امری بدیع و شرعی جدید مأمورند. چنانچه می فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾ نظر به اختلاف این مراتب و مقامات است که بیانات و کلمات مختلفه از آن ینابیع علوم سبحانی ظاهر می شود و إلا فی الحقیقه نزد عارفین معضلات مسائل الهیه، جمیع در حکم یک کلمه مذکور است. چون اکثر ناس اطلاع بر مقامات مذکوره نیافته اند این است که در کلمات مختلفه آن هیاكل متّحده مضطرب و متزلزل می شوند. باری، معلوم بوده و خواهد بود که جمیع این اختلافات کلمات از اختلافات مقامات است. این است که در مقام توحید و علوّ تجرید، اطلاق ربوبیت و الوهیت و احدیت صرفه و هویتّه بحتّه بر آن جواهر وجود شده و می شود زیرا که جمیع بر عرش ظهور الله ساکن اند و بر کرسی بطون الله واقف. یعنی ظهور الله به ظهور شان ظاهر و جمال الله از جمال شان باهر. چنانچه نغمات ربوبیه از این هیاكل احدیتّه ظاهر شد. و در مقام ثانی که مقام تمیز و تفصیل و تحدید و اشارات و دلالات ملکیتّه است عبودیت صرفه و فقر بحت و فنای باتّ از ایشان ظاهر است. چنانچه می فرماید: **(إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ مَا أَنَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَكُم)** و از این بیانات محققه مثبتّه ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی، تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیاء و اصفیاء متزلزل نشوی. و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه: **(إِنِّي أَنَا اللَّهُ)**، حقّ است و ربیبی در آن نیست. چنانچه به کرات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهورالله و اسم الله و صفة الله در ارض ظاهر. این است که می فرماید: ﴿وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ و همچنین ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ﴾ و اگر نغمه ایّ رسول الله برآرند، این نیز صحیح است و شکی در آن نه. چنانچه می فرماید: ﴿مَا

كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَّسُولَ اللَّهِ ﷺ و در این مقام همه مرسل اند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی. و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین بر آرند آن هم حق است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدئیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السواذج ازلی اند. و همچنین اگر بفرمایند: (نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ)، این نیز ثابت و ظاهر است. چنانچه به ظاهر در منتهی رتبه عبودیت ظاهر شده اند، احدی را یارای آن نه که به آن نحو از عبودیت در امکان ظاهر شود. این است که از آن جواهر وجود در مقام استغراق در بحار قدس صمدی و ارتقاء به معارج معانی سلطان حقیقی، اذکار ربوبیه و الوهیه ظاهر شد. اگر درست ملاحظه شود در همین رتبه منتهای نیستی و فنا در خود مشاهده نموده اند در مقابل هستی مطلق و بقای صرف، که گویا خود را معدوم صرف دانسته اند و ذکر خود را در آن ساحت شرک شمرده اند. زیرا که مطلق ذکر در این مقام دلیل هستی و وجود است و این نزد واصلان بس خطا، چه جای آنکه ذکر غیر شود و قلب و لسان و دل و جان به غیر ذکر جانان مشغول گردد و یا چشم، غیر جمال او ملاحظه نماید و یا گوش، غیر نغمه او شنود و یا رجل در غیر سبیل او مشی نماید. در این زمان نسمة الله وزیده و روح الله احاطه نموده، قلم از حرکت ممنوع و لسان از بیان مقطوع گشته. باری، نظر به این مقام، ذکر ربوبیه و امثال ذلک از ایشان ظاهر شده و در مقام رسالت اظهار رسالت فرمودند و همچنین در هر مقام به اقتضای آن ذکری فرمودند و همه را نسبت به خود داده اند از عالم امر الی عالم خلق و از عوالم ربوبیه الی عوالم ملکیه. این است که آنچه بفرمایند و هرچه ذکر نمایند از الوهیت و ربوبیت و نبوت و رسالت و ولایت و امامت و عبودیت، همه حق است و شبهه ای در آن نیست. پس باید تفکر در این بیانات که استدلال شده نمود تا دیگر از اختلافات اقوال مظاهر غیبیه و مطالع قدسیه احدی را اضطراب و تزلزل دست ندهد. باری، در کلمات شمس حقیقت باید تفکر نمود و اگر ادراک نشد باید از واقفین مخازن علم سؤال شود تا بیان فرمایند و رفع اشکال نمایند نه آنکه به عقل ناقص خود

کلمات قدسیه را تفسیر نمایند و چون مطابق نفس و هوای خود نیابند بنای ردّ و اعتراض گذارند. چنانچه الیوم علماء و فقهای عصر که بر مسند علم و فضل نشستند و جاهل را علم نام گذاشته‌اند و ظلم را عدل نامیده‌اند اگر معولات خاطر خود را از شمس حقیقی سؤال نمایند و جواب موافق آنچه فهمیده و یا از کتاب مثل خود ادراک نموده‌اند نشنوند البتّه نفی علم از آن معدن و منبع علم نمایند. چنانچه در هر زمانی این واقع شد. مثل اینکه مذکور شد در سؤال از اهله که از سید وجود نمودند و آن حضرت به امر الهی جواب فرمود که ﴿هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ﴾ بعد از استماع، نفی علم از آن حضرت نمودند. و همچنین در آیه روح که می فرماید: ﴿وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ و چون این جواب مذکور شد کلّ فریاد و اوپلا بر آوردند که جاهلی که نمی داند روح چه چیز است خود را عالم علم لدنی می داند. و الیوم چون علمای عصر به اسم آن حضرت مفتخرند و آباء خود را هم مدّعن دیده‌اند لهذا تقلیداً حکمش را قبول دارند. چنانچه اگر انصاف باشد و الیوم در جواب امثال این مسائل چنین جواب بشنوند البتّه ردّ نمایند و اعتراض کنند و همان سخن های قبل را اعاده نمایند چنانچه نمودند. با اینکه آن جواهر وجود مقدّسند از کلّ این علم های مجعوله و منزّه‌اند از جمیع این کلمات محدوده و متعالی اند از ادراک هر مدرکی. کلّ این علوم نزد آن علم کذب صرف است و جمیع این ادراکات افک محض. بلکه هرچه از آن معادن حکمت الهی و مخازن علم صمدانی ظاهر می شود علم همان است. (وَ الْعِلْمُ نُقْطَةٌ كَثْرَتُهَا الْجَاهِلُونَ) دلیل بر آن، (وَ الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ) مثبت این بیان. باری، چون معنی علم را ادراک ننموده‌اند و افکار مجعوله خود را که ناشی از مظاهر جهل شده، اسم آن را علم گذاشته، بر مبدء علوم وارد آورده‌اند آنچه دیده‌اید و شنیده‌اید. مثلاً در کتاب یکی از عباد که مشهور به علم و فضل است و خود را از صناید قوم شمرده و جمیع علمای راشدین را ردّ و سبّ نموده چنانچه در همه جای از کتاب او تلویحاً و تصریحاً مشهود است. و این بنده چون ذکر او را بسیار شنیده بودم اراده نمودم که از رسائل او قدری ملاحظه نمایم. هر چند این بنده اقبال به ملاحظه کلمات غیر نداشته و ندارم و لیکن چون جمعی از احوال ایشان

سؤال نموده و مستفسر شده بودند لهذا لازم گشت که قدری در کتب او ملاحظه رود و جواب سائیلین بعد از معرفت و بصیرت داده شود. باری، کتب عربیه او بدست نیفتاد تا اینکه شخصی روزی ذکر نمود کتابی از ایشان که مسمی به "ارشاد العوام" است در این بلد یافت می شود. اگر چه از این اسم رائجه کبر و غرور استشمام شد که مردم را عوام و خود را عالم فرض نموده و جمیع مراتب او فی الحقیقه از همین اسم کتاب معلوم و مبرهن شد که در سبیل نفس و هوی سالکند و در تیه جهل و عمی ساکن، گویا حدیث مشهور را فراموش نموده اند که می فرماید: **(الْعِلْمُ تَمَامُ الْمَعْلُومِ وَ الْقُدْرَةُ وَ الْعِزَّةُ تَمَامُ الْخَلْقِ)** با وجود این کتاب را طلب نموده، چند روز معدود نزد بنده بود و گویا دو مرتبه در او ملاحظه شد. از قضا مرتبه ثانی جائی بدست آمد که حکایت معراج سید لولاک بود. ملاحظه شد که قریب بیست علم او ازید، شرط معرفت معراج نوشته اند و همچو استفاد شد که اگر نفسی این علوم را درست ادراک نموده باشد به معرفت این امر عالی متعالی فائز نگردد. و از جمله علوم، علم فلسفه و علم کیمیا و علم سیمیا را مذکور نموده و ادراک این علوم فانیه مردوده را شرط ادراک علوم باقیه قدسیه شمرده. سبحان الله، با این ادراک چه اعتراضات و تهمت ها که به هیاکل علم نا متناهی الهی وارد آورده. فنعم ما قال:

متهم داری کسانی را که حق

کرد امین مخزن هفتم طبق

و یک نفر از اهل بصیرت و دانش و صاحبان علوم و عقول ملتفت این مزخرفات نشده. با اینکه بر هر صاحب بصیرتی واضح و هویدا است که این گونه علم ها لم یزل مردود حق بوده و هست. و چگونه علومی که مردود است نزد علمای حقیقی، ادراک آن شرط ادراک معارج می شود با اینکه صاحب معراج حرفی از این علوم محدوده محجوبه حمل نفرموده و قلب منیر آن سید لولاک از جمیع این اشارات مقدس و منزه بوده؟ چه خوب می گوید:

جمله ادراکات بر خرهای لنگ

حقّ سوار باد پَران چون خدنگ

والله هر کس بخواهد سرّ معراج را ادراک نماید و یا قطره ای از عرفان این بحر بنوشد اگر هم این علوم نزد او باشد یعنی مرآت قلب او از نقوش این علوم غبار گرفته باشد البتّه باید پاک و منزّه نماید تا سرّ این امر در مرآت قلب او تجلّی نماید. و الیوم متعمّسان بحر علوم صمدانی و ساکنان فلک حکمت ربّانی مردم را از تحصیل این علوم نهی می فرمایند و صدور منیرشان بحمد الله منزّه از این اشارات است و مقدّس از این حجابات. حجاب اکبر را که می فرماید: **(العلم حجاب الأکبر)** به نار محبّت یار سوختیم و خیمه دیگر برافراختیم و به این افتخار می نمائیم که الحمدلله سبحات جلال را به نار جمال محبوب سوختیم و جز مقصود در قلب و دل جا ندادیم نه به علمی جز علم به او متمسّکیم و نه به معلومی جز تجلّی انوار او متشبّث. باری، بسیار متعجّب شدم، از این بیانات ندیدم مگر اینکه می خواهد بر مردم برساند که جمیع این علوم نزد ایشان است با وجود اینکه قسم به خدا نسیمی از ریاض علم الهی نشنیده و بر حرفی از اسرار حکمت ربّانی اطلاع نیافته. بلکه اگر معنی علم گفته شود البتّه مضطرب شود و جبل وجود او مندک گردد. با وجود این اقوال سخیفه بی معنی چه دعوی های زیاده از حدّ نموده. سبحان الله، چقدر متعجّبم از مردمی که به او گرویده‌اند و تابع چنین شخصی گشته‌اند. به تراب قناعت نموده و اقبال جسته‌اند و از ربّ الارباب معرض گشته‌اند و از نغمه بلبل و جمال گل به نعیب زاغ و جمال کلاغ قناعت نموده‌اند. و دیگر چه چیزها ملاحظه شد از کلمات مجعوله این کتاب. فی الحقیقه حیف است که قلم به تحریر ذکر آن مطالب مشغول شود و یا اوقات مصروف به آن گردد و لیکن اگر محکی یافت می شد حقّ از باطل و نور از ظلمت و شمس از ظلّ معلوم می آمد. از جمله علمی که این مرد مدّعی به آن شده صنعت کیمیاست. بسیار طالبم که سلطانی و یا نفسی که مقتدر باشد ظهور این علم را از عالم لفظ به عالم شهود و از قول به فعل از ایشان طلب نماید و این بی علم فانی هم که دعوی این گونه علوم ننموده و بلکه کون این علوم و فقدان آن را علّت علم و جهل نمی دانم با این مرد در همین فقره قیام نمائیم تا صدق و کذب معلوم

شود. و لیکن چه فائده، از ناس این زمان جز زخم سنان ندیده ام و غیر سم قاتل چیزی نچشیده ام. هنوز اثر حدید بر گردن باقی است و هنوز علائم جفا از تمام بدن ظاهر. و در مراتب علم و جهل و عرفان و ایقان او در کتابی که ترک نشد از آن امری ذکر شده، این است که می فرماید: ﴿إِنَّ شَجَرَةَ الرَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ﴾ و بعد بیانات دیگر می فرماید تا اینکه منتهی می شود به این ذکر: ﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾ ملتفت شوید که چه واضح و صریح وصف او در کتاب محکم مذکور شده. و این شخص هم خود را در کتاب خود از بابت خفض جناح عبد ائیم ذکر نموده: ائیم فی الکتاب وعزیز بین الانعام و کریم فی الاسم. تفکر در آیه مبارکه نموده تا معنی ﴿وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ درست در لوح قلب ثبت شود. با وجود این جمعی معتقد او شده و از موسی علم و عدل اعراض نموده به سامریّ جهل تمسک جسته‌اند و از شمس معانی که در سماء لایزالی الهی مشرق است معرض گشته‌اند و کأن لم یکن انگاشته‌اند. باری ای برادر من، لئالی علم ربّانی جز از معدن الهی بدست نیاید و رائحه ریحان معنوی جز از گلزار حقیقی استشمام نشود و گل های علوم احدیه جز از مدینه قلوب صافیه نروید. ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي حَبَتَ لَا يَخْرِجُ إِلَّا نَكِدًا﴾ و چون مفهوم گشت که تغنیات و رقاء هوّیه را احدی ادراک ننماید الا اهلش لهذا بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افنده منیره و حاملان اسرار احدیه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود نه به تأییدات علوم اکتسابی. ﴿فَاسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ و لیکن ای برادر من، شخص مجاهد که اراده نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محلّ ظهور و بروز تجلّی اسرار غیبی الهی است از جمیع غبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاهر شیطانی پاک و منزّه فرماید و صدر را که سریر ورود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و نظیف نماید. و همچنین دل را از علاقه آب و گل یعنی از جمیع نقوش شبیحیه و صور ظلّیه مقدّس گرداند به قسمی که آثار حبّ و بغض در قلب نماند که مبدا آن حبّ او را به جهتی بی دلیل میل

دهد و یا بغض او را از جهتی منع نماید. چنانچه الیوم اکثری به این دو وجه، از وجه باقی و حضرت معانی باز مانده‌اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و نسیان می چرند. و باید در کلّ حین توکل به حقّ نماید و از خلق اعراض کند و از عالم تراب منقطع شود و بگسلد و به ربّ الارباب در بندد. و نفس خود را بر احدی ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و به صبر و اضطبار دل بندد و صمت را شعار خود نماید و از تکلم بی فائده احتراز کند. چه زبان ناری است افسرده و کثرت بیان سمّی است هلاک کننده. نار ظاهری اجساد را محترق نماید و نار لسان ارواح و افنده را بگدازد. اثر آن نار به ساعتی فانی شود و اثر این نار به قرنی باقی ماند. و غیبت را ضلالت شمرد و به آن عرصه هرگز قدم نگذارد، زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش نماید و حیات دل را بمیراند. به قلیل قانع باشد و از طلب کثیر فارغ. مصاحبت منقطعین را غنیمت شمارد و عزلت از متمسکین و متکبرین را نعمت شمرد. در اسحار به اذکار مشغول شود و به تمام همّت و اقتدار در طلب آن نگار کوشد. غفلت را به نار حبّ و ذکر بسوزاند و از ما سوی الله چون برق در گذرد. و بر بی نصیبان نصیب بخشد و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد. رعایت حیوان را منظور نماید تا چه رسد به انسان و اهل بیان. و از جانان جان دریغ ندارد و از شماتت خلق از حقّ احتراز نجوید. و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نگوید آنچه را وفا نکند. و از خاطیان در کمال استیلاء در گذرد و طلب مغفرت نماید. و بر عاصیان قلم عفو در کشد و به حقارت ننگرد زیرا حسن خاتمه مجهول است. ای بسا عاصی که در حین موت به جوهر ایمان موفق شود و خمر بقا چشد و به ملأ اعلیٰ شتابد و بسا مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح تقلیب شود و به اسفل درکات نیران مقرر یابد. باری، مقصود از جمیع این بیانات متقنه و اشارات محکمه آن است که سالک و طالب باید جز خدا را فنا داند و غیر معبود را معدوم شمرد. و این شرایط از صفات عالین و سجدیه روحانیین است که در شرایط مجاهدین و مشی سالکین در مناهج علم الیقین ذکر یافت. و بعد از تحقّق این مقامات برای سالک فارغ و طالب صادق، لفظ مجاهد درباره او صادق می آید. و چون به عمل ﴿وَالَّذِينَ

جَاهِدُوا فِينَا ﴿۱﴾ مؤید شد البتّه به بشارت ﴿لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ مستبشر خواهد شد. و چون سراج طلب و مجاهده و ذوق و شوق و عشق و وله و جذب و حبّ در قلب روشن شد و نسیم محبّت از شطر احدیّه وزید ظلمت ضلالت شکّ و ریب زائل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه نماید. در آن حین بشیر معنوی به بشارت روحانی از مدینه الهی چون صبح صادق طالع شود و قلب و نفس و روح را به صور معرفت از نوم غفلت بیدار نماید. و عنایات و تأییدات روح القدس صمدانی حیات تازه جدید مبذول دارد به قسمی که خود را صاحب چشم جدید و گوش بدیع و قلب و فؤاد تازه می بیند و رجوع به آیات واضحہ آفاقیه و خفیّات مستوره انفسیّه می نماید و به عین الله بدیعه در هر ذره بابی مفتوح مشاهده نماید برای وصول به مراتب عین یقین و حقّ یقین و نور یقین، و در جمیع اشیاء اسرار تجلّی وحدانیّه و آثار ظهور صمدانیّه ملاحظه کند. قسم به خدا که اگر سالک سبیل هدی و طالب معارج تقی به این مقام بلند اعلی واصل گردد رائج حقّ را از فرسنگ های بعیده استنشاق نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرق کلّ شیء ادراک کند و هر ذره و هر شیء او را دلالت بر محبوب و مطلوب نماید و چنان ممیّز شود که حقّ را از باطل، چون شمس از ظلّ، فرق گذارد. مثلا اگر نسیم حقّ از مشرق ابداع وزد و او در مغرب اختراع باشد البتّه استشمام کند. و همچنین جمیع آثار حقّ را از کلمات بدیعه و اعمال منیعه و افعال لمیعه، از افعال و اعمال و آثار ما سوی امتیاز دهد چنانچه اهل لؤلؤ، لؤلؤ را از حجر و انسان، ربیع را از خریف و حرارت را از برودت. و دماغ جان چون از زکام کون و امکان پاک شد البتّه رائج جانان را از منازل بعیده بیابد و از اثر آن رائج به مصر ایقان حضرت منّان وارد شود و بدایع حکمت حضرت سبحانی را در آن شهر روحانی مشاهده کند و جمیع علوم مکنونه را از اطوار ورقه شجره آن مدینه استماع نماید و از تراب آن مدینه تسبیح و تقدیس ربّ الارباب به گوش ظاهر و باطن شنود و اسرار رجوع و ایاب را به چشم سرّ ملاحظه فرماید. چه ذکر نمایم از آثار و علامات و ظهورات و تجلّیات که به امر سلطان اسماء و صفات در آن مدینه مقدر شده. بی آب رفع عطش نماید و بی نار حرارت محبّه الله بیفزاید.

در هر گیاهی حکمت بالغه^۱ معنوی مستور است و بر شاخسار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شور. از لاله های بدیعش سرّ نار موسوی ظاهر و از نفحات قدسیّه اش نفخه^۲ روح القدس عیسوی باهر. بی ذهب غنا بخشد و بی فنا بقا عطا فرماید. در هر ورقش نعیمی مکنون و در هر غرفه اش صد هزار حکمت مخزون. و مجاهدین فی الله بعد از انقطاع از ما سوی چنان به آن مدینه انس گیرند که آنی از آن منفک نشوند. دلائل قطعیه را از سنبل آن محفل شنوند و براهین واضحه را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند. و این مدینه در رأس هزار سنه او ازید او اقلّ تجدید شود و تزیین یابد. پس ای حبیب من، باید جهدی نمود تا به آن مدینه واصل شویم و به عنایت الهیه و تفقّدات ربّانیه کشف سبحات جلال نمائیم تا به استقامت تمام جان پزمرده را در ره محبوب تازه نثار نمائیم و صد هزار عجز و نیاز آرم تا به آن فوز فائز شویم. و آن مدینه کتب الهیه است در هر عهدی. مثلاً در عهد موسی تورات بود و در زمن عیسی انجیل و در عهد محمد رسول الله فرقان و در این عصر بیان و در عهد من یبعثه الله کتاب او که رجوع کلّ کتب به آن است و مهیمن است بر جمیع کتب. و در این مدائن، ارزاق مقدر است و نعم باقیه مقرر. غذای روحانی بخشد و نعمت قدمانی چشانند. بر اهل تجرید نعمت توحید عطا فرماید، بی نصیبان را نصیب کرم نماید و آوارگان صحرای جهل را کأس علم عنایت کند. و هدایت و عنایت و علم و معرفت و ایمان و ایقان کلّ من فی السموات و الارض در این مدائن مکنون و مخزون گشته. مثلاً فرقان از برای امت رسول حصن محکم بوده که در زمان او هر نفسی داخل او شد از رمی شیاطین و رمح مخالفین و ظنونات مجتّه و اشارات شرکیّه محفوظ ماند. و همچنین مرزوق شد به فواکه طیبه^۳ احدیه و اثمار علم شجره^۴ الهیه و از انهار ماء غیر آسن معرفت نوشید و خمر اسرار توحید و تفرید چشید. چنانچه جمیع ما یحتاج آن امت از احکام دین و شریعت سیّد المرسلین در آن رضوان مبین موجود و معین گشته. و آن است حجّت باقیه برای اهلش بعد از نقطه^۵ فرقان زیرا مسلم است حکم آن و محقق الوقوع است امر آن. و جمیع مأمور به اتباع آن بوده اند تا ظهور بدیع در سنه^۶ ستین. و آن است که طالبان را به رضوان وصال می رساند و مجاهدان و

مهاجران را به سرادق قرب فائز فرماید. دلیلی است محکم و حجّتی است اعظم. و غیر آن را از روایات و کتب و احادیث این فخر نه زیرا حدیث و صاحبان حدیث، وجود و قولشان به حکم کتاب ثابت و محقق شده. و دیگر آنکه در احادیث اختلاف بسیار است و شبهه بی شمار. چنانچه نقطه فرقان در آخر امر فرمودند که **(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي)** با اینکه احادیث بسیار از منبع رسالت و معدن هدایت نازل شده بود با وجود این جز ذکر کتاب چیزی فرمودند و آن را سبب اعظم و دلیل اقوم برای طالبان مقرر فرمودند که هادی عباد باشد تا یوم معاد. حال به چشم انصاف و قلب طاهر و نفس زکیّه ملاحظه فرمائید که در کتاب خدا که مسلم بین طرفین است از عامّه و خاصّه، چه را حجّت برای معرفت عباد قرار فرموده. باید بنده و شما و کلّ من علی الارض به نور آن تمسک جست، حقّ را از باطل و ضلالت را از هدایت تمیز دهیم و فرق گذاریم. زیرا که حجّت منحصر شد به دو، یکی کتاب و دیگر عترت. عترت که از میان رفته، پس منحصر شد به کتاب. و اوّل کتاب می فرماید: ﴿الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ در حروف مقطعه فرقان اسرار هوّیه مستور گشته و لئالی احدیه در صدف این حروف مخزون شده که این مقام مجال ذکر آن نه و لیکن بر حسب ظاهر مقصود خود آن حضرت است که به او خطاب می فرماید: یا محمد، این کتاب منزل از سماء احدیه، نیست ربیبی و شگی در آن، هدایتی است برای پرهیزکاران. ملاحظه فرمائید که همین فرقان را مقرر و مقدر فرموده برای هدایت کلّ من فی السموات و الارض و بنفسه آن ذات احدیه و غیب هوّیه شهادت داده بر آنکه شکّ و شبهه در آن نیست که هادی عباد است الی یوم معاد. آیا انصاف هست ثقل اعظم را که خدا شهادت بر حقّیت آن داده و حکم بر حقّیت آن فرموده، این عباد در آن شکّ نمایند و یا شبهه کنند و یا امری را که او سبب هدایت و وصول به معارج معرفت قرار فرموده، از آن اعراض نمایند و امر دیگر طلب نمایند و یا به حرف مزخرف ناس تشکیک نمایند که فلان چنین گفته و فلان امر ظاهر نشده و حال آنکه اگر امری یا احدائی غیر کتاب الهی علّت و دلیل برای هدایت خلق بود البتّه در آیه مذکور می شد. باری، باید از امر مبرم

الهی و از تقدیر مقدر صمدانی که در آیه ذکر یافت تجاوز نمائیم و کتب بدیعه را مصدق شویم چه اگر تصدیق این کتب را نمائیم تصدیق این آیه مبارکه نشده. چنانچه این واضح است که هرکس تصدیق فرقان نمود فی الحقیقه مصدق کتب قبل از فرقان هم نبوده. و این معانی از ظاهر آیه مستفاد می شود. و اگر معانی مستوره آن ذکر شود و اسرار مکنونه آن بیان گردد البتّه زمان به آخر نرساند و کون حمل ننماید. وکان الله علی ما اقول شهیدا. و همچنین در جای دیگر می فرماید: ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ که ترجمه ظاهر آن این است: اگر بودید شما در شک و شبهه در آنچه ما نازل فرمودیم بر عبد خود محمد، پس بیارید سوره ای به مثل این سور منزله و بخوانید شهدای خود را یعنی علمای خود را تا اعانت نمایند شما را در انزال سوره اگر هستید راست گویان. حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده. و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم. و آن است حجّت باقیه و برهان ثابت و نور مضمی از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد. کنز لئالی الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه. و آن است خیط محکم و جبل مستحکم و عروه وثقی و نور لا یطفی. شریعه معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران. این ناری است که در یک حین دو اثر از آن ظاهر است، در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد. ای رفیق، باید از امر الهی نگذریم و به آنچه حجّت خود قرار فرموده راضی شویم و سر بنهیم. خلاصه، حجّت و برهان این آیه منزله اعظم از آن است که این علیل تواند اقامه دلیل نماید والله یقول الحقّ وهو ینهدی السبیل وهو القاهر فوق عباده و هو العزیز الجمیل. و همچنین می فرماید: ﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾ می فرماید: این است آیات منزله از سماء هوّیه، می خوانیم بر

شما. پس به کدام سخن بعد از ظهور حقّ و نزول آیات او ایمان می آورند؟ اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی می فهمی که هرگز مظهري اکبر از انبیاء نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده. بلکه اعظم از این حجّت، حجّتی ممکن نه إلا ما شاء ربّک. و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾ یعنی وای بر افک کننده گنهکار که می شنود آیات نازل از سماء مشیّت الهیه را که خوانده می شود بر او، پس استکبار می نماید که گویا نشنیده آن را، پس بشارت ده او را به عذابی دردناک. اشارات همین آیه کلّ من فی السّموات و الارض را کفایت می کند لو کان التّاس فی آیات ربّهم یتفرّسون. چنانچه الیوم می شنوید که اگر از آیات الهیه قرائت شود احدی اعتنا ندارد که گویا پست ترین امرها نزدشان آیات الهیه است و حال آنکه اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود. بگو به ایشان: ای بی خبران، می گوئید آنچه را قبل، پدران شما گفتند. اگر ایشان ثمری از شجره اعراض خود دیدند شما هم خواهید دید. و عنقریب با آبای خود در نار مقرّ خواهید یافت. فالتّار مثوالم فبئس مثوی الظّالمین. و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾ یعنی در وقتی که عالم شود از آیات ما شیئی را، اخذ می نماید آن را از روی استهزاء از برای ایشان است عذابی خوار کننده. از جمله استهزاء این بود که می گفتند معجزه دیگر ظاهر نما و برهان دیگر بیاور. آن یکی ﴿فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ﴾ می گفت و دیگر ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقِّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾ مذکور می داشت. به مثل یهودان عهد موسی که تبدیل نمودند مائده سماءیه را به اشیای خبیثه سیر و پیاز، آن قوم هم طلب تبدیل می نمودند آیات منزله را به ظنونات نجسه کثیفه. چنانچه الیوم مشاهده می شود که مائده معنویّه از سماء رحمت الهیه و غمام مکرمت سبحانیّه نازل است و بحور حیوان در رضوان جنان به امر خالق کن فکان در موج و جریان و جمیع چون کلاب بر اجساد میته مجتمع آمده اند و به برکه شور که ملح اجاج است قانع گشته اند. سبحان الله، کمال تحیّر حاصل است از عبادی که بعد از ارتفاع اعلام مدلول، طلب دلیل

می نمایند و بعد از ظهور شمس معلوم، به اشارات علم تمسک جستند. مثل آن است که از آفتاب در اثبات نور او حجّت طلبند و یا از باران نیشان در اثبات فیضش برهان جویند. حجّت آفتاب نور اوست که اشراق نموده و عالم را فرا گرفته و برهان نیشان جود اوست که عالم را به ردای جدید تازه فرموده. بلی، کور از آفتاب جز گرمی حاصلی نداند و ارض جز از رحمت نیشانی فضلی احصاء ننماید. عجب نبود که از قرآن نصیبی نیست جز نقشی

که از خورشید جز گرمی نیابد چشم نابینا

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَ إِذَا تُنلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا بُرَاهِنًا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ یعنی در وقتی که تلاوت کرده می شود بر ایشان آیات ما، نیست حجّت ایشان مگر آنکه بگویند بیاورید پدرهای ما را اگر هستید راست گویان. مشاهده نما که چه حجّت ها بر آن رحمت های کامله و واسعه می گرفتند. به آیاتی که حرفی از آن اعظم است از خلق سماوات و ارض و مردگان وادی نفس و هوی را به روح ایمان زنده می فرماید استهزاء می نمودند و می گفتند: پدرهای ما را از قبر بیرون آر. این بود اعراض و استکبار قوم. و هر کدام از این آیات برای کلّ من علی الارض حجّتی است محکم و برهانی است معظّم که جمیع ارض را کفایت می کند لو انتم فی آیات الله تتفکرون. و در همین آیه مذکوره لغالی اسرار مکنون است. اگر فی الجمله دردی یافت شود دوا می رسد. گوش به حرف های مزخرف عباد مدهید که می گویند کتاب و آیات از برای عوام حجّت نمی شود زیرا که نمی فهمند و احصاء نمی کنند، با اینکه این قرآن حجّت است بر مشرق و مغرب عالم. اگر قوه ادراک آن در مردم نبود چگونه حجّت بر کلّ واقع می شد؟ از این قرار، بر معرفت الهیه هم نفسی مکلف نیست و لازم نه زیرا که عرفان او اعظم از عرفان کتاب اوست و عوام استعداد ادراک آن ندارند. باری، این سخن به غایت لغو و غیر مقبول است. همه از روی کبر و غرور گفته می شود که مردم را از ریاض رضای الهی دور کنند و زمام آنها را محکم حفظ نمایند. با اینکه نزد حقّ این عوام از علمای ایشان که از حقّ اعراض نموده اند به غایت مقبول تر و پسندیده ترند. و فهم کلمات الهیه و

درک بیانات حمامات معنویّه هیچ دخلی به علم ظاهری ندارد. این منوط به صفای قلب و تزکیهٔ نفوس و فراغت روح است. چنانچه حال عبادی چند موجودند که حرفی از رسوم علم ندیده‌اند و بر رفر علم جالسند و از سحاب فیض الهی ریاض قلوبشان به گل های حکمت و لاله های معرفت ترین یافته. فطوبی للمخلصین من انوار یوم عظیم. و همچنین می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ لِقَائِهِ أَُولَئِكَ يَبْسُوْنَ مِنْ رَحْمَتِي وَ أَُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ و همچنین می فرماید: ﴿وَ يَقُولُونَ أَ إِنَّا لَنَرٰكُوا أَهْلِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ﴾ مضمون این آیه واضح است. مشاهده فرمائید که بعد از تنزیل آیات چه می گفتند: آیا ما ترک کننده ایم خدایان خود را برای شاعری مجنون؟ که آن حضرت را شاعر می نامیدند و به آیات الهیه سخریه می نمودند و می گفتند: این کلمات اساطیر اولین است، یعنی کلماتی است که قبل گفته شده و محمد آن کلمات را ترکیب نموده می گوید از خداست. چنانچه الیوم به مثل همان را شنیده اید که نسبت به این امر می دهند و می گویند که این کلمات را با کلمات قبل ترکیب نموده و یا کلماتی است مغلوط. قد کبر قولهم و صغر شأنهم وحدّهم. این است که بعد از این انکارها و اعتراضات که مذکور شد گفتند: بعد از موسی و عیسی، موافق کتب نباید نبی مستقلّ که ناسخ شریعت باشد مبعوث شود. باید شخصی بیاید که مکمل شریعت قبل باشد. این آیه مبارکه که مشعر بر جمیع مطالب الهیه و مدلّ بر عدم انقطاع فیوضات رحمانیه است نازل شد: ﴿وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلُوبُكُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ و به تحقیق آمد شما را یوسف از پیش با بیّنه ها، پس پیوسته بودید در شکّ از آنچه آمد شما را به آن، تا چون هلاک شد گفتید مبعوث نمی گرداند خدا بعد از او رسولی را، و همچنین اضلال می کند خدا کسی را که اوست اسراف کننده و شکّ آورنده به پروردگار خود. پس، از این آیه ادراک فرمائید و یقین کنید که در هر عصر امم آن عهد به آیه ای از کتاب تمسک جسته از این گونه حرف های مزخرف می گفتند که دیگر نبی نباید در ابداع بیاید. مثل آنکه آیه انجیل را که مذکور شده، علمای آن استدلال به آن نمودند که هرگز حکم انجیل مرتفع نمی شود و

پیغمبری مستقلّ مبعوث نگردد الاّ برای اثبات شریعت انجیل. و اکثری از ملل مبتلا به این مرض روحی شده‌اند. چنانچه اهل فرقان را می بینی که چگونه به مثل امم قبل به ذکر خاتم النبیین محتجب گشته‌اند، با اینکه خود مقرّند بر اینکه ﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرّٰسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ بعد که راسخ در علوم و امّها و نفسها و ذاتها و جوهرها بیان می فرماید که قدری مخالف هوای ایشان واقع می شود این است که می شنوی که چه می گویند و چه می کنند. و نیست اینها مگر از رؤسای ناس در دین یعنی آنهایی که الهی بجز هوی اخذ نکرده‌اند و بغیر ذهب مذهبی نیافته‌اند و به حجبات علم محتجب گشته‌اند و به ضلالت آن گمراه شده‌اند. چنانچه به تصریح تمام ربّ الانام می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ حَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ یعنی آیا دیدی آن غافل را که گرفت خدای خود خواهش های نفس خود را و اضلال کرد خدا او را بر علمی، و مهر نهاد بر گوش و دلش و گردانید بر چشمش پرده، پس که هدایت می کند او را از بعد خدا؟ آیا پند نمی گیرید؟ در معنی ﴿وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ اگر چه در ظاهر آن است که ذکر شده و لیکن نزد این فانی، مقصود از آیه علمای عصراند که اعراض از جمال حقّ نمودند و به علوم خود که از نفس و هوی ناشی گشته متمسک شده بر نبأ الهی و امر او احتجاج می نمودند. ﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾ و همچنین می فرماید: ﴿وَ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرَىٰ﴾ و الحقّ يقول: و چون خوانده شود بر ایشان، یعنی بر آن کفره فجره، آیات قدسیّه احدیه، گویند آن مشرکان از حقّ بی خبران، نیست این رسول پروردگار مگر مردی که می خواهد منع کند شما را از آنچه که می پرستیدند آن را پدرهای شما و دیگر گفتند نیست این مگر کذبی افترا کرده شده. بشنوید ندای قدس الهی و نوای خوش صمدانی را که چگونه در تلویح، انذار فرموده مکذّبین آیات را و بیزاری جسته منکرین کلمات قدسیّه را. و بعد ناس را ملاحظه فرمائید از کوثر قرب و اعراض و استکبار آن محرومان را بر آن جمال قدس. با اینکه آن جوهر لطف و کرم، هیاکل عدم را به

عرصه قدم هدایت می فرمود و آن فقیران حقیقی را به شریعه قدسیه غنا دلالت می نمود مع ذلک بعضی می گفتند این مردی است افترا کننده بر پروردگار عالمیان و بعضی می گفتند این منع کننده است ناس را از شریعه دین و ایمان و برخی نسبت جنون می دادند و امثال ذلک. چنانچه الیوم مشاهده می کنید چه سخن های لغو که به آن جوهر بقا گفته اند و چه نسبت ها و خطاها که به آن منبع و معدن عصمت داده اند. با اینکه در کتاب الهی و لوح قدس صمدانی در جمیع اوراق و کلمات، انذار فرموده مکذبین و معرضین آیات منزله را و بشارت فرموده مقبلین آن را، با وجود این چقدر اعتراضات که بر آیات منزله از سماوات قدسیه بدعیه نموده اند. و حال آنکه چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوه سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات به مثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود. چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده. چنانچه بیست مجلد الآن به دست می آید و چه مقدار که هنوز به دست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده اند. ای برادر، باید چشم گشود و تفکر نمود و ملتجی به مظاهر الهیه شد که شاید از مواعظ واضحه کتاب پند گیریم و از نصائح مذکوره در الواح متنبه شویم، اعتراض بر منزل آیات نکنیم، امرش را به جان تسلیم کنیم و حکمش را به تمام جان و روان قبول نمائیم و مدعن شویم که شاید در فضای رحمت وارد شویم و در شاطی فضل مسکن یابیم. و **إِنَّهُ بِعِبَادِهِ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ** و همچنین می فرماید: **﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنْ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ﴾** چقدر واضح است مقصود در این آیه و چه مبرهن است حجیت آیات منزله. و این آیه در وقتی نازل شد که کفار به اسلام اذیت می نمودند و نسبت کفر می دادند چنانچه نسبت می دادند به اصحاب آن حضرت که به خدا کافر شده اید و به ساحری کذاب مؤمن و موقن گشته اید. و در صدر اسلام که هنوز امر بر حسب ظاهر قوت

نداشت در هر مقام و مکان که دوستان آن حضرت را ملاقات می نمودند نهایت اذیت و زجر و رجم و سب بر آن مقبلین إلى الله معمول می داشتند. در این وقت این آیه مبارکه از سماء احدیه نازل شد به برهانی واضح و دلیلی لائح. و تعلیم فرمود اصحاب آن حضرت را که بگوئید به کافران و مشرکان که آیا اذیت می کنید ما را و ستم می نمائید و عملی از ما صادر نشد مگر آنکه ایمان آوردیم به خدا و به آیاتی که نازل شد بر ما از لسان محمد، و همچنین آیاتی که نازل شد بر انبیای او از قبل که مقصود این است تقصیری نداریم مگر آنکه آیات جدیده بدیعه الهیه را که بر محمد نازل شد و آیات قدیمه که بر انبیای قبل نازل شد جمیع را من عندالله دانستیم و تصدیق و اذعان نمودیم. و این دلیلی است که سلطان احدیه تعلیم فرموده عباد خود را. مع ذلک آیا جائز است این آیات بدیعه که احاطه فرمود شرق و غرب را، از آن معرض شوند و خود را از اهل ایمان دانند؟ و یا آنکه مؤمن شوند منزل آیات را؟ به این استدلال که خود فرموده مقرّین را از اهل ایمان محسوب نفرماید؟ حاشا ثمّ حاشا که مقبلین و مقرّین آیات احدیه را از ابواب رحمت خود براند و متمسکین به حجّت مثبتة را تهدید فرماید. إذ إنّ مثبت الحقّ بآياته و محقق الامر بكلماته و إنّ لهو المقتدر المهيمن القدير. و همچنین می فرماید: ﴿وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ و اکثری آیات فرقانیه مدلّ و مشعر بر این مطلب است و این بنده اختصار نمودم به این آیات مذکوره. و حال ملاحظه فرمائید که در جمیع کتاب جز آیات را که حجّت قرار فرموده برای معرفت مظاهر جمال خود، دیگر امری ذکر شده تا به آن متمسک شوند و اعتراض نمایند؟ بلکه در همه موارد بر منکرین آیات و استهزاء کننده آن وعده نار فرموده اند چنانچه معلوم شد. حال اگر کسی بیاید به کروهها از آیات و خطب و صحائف و مناجات بی آنکه به تعلیم اخذ نموده باشد، آیا به چه دلیل می توان اعتراض نمود و از این فیض اکبر محروم شد؟ و جواب چه خواهند گفت بعد از عروج روح از جسد ظلمانی؟ آیا متمسک می شوند که به فلان حدیث تمسک جستیم و چون معنی آن را به ظاهر نیافتیم لهذا بر مظهر امر اعتراض نمودیم و از شرائع حقّ دور گشتیم؟ آیا نشنیده اید که از جمله علّت

اینکه بعضی از انبیاء اولو العزم بودند نزول کتاب بود بر آنها؟ و این مسلم است، با وجود این چگونه جائز است که بر صاحب کتب که چندین مجلّات از او ظاهر شده به حرف های فلان از روی جهل بعضی کلمات برای القای شبهه در قلوب جمع نموده و شیطان عصر شده برای اغفال عباد و اضلال من فی البلاد، پیروی نمایند و از خورشید فیض الهی بی بهره گردند؟ و از همه این مراتب گذشته، آیا از این نفس قدسی و نفس رحمانی احتراز جویند و ادبار نمایند نمی دانم به که تمسک جویند و به کدام وجه اقبال کنند؟ بلی، ﴿وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مُوَلِّيٰهَا﴾ فقد هدیناک السبیلین فی هذین المنهجین، ثمّ امش علی ما تختار لنفسک. وهذا قول الحقّ و ما بعد الحقّ إلا الضلال. و از جمله ادله بر اثبات این امر آنکه در هر عهد و عصر که غیب هوّیه در هیکل بشریّه ظاهر می شد بعضی از مردمی که معروف نبودند و علاقه به دنیا و جهتی نداشته اند به ضیاء شمس نبوت مستضیء و به انوار قمر هدایت مهتدی می شدند و به لقاء الله فائز می گشتند. لهذا این بود که علمای عصر و اغنیای عهد استهزاء می نمودند. چنانچه از لسان آن گمراهان می فرماید: ﴿فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَ مَا نَرَاكَ أَتْبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْوَى الرَّأْيِ وَ مَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ﴾ اعتراض می نمودند و به آن مظاهر قدسیّه می گفتند که متابعت شما نکرده مگر ارادل ما که اعتنائی به شأن آنها نیست و مقصودشان این بوده که علماء و اغنیاء و معارف قوم به شما ایمان نیاوردند و به این دلیل و امثال آن، استدلال بر بطلان من له الحقّ می نمودند. و اما در این ظهور اظهر و سلطنت عظمی جمعی از علمای راشدین و فضلالی کاملین و فقهای بالغین از کأس قرب و وصال مرزوق شدند و به عنایت عظمی فائز گشتند و از کون و امکان در سیل جانان گذشتند. بعضی از اسامی آنها ذکر می شود که شاید سبب استقامت انفس مضطربه و نفوس غیر مطمئنّه شود. از آن جمله جناب ملا حسین است که محلّ اشراق شمس ظهور شدند. لولاه ما استوی الله علی عرش رحمانیته و ما استقرّ علی کرسی صمدانیته. و جناب آقا سید یحیی که وحید عصر و فرید زمان خود بودند و ملا محمد علی زنجانی و ملا علی بسطامی و ملا سعید بارفروشی و ملا نعمه

الله مازندرانی و ملا یوسف اردبیلی و ملا مهدی خوئی و آقا سید حسین ترشیزی و ملا مهدی کندی و برادر او ملا باقر و ملا عبد الخالق یزدی و ملا علی برقانی و امثال آنها که قریب چهارصد نفر بودند که اسامی جمیع در لوح محفوظ الهی ثبت شده. همه اینها مهتدی و مقرّ و مدعن گشتند برای آن شمس ظهور به قسمی که اکثری از مال و عیال گذشتند و به رضای ذی الجلال پیوستند. و از سر جان برای جانان برخاستند و انفاق نمودند به جمیع آنچه مرزوق گشته بودند. به قسمی که سینه هاشان محلّ تیرهای مخالفین گشت و سرهاشان زینت سنان مشرکین. چنانچه ارضی نماند مگر آنکه از دم این ارواح مجرّده آشامید و سیفی نماند مگر آنکه به گردن هاشان ممسوح گشت. و دلیل بر صدق قولشان فعلشان بس. آیا شهادت این نفوس قدسیّه که به این طریق جان در راه دوست دادند که همه عالم از ایثار دل و جانشان متحیر گشتند کفایت نمی کند برای این عبادی که هستند، و انکار بعضی عباد که دین را به درهمی دادند و بقا را به فنا تبدیل نمودند و کوثر قرب را به چشمه های شور معاوضه کردند و بجز اخذ اموال ناس مرادی نجویند؟ چنانچه مشاهده می شود که کلّ به زخارف دنیا مشغول شده اند و از ربّ اعلی دور مانده. حال انصاف دهید که شهادت اینها مقبول و مسموع است که قولشان و فعلشان موافق و ظاهرشان و باطنشان مطابق به نحوی که تاهت العقول فی افعالهم و تحیرت النفوس فی اضطبارهم و بما حملت اجسادهم و یا شهادت این معرضین که بجز هوای نفس نفسی بر نیارند و از قفس ظنونات باطله نجاتی نیافته اند؟ و در یوم سر از فراش برندارند مگر چون خفّاش ظلمانی در طلب دنیای فانیه کوشند و در لیل راحت نشوند مگر در تدبیرات امورات دانیه کوشند. به تدبیر نفسانی مشغول گشته و از تقدیر الهی غافل شده اند. روز به جان در تلاش معاشند و شب در تزیین اسباب فراش. آیا در هیچ شرع و ملّتی جایز است که به اعراض این نفوس محدوده متمسک شوند و از اقبال و تصدیق نفوسی که از جان و مال و اسم و رسم و ننگ و نام در رضای حقّ گذشته اند اغفال نمایند؟ آیا نبود که از قبل امر سید الشهداء را اعظم امور و اکبر دلیل بر حقیّت آن حضرت می شمردند و می گفتند در عالم چنین امری اتّفاق نیفتاد و حقّی به این استقامت و ظهور

ظاهر نشد؟ با اینکه امر آن حضرت از صبح تا ظهر بیشتر امتداد نیافت و لیکن این انوار مقدّسه هیجده سنه می گذرد که بلایا از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید. و به چه عشق و حبّ و محبّت و ذوق که جان رایگان در سبیل سبحان انفاق نمودند چنانچه بر همه واضح و مبرهن است. با وجود این چگونه این امر را سهل شمزند؟ آیا در هیچ عصر چنین امر خطیری ظاهر شده و آیا اگر این اصحاب مجاهد فی الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود؟ و آیا اینها طالب عزّت و مکنّت و ثروت بودند؟ و آیا مقصودی جز رضای حق داشتند؟ و اگر این همه اصحاب با این آثار عجیبه و افعال غریبه باطل باشند دیگر که سزاوار است که دعوی حقّ نماید؟ قسم به خدا که همین فعلشان برای جمیع من علی الارض حجّت کافی و دلیل وافی است لو کان الناس فی اسرار الامر یتفکرون. ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ و از همه گذشته، علامت صدق و کذب در کتاب معلوم و مقرر شده. باید ادّعا و دعای کلّ عباد به این محک الهی زده شود تا صادق را از کاذب تمیز دهد. این است که می فرماید: ﴿فَتَمَنُّوا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ حال ملاحظه فرمائید با این شهادی صادق که نصّ کتاب شاهد بر صدق قول ایشان است، چنانچه دیده اید که همه جان و مال و زن و فرزند و کلّ ما یملک را انفاق نموده اند و به اعلیٰ غرف رضوان عروج فرمودند، شهادت این طلعات عالیّه و انفس منقطعه بر تصدیق این امر عالی متعالی مقبول نیست و شهادت این گروه که برای ذهب از مذهب گذشته اند و برای جلوس بر صدر از اوّل ما صدر احتراز جسته اند بر بطلان این نور لائح جائز و مقبول است؟ با اینکه جمیع مردم ایشان را شناخته اند و این قدر ادراک نموده اند که از ذره ای از اعتبار ظاهری ملکی در سبیل دین الهی نمی گذرند تا چه رسد به جان و مال و غیره. حال ملاحظه فرمائید که چگونه محک الهی به نصّ کتاب تفصیل نمود و خالص را از غشّ تمیز داده و مع ذلک هنوز شاعر نشده اند و در نوم غفلت به کسب دنیای فانیّه و ریاست ظاهریّه مشغول شده اند. یا ابن الإنسان، قد مضیٰ علیک ایّام و اشتغلت فیها بما تهوی به نفسک من الظّنون و الاوهام. إلی متی تکون راقدا علی بساطک؟ فارفع رأسک عن النّوم. فَإِنَّ الشَّمْسَ قَدْ ارْتَفَعَتْ فِي وَسْطِ الزَّوَالِ، لَعَلَّ

تشرق عليك بانوار الجمال و السلام. و لكن معلوم باشد که این علما و فقها که مذکور شد هیچ یک ریاست ظاهره نداشته‌اند چه که محال است علمای مقتدر معروف عصر که بر صدر حکم جالسند و بر سریر امر ساکن، تابع حق شوند إلا من شاء ربّک. چنین امری در عالم ظهور نمود مگر قلیلی ﴿وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾ چنانچه در این عهد احدی از علمای مشهور که زمام ناس در قبضه حکم ایشان بود اقبال نجستند. بلکه به تمام بغض و انکار در دفع کوشیدند به قسمی که هیچ گویی نشنیده و هیچ چشمی ندیده. و ربّ اعلیٰ، روح ما سواه فداه، بخصوص به جمیع علمای هر بلدی توقیعی صادر فرموده‌اند و مراتب اعراض و اغماض هر کدام را در توقیع او به تفصیل ذکر فرموده‌اند ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ و مقصود از آن ذکر، آن بود که مبدا اهل بیان در ظهور مستغاث فی القيامة الاخری اعتراض نمایند که در ظهور بیان جمعی از علماء موقن گشته‌اند و چرا در این ظهور نشد و نعوذ بالله متمسک به این گونه مزخرفات شوند و از جمال الهی محروم گردند. بلی، این علماء که مذکور شد اکثری معروف نبودند و به فضل الله از ریاست ظاهره و زخارف فانیه جمیع مقدّس و منزّه بوده‌اند. ذلک من فضل الله، یؤتیه من یشاء. و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضع و شریف و غنی و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیت بود با وجود این قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می شود این، به غیر امر الهی و مشیّت مثبتّه ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاک شود. و اگر قلب های عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متّصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئنّ به عنایات ربّانی. آیا این را به چه حمل می کنند؟ آیا به جنون نسبت می دهند چنانچه به انبیای قبل دادند و یا می گویند برای ریاست ظاهره و جمع زخارف دنیای فانیه این امور را متعزّض شده‌اند؟ سبحان الله، در اوّل از کتب خود که آن را قیوم اسماء نامیده و اوّل و اعظم و اکبر جمیع

کتاب است اخبار از شهادت خود می دهند و در مقامی این آیه را ذکر فرموده اند: ﴿يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، قَدْ فَدَيْتُ بِكُلِّي لَكَ وَ رَضَيْتُ السَّبَّ فِي سَبِيلِكَ وَ مَا تَمَنَيْتُ إِلَّا الْقَتْلَ فِي مَحَبَّتِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ الْعَلِيِّ مُعْتَصِمًا قَدِيمًا﴾. و همچنین در تفسیر هاء تمنای شهادت خود را نموده اند: ﴿كَأَنِّي سَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي فِي سِرِّي إِفْدِ أَحَبَّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَا فَدَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَبِيلِي وَ لَوْلَا كُنْتُ نَاطِرًا بِذَلِكَ السِّرِّ الْوَاقِعِ فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اجْتَمَعُوا مُلُوكُ الْأَرْضِ لَنْ يَقْدِرُوا أَنْ يَأْخُذُوا مِنِّي حَرْفًا فَكَيْفَ الْعَبِيدُ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ شَأْنٌ بِذَلِكَ وَ إِنَّهُمْ مَطْرُودُونَ﴾، إلى ان قال آیا صاحب این بیان را می توان نسبت داد که در ﴿لِيَعْلَمَ الْكُلُّ مَقَامَ صَبْرِي وَ رِضَائِي وَ فِدَائِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ غیر صراط الهی مشی می نماید و یا به غیر رضای او امری طلب نموده؟ در همین آیه نسیم انقطاعی مکنون شده که اگر بوزد جمیع هیاکل وجود جان را انفاق نمایند و از روان در گذرند. حال ملاحظه نمائید که چقدر ناس نسناس اند و به غایت حق ناسپاس که چشم از جمیع اینها پوشیده اند و به عقب مرداری چند که از بطنشان افغان مال مسلمانان می آید می دوند. و با وجود این چه نسبت های غیر لائقه که به مطالع قدسیه می دهند. کذلک نذکر لک ما اکتسبت ایدی الذین هم کفروا و اعرضوا عن لقاء الله فی یوم القیامة و عذبهم الله بنار شرکهم و اعد لهم فی الآخرة عذابا تحترق به اجسادهم و ارواحهم ذلک بانهم قالوا ان الله لم یکن قادرا علی شیء و کانت یده عن الفضل مغلولة. و استقامت بر امر حجتی است بزرگ و برهانی است عظیم. چنانچه خاتم انبیاء فرمودند: (**شیبتهنی الآیتین**) یعنی پیر نمود مرا دو آیه که هر دو مشعر بر استقامت بر امر الهی است. چنانچه می فرماید: ﴿فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ﴾ حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امرالله فرمود و چقدر استقامت از آن جمال احدیت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایداء بر آن سدره طوبی وارد می آوردند شوقش بیشتر و نار حبش مشتعل تر می شد. چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد. تا آنکه بالاخره جان را در باخت و به رفیق اعلی شتافت. و از جمله دلائل ظهور، غلبه و قدرت و احاطه که بنفسه از آن مظهر وجود و

مظهر معبود در اکناف واقطار عالم ظاهر شد. چنانچه آن جمال ازلی در شیراز در سنه ستین ظاهر شدند و کشف غطا فرمودند. مع ذلک به اندک زمانی آثار غلبه و قدرت و سلطنت و اقتدار از آن جوهر الجواهر و بحر البهور در جمیع بلاد ظاهر شد. به قسمی که از هر بلدی آثار و اشارات و دلالات و علامات آن شمس لاهوتی هویدا گشت. و چه مقدار قلوب صافیه رقیقه که از آن شمس ازلیه حکایت نمودند و چقدر رشحات علمی از آن بحر علم لدنی که احاطه نمود جمیع ممکنات را، با اینکه در هر بلد و مدینه جمیع علما و اعزّه بر منع و ردّ ایشان برخاستند و کمر غلّ و حسد و ظلم بر دفعشان بستند. و چه نفوس قدسیّه را که جوهر عدل بودند به نسبت ظلم کشتند و چه هیاکل روح را که صرف علم و عمل از ایشان ظاهر بود به بدترین عذاب هلاک نمودند. مع کلّ ذلک هر یک از آن وجودات تا دم مرگ به ذکر الله مشغول بودند و در هوای تسلیم و رضا طائر. و به قسمی این وجودات را تقلیب نمودند و تصرف فرمودند که بجز اراده اش مرادی نجستند و بجز امرش امری نگزیدند، رضا به رضایش دادند و دل به خیالش بستند. حال قدری تفکر نمائید، آیا چنین تصرف و احاطه از احدی در امکان ظاهر شده؟ و جمیع این قلوب منزّه و نفوس مقدّسه به کمال رضا در موارد قضا شتافتند و در مواقع شکایت، جز شکر از ایشان ظاهر نه و در موطن بلا، جز رضا از ایشان مشهود نه. و این رتبه هم معلوم است که کلّ اهل ارض چه مقدار غلّ و بغض و عداوت به این اصحاب داشتند. چنانچه اذیت و ایذای آن طلعات قدسی معنوی را علت فوز و رستگاری و سبب فلاح و نجات ابدی می دانستند. آیا هرگز در هیچ تاریخی از عهد آدم تا حال چنین غوغائی در بلاد واقع شد و آیا چنین ضوضائی در میان عباد ظاهر گشت؟ و با این همه ایذاء و اذیت، محلّ لعن جمیع ناس شدند و محلّ ملامت جمیع عباد. و گویا صبر در عالم کون از اصطبارشان ظاهر شد و وفا در ارکان عالم از فعلشان موجود گشت. باری، در جمیع این وقایع حادثه و حکایات وارده تفکر فرمائید تا بر عظمت امر و بزرگی آن مطلع گردید تا به عنایت رحمان، روح اطمینان در وجود دمیده شود و بر سریر ایقان مستریح و جالس شوید. خدای واحد شاهد است که اگر فی الجمله تفکر نمائید علاوه بر

همه این مطالب مقررّه و دلائل مذکوره، همین ردّ و سبّ و لعن اهل ارض بر این فوارس میدان تسلیم و انقطاع اعظم دلیل و اکبر حجّت بر حقیّت ایشان است. و در هر آن که تفکّر در اعتراضات جمیع مردم از علماء و فضلاء و جهّال فرمائی در این امر محکم تر و راسخ تر و ثابت تر می شوی. زیرا که جمیع آنچه واقع شده، از قبل معادن علم لدنی و مواقع احکام ازلی خبر داده‌اند. اگر چه این بنده اراده ذکر احادیث قبل را نداشتم و لیکن نظر به محبّت آن جناب چند روایتی که مناسب این مقام است ذکر می نمایم. با اینکه فی الحقیقه احتیاج نیست زیرا که آنچه ذکر شده جمیع ارض و من علیها را کافی است. و فی الحقیقه جمیع کتب و اسرار آن در این مختصر ذکر شده به قسمی که اگر کسی قدری تأمل نماید جمیع اسرار کلمات الهی و امور ظاهره از آن سلطان حقیقی را از آنچه ذکر شده ادراک می نماید. و لیکن چون همه ناس بر یک شأن و یک مقام نیستند لهذا چند حدیثی ذکر می نمایم تا سبب استقامت انفس متزلزله شود و اطمینان عقول مضطربه گردد و همچنین حجّت الهی بر اعالی و ادانی عباد تامّ و کامل گردد. از جمله احادیث این است که می فرماید: **(إِذَا ظَهَرَتْ رَأْيَةُ الْحَقِّ لَعْنَهَا أَهْلُ الشَّرْقِ وَالْعَرَبِ).** حال باید قدری از صهبای انقطاع نوشید و بر رفر امتناع مقررّ گزید و **(تَفَكَّرْ سَاعَةً حَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً).** را منظور داشت که آخر سبب این امر شنیع چه می شود که جمیع مردم با اظهار حبّ و طلب حقّ، بعد از ظهور، اهل حقّ را لعن نمایند، چنانچه مستفاد از حدیث می شود. و این واضح است که سبب، نسخ قواعد و رسوم و عادات و آداب است که همه ناس به آن محدود گشته‌اند. و إلا اگر جمال رحمان بر همان رسوم و آداب حرکت نماید و تصدیق کند مردم را در آنچه به آن مشغولند، دیگر چرا این همه اختلاف و فساد در ملک ظاهر می شود. و مصدّق و مثبت این حدیث شریف، قوله تعالی: **﴿يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِيَ إِلَى شَيْءٍ نَكُرٍ﴾** باری، چون منادی احدیه از ورای حجبات قدسیّه مردم را به انقطاع تمام می خواند از آنچه که در دست دارند، و این ندای الهی چون مخالف هوی است لهذا این همه افتتان و امتحان رو می دهد. و حال مردم را ملاحظه نما که هیچ ذکر این احادیث محکمه را که جمیع ظاهر شده نمی نمایند و لکن آن احادیثی که

صحت و سقم آن معلوم نیست تمسک به آنها جسته‌اند که چرا ظاهر نشد. و حال آنکه آنچه را هم که تعقل نموده‌اند ظاهر شد و باهر گشت. و آثار و علامات حقّ به مثل شمس در وسط سماء لائح، مع ذلک عباد در تیه جهل و نادانی سرگردان مانده‌اند. با اینکه چقدر از آیات فرقایته و روایات محققه که جمیع دالّ است بر شرع و حکم جدید و امر بدیع، باز منتظرند که طلعت موعود بر شریعت فرقان حکم فرماید چنانچه یهود و نصاری همین حرف را می گویند.

و از جمله کلمات مدله بر شرع جدید و امر بدیع فقرات دعای ندبه است که می فرماید: **(أَيُّنَ الْمَدَّخِرُ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ وَ أَيُّنَ الْمَتَّحِيْرُ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيْعَةِ).** و در زیارت می فرماید: **(السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَدِيدِ).** (سئل أبو عبد الله عن سيرة المهديّ كيف سيرته قال يصنع ما صنع رسول الله و يهدم ما كان قبله كما هدم رسول الله أمر الجاهليّة). حال ملاحظه فرمائید که با وجود امثال این روایات چه استدلال ها بر عدم تغییر احکام می نمایند با اینکه مقصود از هر ظهور، ظهور تغییر و تبدیل است در ارکان عالم سرّ و جهرا، ظاهرا و باطنا، چه اگر به هیچ وجه امورات ارض تغییر نیابد ظهور مظاهر کلیّه لغو خواهد بود و با اینکه در "عوالم" که از کتب مشهوره معتبره است می فرماید: **(يُظَهِّرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيًّا ذُو كِتَابٍ وَ أَحْكَامٍ جَدِيدٍ)** إلى ان قال **(وَ أَكْثَرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءِ).** و در مقامی دیگر از صادق بن محمد ذکر می نماید که فرمودند: **(وَ لَقَدْ يَظْهَرُ صَبِيٌّ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ يَأْمُرُ النَّاسَ بِبَيْعَتِهِ وَ هُوَ ذُو كِتَابٍ جَدِيدٍ، يُبَايِعُ النَّاسَ بِكِتَابٍ جَدِيدٍ، عَلَى الْعَرَبِ شَدِيدٍ. فَإِنْ سَمِعْتُمْ مِنْهُ شَيْئًا فَاسْرِعُوا إِلَيْهِ).** خوب وصیت ائمه دین و سرج یقین را عمل نمودند. با اینکه می فرماید: اگر شنیدید که جوانی از بنی هاشم ظاهر شد و می خواند مردم را به کتاب جدید الهی و احکام بدیع ربّانی بشتابید بسوی او، مع ذلک جمیع حکم کفر و خروج از ایمان به آن سیّد امکان دادند و نرفتند بسوی آن نور هاشمی و ظهور سبحانی مگر با شمشیرهای کشیده و قلب های پر کینه. و دیگر ملاحظه عداوت علما نمائید که به چه صریحی در کتب مذکور است. با وجود همه این احادیث ظاهره مدله و اشارات واضحه محققه، جمیع ناس از جوهر صافی معرفت و بیان معرض شده‌اند و به

مظاهر ضلالت و طغیان اقبال نموده‌اند و با این روایات وارده و کلمات نازل می‌گویند آنچه نفسشان به آن مایل است. و اگر جوهر حق بیانی بفرماید که مخالف نفس و هوای این گروه واقع شود فی الفور تکفیر نمایند و می‌گویند: این مخالف قول ائمه دین و انوار مبین است و در شرع متین چنین امری و حکمی صادر نشده. چنانچه الیوم امثال این سخن‌های بی فائده از این هیاکل فانیه ظاهر شده و می‌شود. حال این روایت را ملاحظه نمائید که چگونه از قبل جمیع امورات را اخبار فرموده‌اند. در "اربعین" ذکر فرموده: **(يُظَهَّرُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ صَبِيٌّ ذُو أَحْكَامٍ جَدِيدٍ فَيَدْعُو النَّاسَ وَ لَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ وَ أَكْثَرَ أَعْدَائِهِ الْعُلَمَاءُ فَإِذَا حَكَمَ بِشَيْءٍ لَمْ يُطِيعُوهُ فَيَقُولُونَ هَذَا خِلَافٌ مَا عِنْدَنَا مِنْ أَمَّةِ الدِّينِ)** إلى آخر الحديث. چنانچه الیوم جمیع همین کلمات را اعاده می‌نمایند و شاعر بر این نشده که آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسی یحکم ما یرید ساکن. و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمیت امر او. و جمیع قول‌ها به تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج. و ما سوی او به امر او مخلوق اند و به حکم او موجود. و اوست مظهر اسرار الهی و مبین حکمت‌های غیب صمدانی. چنانچه در "بحار الانوار" و "عوالم" و در "ینبوع" از صادق بن محمد وارد شده که فرمود: **(الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفًا. فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ وَ لَمْ يَعْرِفِ النَّاسَ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ. فَإِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَخْرَجَ الْخَمْسَةَ وَ الْعِشْرِينَ حَرْفًا).** حال ملاحظه فرمائید که علم را بیست و هفت حرف معین فرموده و جمیع انبیاء از آدم الی خاتم دو حرف آن را بیان فرموده‌اند و بر این دو حرف مبعوث شده‌اند و می‌فرماید: قائم ظاهر می‌فرماید جمیع این بیست و پنج حرف را. از این بیان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما که قدرش اعظم از کل انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کل اولیاست. و امری را که انبیاء و اولیاء و اصفیاء به آن اطلاع نیافته و یا به امر مبرم الهی اظهار نداشته، این همج رعاع به عقول و علوم و ادراک ناقص خود میزان می‌کنند، اگر مطابق نیاید رد می‌نمایند. **﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا﴾** آیا این حدیث مذکور را بر چه حمل می‌نمایند که صریح بر ظهور

مطالب غیبیه و امورات بدیعه جدیده است در ایام آن حضرت؟ و این امورات بدیعه سبب اختلاف ناس می شود به قسمی که جمیع علماء و فقهاء حکم بر قتل آن حضرت و اصحاب او کنند و همه اهل ارض بر مخالفت قیام نمایند. چنانچه در "کافی" در حدیث جابر در "لوح فاطمه" در وصف قائم می فرماید: **(عَلَيْهِ كَمَالُ مُوسَى وَ بَهَاءُ عِيسَى وَ صَبْرُ أَيُّوبَ فَيَذِلُّ أَوْلِيَاؤُهُ فِي زَمَانِهِ وَ تَتَهَادَى رُؤُسُهُمْ كَمَا تَتَهَادَى رُؤُسُ التُّرْكِ وَ الدَّيْلَمِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُحْرَقُونَ وَ يَكُونُونَ حَائِفِينَ مَرْعُوبِينَ وَ جَلِينَ تُصْبَعُ الْأَرْضُ بِدِمَائِهِمْ وَ يَفْشُو الوَيْلُ وَ الرِّثَّةُ فِي نِسَائِهِمْ أَوْلِيَاؤِي حَقًّا).** حال ملاحظه فرمائید که حرفی از این حدیث باقی نماند مگر آنکه ظاهر شد. چنانچه در اکثر اماکن دم شریفشان ریخته شد و در هر بلدی ایشان را اسیر نموده و به ولایات و شهرها گردانیدند، بعضی را سوختند. و مع ذلک هیچ نفسی فکر ننمود که اگر قائم موعود به شریعت و احکام قبل مبعوث و ظاهر شود دیگر ذکر این احادیث برای چه شده و چرا این همه اختلاف ظاهر می شود تا آنکه قتل این اصحاب را واجب دانند و اذیت این ارواح مقدسه را سبب وصول به معارج قرب شمرند؟ و دیگر ملاحظه فرمائید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازله در احادیث قبل ذکر شده. چنانچه در "روضه کافی" در بیان زوراء می فرماید: **(وَ فِي رَوْضَةِ الْكَافِي عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَتَعْرِفُ الزَّوْرَاءَ؟ قُلْتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ، يَقُولُونَ إِنَّهَا بَعْدَادُ. قَالَ لَا، ثُمَّ قَالَ: دَخَلْتُ الرَّيِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ أَتَيْتَ سُوقَ الدَّوَابِّ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ رَأَيْتَ جَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ؟ تِلْكَ الزَّوْرَاءُ. يُقْتَلُ فِيهَا ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ فُلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلَحُ الْخِلَافَةَ. قُلْتُ: مَنْ يَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ).** این است حکم و امر اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند. و حال ملاحظه فرمائید که زوراء موافق این روایت ارض ری است. و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب بقتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن به مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی نمایند و اقبال به حق نمی جویند و به بعضی احادیث که معنی آن را ادراک ننموده‌اند از

ظهور حقّ و جمال الله اعراض جسته‌اند و به سقر مقررّ گزیده‌اند؟ نیست این امور مگر از اعراض فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می فرماید: **(فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءِ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْهُمْ حَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُوذُ).** و از فقهاء و علمای بیان استدعا می نمایم که چنین مشی ننمایند و بر جوهر الهی و نور ربّانی و صرف ازلی و مبدأ و منتهای مظاهر غیبی در زمن مستغاث وارد نیاورند آنچه در این کور وارد شد و به عقول و ادراک و علم متمسک نشوند و به آن مظهر علوم نامتناهی ربّانی مخاصمه ننمایند. اگر چه با جمیع این وصایا، دیده می شود که شخصی اعور که از رؤسای قوم است در نهایت معارضه بر خیزد. و همچنین در هر بلدی بر نفی آن جمال قدسی برخیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوهر مقصود در کوه ها و صحراها فرار نمایند و از دست ظالمین مستور شوند و برخی توکل نمایند و با کمال انقطاع جان در بازند. و گویا مشاهده می شود نفسی که به کمال زهد و تقوی موصوف و معروف است، به قسمی که جمیع ناس اطاعت او را فرض شمرند و تسلیم امرش را لازم دانند، به محاربه با آن اصل شجره اهلّیه قیام نماید و به منتهای جهد و اجتهاد به معارضه بر خیزد. این است شأن ناس. باری، امیدواریم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طیران نمایند و در فضای روح ساکن شوند، حقّ را از غیر تمیز دهند و تلبیس باطل را به دیده بصیرت بشناسند. اگر چه در این ایام رائجهُ حسدی وزیده که قسم به مرتبی وجود از غیب و شهود که از اول بنای وجود عالم، با اینکه آن را اولی نه، تا حال چنین غلّ و حسد و بغضائی ظاهر نشده و نخواهد شد. چنانچه جمعی که رائجهُ انصاف را نشنیده‌اند رایات نفاق برافراخته‌اند و بر مخالفت این عبد اتفاق نموده‌اند و از هر جهت رحی آشکار و ازهر سمت تیری طیار. با اینکه با احدی در امری افتخار نمودم و به نفسی برتری نجستم. مع هر نفسی مصاحبی بودم در نهایت مهربان و رفیقی به غایت بردبار و رایگان. با فقراء مثل فقراء بودم و با علماء و عظماء در کمال تسلیم و رضا. مع ذلک فوالله الذی لا إله إلا هو با آن همه ابتلاء و بأساء و ضراء که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نزد آنچه از احبّاء وارد شد معدوم صرف است و مفقود بحت. باری، چه اظهار

نمایم که امکان را اگر انصاف باشد طاقت این بیان نه. و این عبد در اول ورود این ارض چون فی الجمله بر امورات محدثه بعد اطلاع یافتم، از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر بسر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایام که جسد راحت نیافت. و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فوالذی نفسی بیده کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود. زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سقم نفسی اطلاع نبود. به خود مشغول بودم و از ما سوی غافل. و غافل از اینکه کمند قضای الهی اوسع از خیال است و تیر تقدیر او مقدس از تدبیر. سر را از کمندش نجات نه و اراده اش را جز رضا چاره ای نه. قسم به خدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسافرتم را امید مواصلت نه. و مقصود جز این نبود که محلّ اختلاف احباب نشوم و مصدر انقلاب اصحاب نگردم و سبب ضرّ احدی نشوم و علّت حزن قلبی نگردم. غیر از آنچه ذکر شد خیالی نبود و امری منظور نه. اگرچه هر نفسی محملی بست و به هوای خود خیالی نمود. باری، تا آنکه از مصدر امر حکم رجوع صادر شد و لابدّا تسلیم نمودم و راجع شدم. دیگر قلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از رجوع ملاحظه شد. حال دو سنه می گذرد که اعداء در اهلاک این عبد فانی به نهایت سعی و اهتمام دارند چنانچه جمیع مطّلع شده‌اند. مع ذلک نفسی از احباب نصرت ننموده و به هیچ وجه اعانتی منظور نداشته. بلکه از عوض نصر، حزن ها که متوالی و متواتر قولاً و فعلاً مثل غیث هاطل وارد می شود. و این عبد در کمال رضا جان بر کف حاضرم که شاید از عنایت الهی و فضل سبحانی این حرف مذکور مشهور، در سیل نقطه و کلمه علیا فدا شود و جان در بازد. و اگر این خیال نبود فوالذی نطق الروح بامره، آنی در این بلد توقّف نمی نمودم و کفی بالله شهیدا. اختم القول بلا حول و لا قوّة إلاّ بالله و إنّ الله و إنّ الیه راجعون. صاحبان هوش که از صهبای حبّ نوشیده‌اند و گامی به کام نفس برنداشته‌اند دلائل و برهان و حجّت را که جمیع مشعر بر این امر بدیع و ظهور منبع الهی است اظهر از شمس در فلک چهارم مشاهده نمایند. حال اعراض خلق را از جمال الهی و

اقبالشان را به هوای نفسانی ملاحظه فرمائید. با همه این آیات متقنه و اشارات محکمه که در ثقل اکبر که ودیعه ربّانیه است در بین عباد و این احادیث واضحه که اصرح از بیان و تبیان است، از همه غافل و معرض شده‌اند و چند حدیث که به ادراک خود مطابق نیافته‌اند و معنی آن را ادراک ننموده‌اند متمسک به ظاهر آنها شده و از سلسال خمر ذی الجلال و زلال بی زوال جمال لایزال محروم و مأیوس مانده‌اند. ملاحظه فرمائید که در اخبار، سنه ظهور آن هویه نور را هم ذکر فرموده‌اند مع ذلک شاعر نشده‌اند و در نفسی از هوای نفس منقطع نگشته‌اند. فی حدیث المفضّل (سُئِلَ عَنِ الصَّادِقِ فَكَيْفَ يَا مَوْلَايَ فِي ظُهُورِهِ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي سَنَةِ السِّتِّينِ يَظْهَرُ أَمْرُهُ وَ يَعْلُو ذِكْرُهُ). باری، تحیّر است از این عباد که چگونه با این اشارات واضحه لائحه از حق احتراز نموده‌اند. مثلاً ذکر حزن و سجن و ابتلاء که بر آن خلاصه فطرت الهی وارد شد در اخبار قبل ذکر شده. فی البحار: (إِنَّ فِي قَائِمِنَا أَرْبَعَ عِلَامَاتٍ مِنْ أَرْبَعَةِ نَبِيِّ مُوسَى وَ عِيسَى وَ يُوسُفَ وَ مُحَمَّدٍ. أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ مُوسَى الْحَوْفُ وَ الْإِنْتِظَارُ. وَ أَمَّا الْعِلَامَةُ مِنْ عِيسَى مَا قَالُوا فِي حَقِّهِ. وَ الْعِلَامَةُ مِنْ يُوسُفَ السِّجْنُ وَ التَّغْيِيَةُ. وَ الْعِلَامَةُ مِنْ مُحَمَّدٍ يَظْهَرُ بِأَثَارٍ مِثْلِ الْقُرْآنِ). با این حدیث به این محکمی که جمیع امورات را مطابق آنچه واقع شده ذکر فرموده‌اند مع ذلک احدی متنبّه نشده و گمان ندارم که بعد هم متنبّه شوند إلا من شاء ربّک. إنّ الله مسمع من يشاء و ما انا بمسمع من فی القبور. و بر آن جناب معلوم بوده که اطيبار هویه و حمامات ازلیّه را دو بیان است. بیانی بر حسب ظاهر، بی رمز و نقاب و حجاب فرموده و می فرمایند تا سراجی باشد هدایت کننده و نوری راه نماینده، تا سالکین را به معارج قدس رساند و طالبین را به بساط انس کشاند چنانچه مذکور شد از روایات مکشوفه و آیات واضحه. و بیاناتی با حجاب و ستر فرموده و می فرمایند تا مغلین آنچه در قلب پنهان نموده‌اند ظاهر شود و حقایقشان باهر گردد. این است که صادق بن محمد می فرماید: (وَ اللهُ لَيَمَحَّصَنَّ وَ اللهُ لَيَعْرِبُلَنَّ). این است میزان الهی و محک صمدانی که عباد خود را به آن امتحان می فرماید. و احدی بی به معانی این بیانات نبرد مگر قلوب مطمئنّه و نفوس مرضیه و افئده مجرّده. و مقصود در امثال این

گونه بیانات، معانی ظاهریه که مردم ادراک می نمایند نبوده و نیست. این است که می فرماید: **(لِكُلِّ عِلْمٍ سَبْعُونَ وَجْهًا وَ لَيْسَ بَيْنَ النَّاسِ إِلَّا وَاحِدٌ وَ إِذَا قَامَ الْقَائِمُ يَبُثُّ بَاقِيَ الْوُجُوهِ بَيْنَ النَّاسِ).** و ایضا قال: **(نَحْنُ نَتَكَلَّمُ بِكَلِمَةٍ وَ نُرِيدُ مِنْهَا إِحْدَى وَ سَبْعِينَ وَجْهًا وَ لَنَا لِكُلِّ مِنْهَا الْمَخْرَجُ).** باری، ذکر این مراتب برای آن است که از بعضی روایات و بیانات که در عالم ملک آثار آن ظاهر نشده مضطرب نشوند و حمل بر عدم ادراک خود نمایند نه بر عدم ظهور معانی حدیث زیرا که نزد آن عباد معلوم نیست که مقصود ائمه^ع دین چه بود چنانچه از حدیث مستفاد می شود. پس باید عباد به این گونه عبارات، خود را از فیوضات ممنوع نسازند و از اهلش سؤال نمایند تا اسرار مستوره، بلا حجاب ظاهر و واضح شود. و لیکن احدی از اهل ارض مشاهده نمی شود که طالب حقّ باشد تا آنکه در مسائل غامضه رجوع به مظاهر احدیه نماید. کلّ در ارض نسیان ساکن و به اهل بغی و طغیان متّبع. ولکنّ الله يفعل بهم كما هم يعملون و ینسأهم كما نسوا لقائه فی ایامه و كذلك قضی علی الذین كفروا و یقضی علی الذین هم كانوا بآياته یجحدون. و اختتم القول بقوله تعالی: **﴿وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾** **﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا﴾** و كذلك نزل من قبل لو انتم تعقلون.

المنزول من الباء و الهاء و السلام علی من سمع نعمة الوراق فی سدرۃ المنتهی. فسبحان ربنا الاعلی.